

پیغام داد که می شنوم^۱ که "اوقات در دست داری و" تصرف می کنی
می^۲ باید که "دست از تصرف باز داری" استاد امام جواب داد که
اوقات در دست ماست در دل مانیت شیخ ما^۳ جواب داد^۴ که ما را
می باید که^۵ دست شما چون دل شما باشد

● الحکایة ● استاد عبد الرحمن گفت^۶ که مَقْرِبِی شیخ^۷ ما ابو
سعید^۸ بود که^۹ در آن وقت که شیخ ما^{۱۰} بنشاپور بود یکی بنزدیک شیخ
در آمد و سلام کرد^{۱۱} و گفت که^{۱۲} مردی غریب^{۱۳} بدین شهر در آمده ام
همه شهر آوازه نصت و می گویند اینجا^{۱۴} مردیست که او را کرامات ظاهرست
اکنون یکی بنی شیخ ما^{۱۵} گفت که^{۱۶} ما بقل بودیم بنزدیک^{۱۷} ابو
العباس قصاب^{۱۸} بحکی بهین واقعه که ترا افتاده است بنزدیک شیخ
ابو العباس در آمد و همین سوال کرد و از وی طلب کرامات کرد شیخ^{۱۹}
ابو العباس صفت می بینی و آن^{۲۰} چیست که^{۲۱} نه کراماتت^{۲۲} تج^{۲۳} اینجا^{۲۴}
می بینی بر قصابی بود^{۲۵} که از بدر^{۲۶} قصابی آموخت چیزی بدو نمودند^{۲۷}
و او را بر بودند^{۲۸} بیضداد تاختند^{۲۹} بر شبلی بر بود^{۳۰} از بیضداد بکه تاخت از^{۳۱}
مکه بدین تاخت^{۳۲} از مدینه^{۳۳} خضر را بنود^{۳۴} و در دل خضر افکند تا
این را^{۳۵} قبول کرد و او را^{۳۶} صحبت افتاد و باز اینجا باز^{۳۷} آورد و عالی را
ردی بوی آورد تا از خرابیها بیرون^{۳۸} می آیند و از ظلمتها^{۳۹} بیزار
می شوند و توبه می کنند و نعمتها فدا می کنند و از اطراف عالم سوختگان

نیز در آن تصرف نکنی ۱) on. ۲) خود را در لوقت ۳) می شنوم ۱)
on. ۲) گفت ۱۰) on. ۹) on. ۶) E. x. 805a. ۷) فرساذ ۸) باز ۹)
شیخ ۱۰) 205. ۱۱) on. ۱۲) که ۱۳) و ۱۴) 206. ۱۵) on. ۱۶) on. ۱۷) on.
آجد ۱۸) چیزی بدو نمودند آن ۱۹) 206. ۲۰) on. ۲۱) on. ۲۲) که ۲۳) 206. ۲۴)
E. x. 806b. ۲۵) on. ۲۶) تاخت با ۲۷) و ۲۸) 206. ۲۹) on. ۳۰) بدر او را ۳۱)
بد بیت المقدس و در بیت المقدس خضر بوی نمودند ۳۲) on. ۳۳) on.
ظلمتها ۳۴) on. ۳۵) بار دیگر اینجا ۳۶) با او ۳۷) افکندند تا او را ۳۸)

چنین هست^۱ کدام نعمت را شکر کنیم اکنون بجز بشت اینجا باز نهاده ایم
 ● الحکایة ● آورده اند که^۲ خواجه علی خباز از مرو بیپنده
 آمد^۳ که بیورد^۴ می رفت^۵ شیخ^۶ ما ابو سعید قدس الله روحه^۷ در مسجد
 تو نشسته بود و خواجه احمد نصر و بسیار مشایخ بهم^۸ بودند و سخن^۹
 می گفتند در میان سخن حدیث یکی از ابناء دنیا برفت خواجه علی خباز
 گفت آری^{۱۰} او مردی باهتست شیخ ما^{۱۱} گفت^{۱۲} جوانمردی^{۱۳} باید خواجه^{۱۴}
 آترا همت نخواند آترا همت^{۱۵} خوانند^{۱۶} آنک مال نفقه کند^{۱۷} آترا همت^{۱۸}
 گویند نه همت صاحب همت^{۱۹} آن بود که اندیشه او بدون خدای^{۲۰} تعالی^{۲۱}
 هیچ^{۲۲} چیز فرو نیاید

● الحکایة ● آورده اند که^{۲۳} روزی شیخ^{۲۴} ما قدس الله روحه^{۲۵} در
 مسجد نشسته بود^{۲۶} گاهی بر^{۲۷} محاسن مبارک شیخ^{۲۸} افتاده بود درویشی دست
 فراز^{۲۹} کرد و آن گاه بر گرفت و در مسجد انداخت^{۳۰} شیخ روی بوی کرد
 و گفت ای اخی^{۳۱} نرسیدی بدین کار^{۳۲} که کردی^{۳۳} حق جل و علا هفت
 آسان بر زمین زند و نیست کرداند^{۳۴} حق تعالی این روی^{۳۵} که می بینی^{۳۶}
 بدین عزیز فرمود که بران خاك مسجد نه که^{۳۷} و اسجد و اترب^{۳۸} تو^{۳۹} این
 گاه^{۴۰} بر محاسن ما روا نداشتی چرا روا داشتی که در خانه خدای^{۴۱} بیندازی
 ● الحکایة ● آورده اند که آن^{۴۲} وقت که شیخ^{۴۳} ما قدس الله
 روحه^{۴۴} بنشاور بود به^{۴۵} استاد امام^{۴۶} ابو القاسم قسری قدس الله روحه^{۴۷}

۱) بیش ۲) او. ۳) می شد ۴) می آمد ۵) چون ۶) است ۷) امنیت ۸) گویند ۹) آترا ۱۰) او. ۱۱) حق ۱۲) هیچ ۱۳) و ۱۴) او. ۱۵) کوبند ۱۶) امنیت ۱۷) او. ۱۸) حق ۱۹) کوبند ۲۰) او. ۲۱) پنداخت ۲۲) فراز ۲۳) در ۲۴) E. x. 504b. ۲۵) او. ۲۶) او. ۲۷) او. ۲۸) او. ۲۹) او. ۳۰) او. ۳۱) او. ۳۲) او. ۳۳) او. ۳۴) او. ۳۵) او. ۳۶) او. ۳۷) او. ۳۸) او. ۳۹) او. ۴۰) او. ۴۱) او. ۴۲) او. ۴۳) او. ۴۴) او. ۴۵) او. ۴۶) او. ۴۷) او.

فصل سیوم

در بعضی از فتاوید انفاس شیخ ما قدس الله روحه العزیز وستی
از نامها و آیات که بر لفظ عزیز او^۱ رفته است آن قدر که بنزدیک ما
درست شده است و بقدر وسع تصحیح آن کرده آمده^۲

• شیخ ما ابو سعید ابو العزیز قدس الله روحه گفت که کار دیدار دل
دارنده گفتار زبان و اما من خاف مقام ربی و نهی النفس عن الهوی^۳ تا نکشی
نفس را از^۴ نهی بدین بنده نباشد^۵ که کوی لا اله الا الله کفتم مسلمان شدم
و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون^۶ گفت ایشان بزبان ایمان می آرند ولیکن
بیشتر آنهاست که بدل در^۷ شرک دارند^۸ خداوند عزوجل می گوید که^۹
من شرک را نمی آمرزم^{۱۰} ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلك
ان یشاء^{۱۱} هر چه بیرون شرک بود آقا اگر^{۱۲} خواهم بیامرزم^{۱۳} و ترا^{۱۴} هفت اندام
بشک و شرک آکنده است بیرون^{۱۵} باید کرد^{۱۶} این شرکها از دل^{۱۷} تالیاسایی^{۱۸} قین
بکفر بالطاغوت و یؤمن بالله^{۱۹} و طاغوت^{۲۰} کل احد نفسه تا بنفس^{۲۱} خویش کافر
نکردی^{۲۲} بخدای^{۲۳} مؤمن نشوی^{۲۴} و^{۲۵} طاغوت هر کسی نفس اوست آن نفس که ترا^{۲۶}
از خدای تعالی دور^{۲۷} می دارد و می گوید^{۲۸} فلان با تو زشتی کرد و بهمان با
تو نیکویی کرد همه سوی خلق راه نباید^{۲۹} و^{۳۰} این همه شرکست هیچیز^{۳۱} بخلق
نیست همه بدوست این چنین بیاید دانست و بیاید گفت و چون گفته

۱) سورة ۷۹، ۲) شد ۳) عن. ۴) گفته ۵) مبارک شیخ ۶) و شبه ۷) سوم ۱)
سورة ۱۲، سطر ۱۰۶ ۸) نباید شد ۹) ازان ۱۰) گوید ۱۱) سطر ۴۰.
۱۲) شرک بیامرزم ۱۳) تعالی (ع. ز. ۳۰۷) میفرماید ۱۴) و ۱۵) عن. ۱۶) تا
۱۷) دعب. ۱۸) بیرون ۱۹) ویرا ۲۰) که ۲۱) عن. سورة ۴، سطر ۵۱.
۲۲) الطاغوت ۲۳) سورة ۲، سطر ۲۵۷. ۲۴) نزدایند باک نکردند ۲۵) عن.
۲۶) نکردی ۲۷) تعالی ۲۸) دعب. ۲۹) نشوی ۳۰) بانفس ۳۱) و هیچ چیز
۳۲) و هیچ چیز ۳۳) عن. ۳۴) که ۳۵) دعب. ۳۶) باز ۳۷) سورة ۸۲، ۳۸) و هیچ چیز

می آیند و از ما اورا می جویند کرامت^۱ بیش ازین چه^۲ بود پس آن
 مرد^۳ گفت یا شیخ^۴ کرامتی می باید^۵ که در وقت بینم^۶ گفت نیک بین^۷
 نه گرم اوست که بر بزگی در صدر بزگان^۸ نشسته است و بزمین^۹ فرو
 نشود و این دیوار بر وی^{۱۰} نیفتد و این خلقه بر سر وی^{۱۱} فرو نیاید بی^{۱۲}
 ملك و مال ولایت دارد^{۱۳} و بی^{۱۴} آلت و کسب روزی خورد و خلق را
 بخواند^{۱۵} این همه^{۱۶} نه کرامت آنکاه^{۱۷} شیخ ما گفت که^{۱۸} یا جوانمرد ما را
 با تو^{۱۹} همان افتاد که اورا^{۲۰} آن مرد گفت یا شیخ من از تو کرامات تو^{۲۱}
 می طلبم^{۲۲} تو از شیخ بو^{۲۳} العباس می گوئی شیخ ما^{۲۴} گفت هر که بجهله
 کریم را بود همه حرکات او کرامات بود پس تبسم کرد^{۲۵} و گفت^{۲۶}
 هر باد که از سوی بخارا بین آید^{۲۷} * زو^{۲۸} بوی گل و مشک و نسیم^{۲۹} سن آید
 بر هر زن و هر مرد کجا می دزد آن باد^{۳۰} * گوئی^{۳۱} مگر آن باد می از ختن آید
 نی نی ز ختن^{۳۲} باد چنان^{۳۳} خوش نوزد هیچ^{۳۴} * کان باد می از بر معشوق من آید
 هر شب نگرانم بین تا تو بر آیی^{۳۵} * زیرا که سهیلی و سهیل از بین آید^{۳۶}
 گوشم که بیوش صفا نام تو از خلق^{۳۷} * تا نام تو کم در دهن انجمن آید
 با هر که سخن گویم اگر خواهم و کردند^{۳۸} * اول منم نام تو اندر دهن آید
 پس^{۳۹} شیخ ما^{۴۰} گفت^{۴۱} بنده را که حق^{۴۲} باک گرداند و اورا از^{۴۳} خودی خود
 دور^{۴۴} گرداند حرکات و سکنت و قالت و حالت آن بنده همه کرامات گردد
 و صلی الله علی محمد وآله اجمعین^{۴۵}

به بین (۶) وقتی که به بینم (۵) on. (۴) on. (۳) on. (۲) on. (۱) کرامات
 بخواند (۱۵) نه (۱۱) نی (۱۰) بر او (۸) برو (۶) بنشیند و بر زمین (۷)
 on. (۱۷) ویرا یا (۱۸) کرامت (۱۶) on. (۱۴) on. (۱۳) کرامت (۱۲) X x. 806
 هر چه کریم گردد همه حرکات وی (۲۱) on. (۲۰) ابو (۱۹) و (۱۸) 806
 چنین (۳۹) گوید (۳۸) و (۳۷) 806. (۳۶) زدی (۳۵) بیت (۳۴) کرامات بود پس
 on. (۳۳) چون (۳۲) 806. (۳۱) on. (۳۰) X x. 806b. (۲۹) II x. 81b. (۲۸) on. (۲۷)
 on. (۲۶) on. (۲۵) ساخته (۲۴) on. (۲۳) on. (۲۲) on. (۲۱) on.

نوبه بشکستی^۱ • شیخ ما^۲ بیوسته می^۳ گفتی که تو بی نوایی و همو
 گفتی^۴ مشوقه بی حیب مجوی که نیایی • شیخ ما گفت هزار دوست
 اندکی باشد و یکی دشمن بسیار بود • شیخ ما گفت روزی در مناجات که
 بار خدا یا یامرز که روی چنین دارد و مبرس که خرده دارد • شیخ
 مارا^۵ برسیدند که مردان او در مسجد باشند گفت در خرابات^۶ هم باشند
 • شیخ ما می گوید که^۷ ما آنچه باقیم بیداری^۸ شب و بی داوری^۹
 سینه و بی دریغی مال باقیم^{۱۰} • شیخ مارا^{۱۱} برسیدند که صوفی^{۱۲}
 چیست گفت آنچه^{۱۳} در سر داری بنوی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه
 بر تو آید نرنجی^{۱۴} • شیخ ما گفت^{۱۵} کل ما شطک عن الله فهو علیک
 مشقوم هر چه ترا از خدای مشغول کند^{۱۶} بر تو شومست و صحبت با
 آن مذمومت^{۱۷} • شیخ ما گفت^{۱۸} در شباروزی^{۱۹} سی هزار نفس از
 تو سر بر می آرد^{۲۰} هر آن نفس که نه بحق بر آید^{۲۱} کنده بود^{۲۲} چون
 مرداری که فرشته از آن بینی بگیرد^{۲۳} • شیخ ما گفت^{۲۴} وقتک بین التفسین^{۲۵}
 وقت تو در^{۲۶} میان دو نفس تست^{۲۷} یکی گذشته و یکی نمانده^{۲۸} بس گفت
 دی شد^{۲۹} فردا کوی^{۳۰} روز امروزت^{۳۱} الوقت سین قاطع • شیخ ما گفت
 تصوف دو چیزست یکسو نگرستن و یکسان زیستن^{۳۲} • شیخ ما گفت^{۳۳}
 الله و^{۳۴} بس و ما سواه هوس و انقطع^{۳۵} النفس • شیخ ما گفت^{۳۶}
 من صح^{۳۷} فصدہ الینا و جب حقہ علینا هر که قصد وی بدین راه درست تر

نیز ۲۰۶ (۱) شیخ را (۲) ON. (۳) ON. (۴) ON. (۵) ON. (۶) ON. (۷) ON. (۸) ON. (۹) ON. (۱۰) ON. (۱۱) ON. (۱۲) ON. (۱۳) ON. (۱۴) ON. (۱۵) ON. (۱۶) ON. (۱۷) ON. (۱۸) ON. (۱۹) ON. (۲۰) ON. (۲۱) ON. (۲۲) ON. (۲۳) ON. (۲۴) ON. (۲۵) ON. (۲۶) ON. (۲۷) ON. (۲۸) ON. (۲۹) ON. (۳۰) ON. (۳۱) ON. (۳۲) ON. (۳۳) ON. (۳۴) ON. (۳۵) ON. (۳۶) ON. (۳۷) ON.

باشی برین^۱ باید استاد و استقامت باید^۲ کرد و استقامت آن باشد^۳ که چون^۴ یکی گفتی دیگر^۵ دو نکویی و خلق^۶ و خدای^۷ دو باشد کسی بنزدیک رسول^۸ صلی الله علیه در آمد^۹ و گفت^{۱۰} که مرا بچی بیاموز^{۱۱} در معلمانی که اصلی باشد که دست^{۱۲} دران^{۱۳} زنم گفت بگو که^{۱۴} آمنت بالله ثم استقم^{۱۵} بگوی که بخدا^{۱۶} بگرویدم و بران^{۱۷} بای استوار دار^{۱۸} و درین آیت^{۱۹} می گوید که^{۲۰} ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقلوا^{۲۱} معنی درین^{۲۲} آیت آن می گوید^{۲۳} لا تروغوا روغان^{۲۴} اتعلم چون رو باه^{۲۵} خرجده عزیمت^{۲۶} که زمانی بجایی^{۲۷} دیگر سر بر^{۲۸} زینت^{۲۹} که^{۳۰} آن ایمان درست نباشد ایمان چنان آریست^{۳۱} که بگوینت^{۳۲} الله و بران^{۳۳} استوار باشیت^{۳۴} و استوار بودن^{۳۵} آن باشد^{۳۶} که چون^{۳۷} خدای گفتی^{۳۸} دیگر^{۳۹} حدیث خلق^{۴۰} بر زبان نرانی^{۴۱} و بدل^{۴۲} در تکذاری^{۴۳} که همچنانست که خلق نیست چند توان گفت^{۴۴} ازیشان آنچه^{۴۵} بینی و کویی از هنی بین و کوی که هرگز نیست نشود و دوستی با کسی^{۴۶} دار که^{۴۷} چون نویست شوی او نیست نشود^{۴۸} تا تو نیز هنی^{۴۹} باشی که هرگز نیست نشوی^{۵۰} ● شیخ ما گفت^{۵۱} داوری کافریت و از غیر^{۵۲} دیدن شرکت و خوش بودن فریضه است ● شیخ ما را^{۵۳} گفتند یکی توبه کرده بود^{۵۴} بشکت شیخ ما^{۵۵} گفت اگر توبه او را نشکسته^{۵۶} بودی^{۵۷} او هرگز

۱) ۲۰۶. ۲) on. ۳) on. ۴) نیز ۵) کجمن ۶) باید ۷) ۲. ۵۰۷b. ۸) بدین ۹) کوی ۱۰) یا رسول الله ۱۱) آمد علیه الصلوة و السلام ۱۲) یکی ۱۳) تعالی ۱۴) گفت ۱۵) ۲۰۶. ۱۶) رسول علیه الصلوة و السلام فرمود که بگوی ۱۷) بدان ۱۸) ۴۱. ۱۹) on. ۲۰) که ۲۱) ۲۰۶. ۲۲) بذات او استوار کردم ۲۳) بسخن او تعالی ۲۴) هر زمان جایی ۲۵) خرجده می زنند ۲۶) بر غرور و اغان ۲۷) این ۲۸) آری ۲۹) آری ۳۰) کند ۳۱) ۳۲) ۳۳) ۳۴) ۳۵) ۳۶) ۳۷) ۳۸) ۳۹) ۴۰) ۴۱) ۴۲) ۴۳) ۴۴) ۴۵) ۴۶) ۴۷) ۴۸) ۴۹) ۵۰) ۵۱) ۵۲) ۵۳) ۵۴) ۵۵) ۵۶) ۵۷) ۵۸) ۵۹) ۶۰) ۶۱) ۶۲) ۶۳) ۶۴) ۶۵) ۶۶) ۶۷) ۶۸) ۶۹) ۷۰) ۷۱) ۷۲) ۷۳) ۷۴) ۷۵) ۷۶) ۷۷) ۷۸) ۷۹) ۸۰) ۸۱) ۸۲) ۸۳) ۸۴) ۸۵) ۸۶) ۸۷) ۸۸) ۸۹) ۹۰) ۹۱) ۹۲) ۹۳) ۹۴) ۹۵) ۹۶) ۹۷) ۹۸) ۹۹) ۱۰۰) ۱۰۱) ۱۰۲) ۱۰۳) ۱۰۴) ۱۰۵) ۱۰۶) ۱۰۷) ۱۰۸) ۱۰۹) ۱۱۰) ۱۱۱) ۱۱۲) ۱۱۳) ۱۱۴) ۱۱۵) ۱۱۶) ۱۱۷) ۱۱۸) ۱۱۹) ۱۲۰) ۱۲۱) ۱۲۲) ۱۲۳) ۱۲۴) ۱۲۵) ۱۲۶) ۱۲۷) ۱۲۸) ۱۲۹) ۱۳۰) ۱۳۱) ۱۳۲) ۱۳۳) ۱۳۴) ۱۳۵) ۱۳۶) ۱۳۷) ۱۳۸) ۱۳۹) ۱۴۰) ۱۴۱) ۱۴۲) ۱۴۳) ۱۴۴) ۱۴۵) ۱۴۶) ۱۴۷) ۱۴۸) ۱۴۹) ۱۵۰) ۱۵۱) ۱۵۲) ۱۵۳) ۱۵۴) ۱۵۵) ۱۵۶) ۱۵۷) ۱۵۸) ۱۵۹) ۱۶۰) ۱۶۱) ۱۶۲) ۱۶۳) ۱۶۴) ۱۶۵) ۱۶۶) ۱۶۷) ۱۶۸) ۱۶۹) ۱۷۰) ۱۷۱) ۱۷۲) ۱۷۳) ۱۷۴) ۱۷۵) ۱۷۶) ۱۷۷) ۱۷۸) ۱۷۹) ۱۸۰) ۱۸۱) ۱۸۲) ۱۸۳) ۱۸۴) ۱۸۵) ۱۸۶) ۱۸۷) ۱۸۸) ۱۸۹) ۱۹۰) ۱۹۱) ۱۹۲) ۱۹۳) ۱۹۴) ۱۹۵) ۱۹۶) ۱۹۷) ۱۹۸) ۱۹۹) ۲۰۰) ۲۰۱) ۲۰۲) ۲۰۳) ۲۰۴) ۲۰۵) ۲۰۶) ۲۰۷) ۲۰۸) ۲۰۹) ۲۱۰) ۲۱۱) ۲۱۲) ۲۱۳) ۲۱۴) ۲۱۵) ۲۱۶) ۲۱۷) ۲۱۸) ۲۱۹) ۲۲۰) ۲۲۱) ۲۲۲) ۲۲۳) ۲۲۴) ۲۲۵) ۲۲۶) ۲۲۷) ۲۲۸) ۲۲۹) ۲۳۰) ۲۳۱) ۲۳۲) ۲۳۳) ۲۳۴) ۲۳۵) ۲۳۶) ۲۳۷) ۲۳۸) ۲۳۹) ۲۴۰) ۲۴۱) ۲۴۲) ۲۴۳) ۲۴۴) ۲۴۵) ۲۴۶) ۲۴۷) ۲۴۸) ۲۴۹) ۲۵۰) ۲۵۱) ۲۵۲) ۲۵۳) ۲۵۴) ۲۵۵) ۲۵۶) ۲۵۷) ۲۵۸) ۲۵۹) ۲۶۰) ۲۶۱) ۲۶۲) ۲۶۳) ۲۶۴) ۲۶۵) ۲۶۶) ۲۶۷) ۲۶۸) ۲۶۹) ۲۷۰) ۲۷۱) ۲۷۲) ۲۷۳) ۲۷۴) ۲۷۵) ۲۷۶) ۲۷۷) ۲۷۸) ۲۷۹) ۲۸۰) ۲۸۱) ۲۸۲) ۲۸۳) ۲۸۴) ۲۸۵) ۲۸۶) ۲۸۷) ۲۸۸) ۲۸۹) ۲۹۰) ۲۹۱) ۲۹۲) ۲۹۳) ۲۹۴) ۲۹۵) ۲۹۶) ۲۹۷) ۲۹۸) ۲۹۹) ۳۰۰) ۳۰۱) ۳۰۲) ۳۰۳) ۳۰۴) ۳۰۵) ۳۰۶) ۳۰۷) ۳۰۸) ۳۰۹) ۳۱۰) ۳۱۱) ۳۱۲) ۳۱۳) ۳۱۴) ۳۱۵) ۳۱۶) ۳۱۷) ۳۱۸) ۳۱۹) ۳۲۰) ۳۲۱) ۳۲۲) ۳۲۳) ۳۲۴) ۳۲۵) ۳۲۶) ۳۲۷) ۳۲۸) ۳۲۹) ۳۳۰) ۳۳۱) ۳۳۲) ۳۳۳) ۳۳۴) ۳۳۵) ۳۳۶) ۳۳۷) ۳۳۸) ۳۳۹) ۳۴۰) ۳۴۱) ۳۴۲) ۳۴۳) ۳۴۴) ۳۴۵) ۳۴۶) ۳۴۷) ۳۴۸) ۳۴۹) ۳۵۰) ۳۵۱) ۳۵۲) ۳۵۳) ۳۵۴) ۳۵۵) ۳۵۶) ۳۵۷) ۳۵۸) ۳۵۹) ۳۶۰) ۳۶۱) ۳۶۲) ۳۶۳) ۳۶۴) ۳۶۵) ۳۶۶) ۳۶۷) ۳۶۸) ۳۶۹) ۳۷۰) ۳۷۱) ۳۷۲) ۳۷۳) ۳۷۴) ۳۷۵) ۳۷۶) ۳۷۷) ۳۷۸) ۳۷۹) ۳۸۰) ۳۸۱) ۳۸۲) ۳۸۳) ۳۸۴) ۳۸۵) ۳۸۶) ۳۸۷) ۳۸۸) ۳۸۹) ۳۹۰) ۳۹۱) ۳۹۲) ۳۹۳) ۳۹۴) ۳۹۵) ۳۹۶) ۳۹۷) ۳۹۸) ۳۹۹) ۴۰۰) ۴۰۱) ۴۰۲) ۴۰۳) ۴۰۴) ۴۰۵) ۴۰۶) ۴۰۷) ۴۰۸) ۴۰۹) ۴۱۰) ۴۱۱) ۴۱۲) ۴۱۳) ۴۱۴) ۴۱۵) ۴۱۶) ۴۱۷) ۴۱۸) ۴۱۹) ۴۲۰) ۴۲۱) ۴۲۲) ۴۲۳) ۴۲۴) ۴۲۵) ۴۲۶) ۴۲۷) ۴۲۸) ۴۲۹) ۴۳۰) ۴۳۱) ۴۳۲) ۴۳۳) ۴۳۴) ۴۳۵) ۴۳۶) ۴۳۷) ۴۳۸) ۴۳۹) ۴۴۰) ۴۴۱) ۴۴۲) ۴۴۳) ۴۴۴) ۴۴۵) ۴۴۶) ۴۴۷) ۴۴۸) ۴۴۹) ۴۵۰) ۴۵۱) ۴۵۲) ۴۵۳) ۴۵۴) ۴۵۵) ۴۵۶) ۴۵۷) ۴۵۸) ۴۵۹) ۴۶۰) ۴۶۱) ۴۶۲) ۴۶۳) ۴۶۴) ۴۶۵) ۴۶۶) ۴۶۷) ۴۶۸) ۴۶۹) ۴۷۰) ۴۷۱) ۴۷۲) ۴۷۳) ۴۷۴) ۴۷۵) ۴۷۶) ۴۷۷) ۴۷۸) ۴۷۹) ۴۸۰) ۴۸۱) ۴۸۲) ۴۸۳) ۴۸۴) ۴۸۵) ۴۸۶) ۴۸۷) ۴۸۸) ۴۸۹) ۴۹۰) ۴۹۱) ۴۹۲) ۴۹۳) ۴۹۴) ۴۹۵) ۴۹۶) ۴۹۷) ۴۹۸) ۴۹۹) ۵۰۰) ۵۰۱) ۵۰۲) ۵۰۳) ۵۰۴) ۵۰۵) ۵۰۶) ۵۰۷) ۵۰۸) ۵۰۹) ۵۱۰) ۵۱۱) ۵۱۲) ۵۱۳) ۵۱۴) ۵۱۵) ۵۱۶) ۵۱۷) ۵۱۸) ۵۱۹) ۵۲۰) ۵۲۱) ۵۲۲) ۵۲۳) ۵۲۴) ۵۲۵) ۵۲۶) ۵۲۷) ۵۲۸) ۵۲۹) ۵۳۰) ۵۳۱) ۵۳۲) ۵۳۳) ۵۳۴) ۵۳۵) ۵۳۶) ۵۳۷) ۵۳۸) ۵۳۹) ۵۴۰) ۵۴۱) ۵۴۲) ۵۴۳) ۵۴۴) ۵۴۵) ۵۴۶) ۵۴۷) ۵۴۸) ۵۴۹) ۵۵۰) ۵۵۱) ۵۵۲) ۵۵۳) ۵۵۴) ۵۵۵) ۵۵۶) ۵۵۷) ۵۵۸) ۵۵۹) ۵۶۰) ۵۶۱) ۵۶۲) ۵۶۳) ۵۶۴) ۵۶۵) ۵۶۶) ۵۶۷) ۵۶۸) ۵۶۹) ۵۷۰) ۵۷۱) ۵۷۲) ۵۷۳) ۵۷۴) ۵۷۵) ۵۷۶) ۵۷۷) ۵۷۸) ۵۷۹) ۵۸۰) ۵۸۱) ۵۸۲) ۵۸۳) ۵۸۴) ۵۸۵) ۵۸۶) ۵۸۷) ۵۸۸) ۵۸۹) ۵۹۰) ۵۹۱) ۵۹۲) ۵۹۳) ۵۹۴) ۵۹۵) ۵۹۶) ۵۹۷) ۵۹۸) ۵۹۹) ۶۰۰) ۶۰۱) ۶۰۲) ۶۰۳) ۶۰۴) ۶۰۵) ۶۰۶) ۶۰۷) ۶۰۸) ۶۰۹) ۶۱۰) ۶۱۱) ۶۱۲) ۶۱۳) ۶۱۴) ۶۱۵) ۶۱۶) ۶۱۷) ۶۱۸) ۶۱۹) ۶۲۰) ۶۲۱) ۶۲۲) ۶۲۳) ۶۲۴) ۶۲۵) ۶۲۶) ۶۲۷) ۶۲۸) ۶۲۹) ۶۳۰) ۶۳۱) ۶۳۲) ۶۳۳) ۶۳۴) ۶۳۵) ۶۳۶) ۶۳۷) ۶۳۸) ۶۳۹) ۶۴۰) ۶۴۱) ۶۴۲) ۶۴۳) ۶۴۴) ۶۴۵) ۶۴۶) ۶۴۷) ۶۴۸) ۶۴۹) ۶۵۰) ۶۵۱) ۶۵۲) ۶۵۳) ۶۵۴) ۶۵۵) ۶۵۶) ۶۵۷) ۶۵۸) ۶۵۹) ۶۶۰) ۶۶۱) ۶۶۲) ۶۶۳) ۶۶۴) ۶۶۵) ۶۶۶) ۶۶۷) ۶۶۸) ۶۶۹) ۶۷۰) ۶۷۱) ۶۷۲) ۶۷۳) ۶۷۴) ۶۷۵) ۶۷۶) ۶۷۷) ۶۷۸) ۶۷۹) ۶۸۰) ۶۸۱) ۶۸۲) ۶۸۳) ۶۸۴) ۶۸۵) ۶۸۶) ۶۸۷) ۶۸۸) ۶۸۹) ۶۹۰) ۶۹۱) ۶۹۲) ۶۹۳) ۶۹۴) ۶۹۵) ۶۹۶) ۶۹۷) ۶۹۸) ۶۹۹) ۷۰۰) ۷۰۱) ۷۰۲) ۷۰۳) ۷۰۴) ۷۰۵) ۷۰۶) ۷۰۷) ۷۰۸) ۷۰۹) ۷۱۰) ۷۱۱) ۷۱۲) ۷۱۳) ۷۱۴) ۷۱۵) ۷۱۶) ۷۱۷) ۷۱۸) ۷۱۹) ۷۲۰) ۷۲۱) ۷۲۲) ۷۲۳) ۷۲۴) ۷۲۵) ۷۲۶) ۷۲۷) ۷۲۸) ۷۲۹) ۷۳۰) ۷۳۱) ۷۳۲) ۷۳۳) ۷۳۴) ۷۳۵) ۷۳۶) ۷۳۷) ۷۳۸) ۷۳۹) ۷۴۰) ۷۴۱) ۷۴۲) ۷۴۳) ۷۴۴) ۷۴۵) ۷۴۶) ۷۴۷) ۷۴۸) ۷۴۹) ۷۵۰) ۷۵۱) ۷۵۲) ۷۵۳) ۷۵۴) ۷۵۵) ۷۵۶) ۷۵۷) ۷۵۸) ۷۵۹) ۷۶۰) ۷۶۱) ۷۶۲) ۷۶۳) ۷۶۴) ۷۶۵) ۷۶۶) ۷۶۷) ۷۶۸) ۷۶۹) ۷۷۰) ۷۷۱) ۷۷۲) ۷۷۳) ۷۷۴) ۷۷۵) ۷۷۶) ۷۷۷) ۷۷۸) ۷۷۹) ۷۸۰) ۷۸۱) ۷۸۲) ۷۸۳) ۷۸۴) ۷۸۵) ۷۸۶) ۷۸۷) ۷۸۸) ۷۸۹) ۷۹۰) ۷۹۱) ۷۹۲) ۷۹۳) ۷۹۴) ۷۹۵) ۷۹۶) ۷۹۷) ۷۹۸) ۷۹۹) ۸۰۰) ۸۰۱) ۸۰۲) ۸۰۳) ۸۰۴) ۸۰۵) ۸۰۶) ۸۰۷) ۸۰۸) ۸۰۹) ۸۱۰) ۸۱۱) ۸۱۲) ۸۱۳) ۸۱۴) ۸۱۵) ۸۱۶) ۸۱۷) ۸۱۸) ۸۱۹) ۸۲۰) ۸۲۱) ۸۲۲) ۸۲۳) ۸۲۴) ۸۲۵) ۸۲۶) ۸۲۷) ۸۲۸) ۸۲۹) ۸۳۰) ۸۳۱) ۸۳۲) ۸۳۳) ۸۳۴) ۸۳۵) ۸۳۶) ۸۳۷) ۸۳۸) ۸۳۹) ۸۴۰) ۸۴۱) ۸۴۲) ۸۴۳) ۸۴۴) ۸۴۵) ۸۴۶) ۸۴۷) ۸۴۸) ۸۴۹) ۸۵۰) ۸۵۱) ۸۵۲) ۸۵۳) ۸۵۴) ۸۵۵) ۸۵۶) ۸۵۷) ۸۵۸) ۸۵۹) ۸۶۰) ۸۶۱) ۸۶۲) ۸۶۳) ۸۶۴) ۸۶۵) ۸۶۶) ۸۶۷) ۸۶۸) ۸۶۹) ۸۷۰) ۸۷۱) ۸۷۲) ۸۷۳) ۸۷۴) ۸۷۵) ۸۷۶) ۸۷۷) ۸۷۸) ۸۷۹) ۸۸۰) ۸۸۱) ۸۸۲) ۸۸۳) ۸۸۴) ۸۸۵) ۸۸۶) ۸۸۷) ۸۸۸) ۸۸۹) ۸۹۰) ۸۹۱) ۸۹۲) ۸۹۳) ۸۹۴) ۸۹۵) ۸۹۶) ۸۹۷) ۸۹۸) ۸۹۹) ۹۰۰) ۹۰۱) ۹۰۲) ۹۰۳) ۹۰۴) ۹۰۵) ۹۰۶) ۹۰۷) ۹۰۸) ۹۰۹) ۹۱۰) ۹۱۱) ۹۱۲) ۹۱۳) ۹۱۴) ۹۱۵) ۹۱۶) ۹۱۷) ۹۱۸) ۹۱۹) ۹۲۰) ۹۲۱) ۹۲۲) ۹۲۳) ۹۲۴) ۹۲۵) ۹۲۶) ۹۲۷) ۹۲۸) ۹۲۹) ۹۳۰) ۹۳۱) ۹۳۲) ۹۳۳) ۹۳۴) ۹۳۵) ۹۳۶) ۹۳۷) ۹۳۸) ۹۳۹) ۹۴۰) ۹۴۱) ۹۴۲) ۹۴۳) ۹۴۴) ۹۴۵) ۹۴۶) ۹۴۷) ۹۴۸) ۹۴۹) ۹۵۰) ۹۵۱) ۹۵۲) ۹۵۳) ۹۵۴) ۹۵۵) ۹۵۶) ۹۵۷) ۹۵۸) ۹۵۹) ۹۶۰) ۹۶۱) ۹۶۲) ۹۶۳) ۹۶۴) ۹۶۵) ۹۶۶) ۹۶۷) ۹۶۸) ۹۶۹) ۹۷۰) ۹۷۱) ۹۷۲) ۹۷۳) ۹۷۴) ۹۷۵) ۹۷۶) ۹۷۷) ۹۷۸) ۹۷۹) ۹۸۰) ۹۸۱) ۹۸۲) ۹۸۳) ۹۸۴) ۹۸۵) ۹۸۶) ۹۸۷) ۹۸۸) ۹۸۹) ۹۹۰) ۹۹۱) ۹۹۲) ۹۹۳) ۹۹۴) ۹۹۵) ۹۹۶) ۹۹۷) ۹۹۸) ۹۹۹) ۱۰۰۰) ۱۰۰۱) ۱۰۰۲) ۱۰۰۳) ۱۰۰۴) ۱۰۰۵) ۱۰۰۶) ۱۰۰۷) ۱۰۰۸) ۱۰۰۹) ۱۰۱۰) ۱۰۱۱) ۱۰۱۲) ۱۰۱۳) ۱۰۱۴) ۱۰۱۵) ۱۰۱۶) ۱۰۱۷) ۱۰۱۸) ۱۰۱۹) ۱۰۲۰) ۱۰۲۱) ۱۰۲۲) ۱۰۲۳) ۱۰۲۴) ۱۰۲۵) ۱۰۲۶) ۱۰۲۷) ۱۰۲۸) ۱۰۲۹) ۱۰۳۰) ۱۰۳۱) ۱۰۳۲) ۱۰۳۳) ۱۰۳۴) ۱۰۳۵) ۱۰۳۶) ۱۰۳۷) ۱۰۳۸) ۱۰۳۹) ۱۰۴۰) ۱۰۴۱) ۱۰۴۲) ۱۰۴۳) ۱۰۴۴) ۱۰۴۵) ۱۰۴۶) ۱۰۴۷) ۱۰۴۸) ۱۰۴۹) ۱۰۵۰) ۱۰۵۱) ۱۰۵۲) ۱۰۵۳) ۱۰۵۴) ۱۰۵۵) ۱۰۵۶) ۱۰۵۷) ۱۰۵۸) ۱۰۵۹) ۱۰۶۰) ۱۰۶۱) ۱۰۶۲) ۱۰۶۳) ۱۰۶۴) ۱۰۶۵) ۱۰۶۶) ۱۰۶۷) ۱۰۶۸) ۱۰۶۹) ۱۰۷۰) ۱۰۷۱) ۱۰۷۲) ۱۰۷۳) ۱۰۷۴) ۱۰۷۵) ۱۰۷۶) ۱۰۷۷) ۱۰۷۸) ۱۰۷۹) ۱۰۸۰) ۱۰۸۱) ۱۰۸۲) ۱۰۸۳) ۱۰۸۴) ۱۰۸۵) ۱۰۸۶) ۱۰۸۷) ۱۰۸۸) ۱۰۸۹) ۱۰۹۰) ۱۰۹۱) ۱۰۹۲) ۱۰۹۳) ۱۰۹۴) ۱۰۹۵) ۱۰۹۶) ۱۰۹۷) ۱۰۹۸) ۱۰۹۹) ۱۱۰۰) ۱۱۰۱) ۱۱۰۲) ۱۱۰۳) ۱۱۰۴) ۱۱۰۵) ۱۱۰۶) ۱۱۰۷) ۱۱۰۸) ۱۱۰۹) ۱۱۱۰) ۱۱۱۱) ۱۱۱۲) ۱۱۱۳) ۱۱۱۴) ۱۱۱۵) ۱۱۱۶) ۱۱۱۷) ۱۱۱۸) ۱۱۱۹) ۱۱۲۰) ۱۱۲۱) ۱۱۲۲) ۱۱۲۳) ۱۱۲۴) ۱۱۲۵) ۱۱۲۶) ۱۱۲۷) ۱۱۲۸) ۱۱۲۹) ۱۱۳۰) ۱۱۳۱) ۱۱۳۲) ۱۱۳۳) ۱۱۳۴) ۱۱۳۵) ۱۱۳۶) ۱۱۳۷) ۱۱۳۸) ۱۱۳۹) ۱۱۴۰) ۱۱۴۱) ۱۱۴۲) ۱۱۴۳) ۱۱۴۴) ۱۱۴۵) ۱۱۴۶) ۱۱۴۷) ۱۱۴۸) ۱۱۴۹) ۱۱۵۰) ۱۱۵۱) ۱۱۵۲) ۱۱۵۳) ۱۱۵۴) ۱۱۵۵) ۱۱۵۶) ۱۱۵۷) ۱۱۵۸) ۱۱۵۹) ۱۱۶۰) ۱۱۶۱) ۱۱۶۲) ۱۱۶۳) ۱۱۶۴) ۱۱۶۵) ۱۱۶۶) ۱۱۶۷) ۱۱۶۸) ۱۱۶۹) ۱۱۷۰) ۱۱۷۱) ۱۱۷۲) ۱۱۷۳) ۱۱۷۴) ۱۱۷۵) ۱۱۷۶) ۱۱۷۷) ۱۱۷۸) ۱۱۷۹) ۱۱۸۰) ۱۱۸۱) ۱۱۸۲) ۱۱۸۳) ۱۱۸۴) ۱۱۸۵) ۱۱۸۶) ۱۱۸۷) ۱۱۸۸) ۱۱۸۹) ۱۱۹۰) ۱۱۹۱) ۱۱۹۲) ۱۱۹۳) ۱۱۹۴) ۱۱۹۵) ۱۱۹۶) ۱۱۹۷) ۱۱۹۸) ۱۱۹۹) ۱۲۰۰) ۱۲۰۱) ۱۲۰۲) ۱۲۰۳) ۱۲۰۴) ۱۲۰۵) ۱۲۰۶) ۱۲۰۷) ۱۲۰۸) ۱۲۰۹) ۱۲۱۰) ۱۲۱۱) ۱۲۱۲) ۱۲۱۳) ۱۲۱۴) ۱۲۱۵) ۱۲۱۶) ۱۲۱۷) ۱۲۱۸) ۱۲۱۹) ۱۲۲۰) ۱۲۲۱) ۱۲۲۲) ۱۲۲۳) ۱۲۲۴) ۱۲۲۵) ۱۲۲۶) ۱۲۲۷) ۱۲۲۸) ۱۲۲۹) ۱۲۳۰) ۱۲۳۱) ۱۲۳۲) ۱۲۳۳) ۱۲۳۴) ۱۲۳۵) ۱۲۳۶) ۱۲۳۷) ۱۲۳۸) ۱۲۳۹) ۱۲۴۰) ۱۲۴۱) ۱۲۴۲) ۱۲۴۳) ۱۲۴۴) ۱۲۴۵) ۱۲۴۶) ۱۲۴۷) ۱۲۴۸) ۱۲۴۹) ۱۲۵۰) ۱۲۵۱) ۱۲۵۲) ۱۲۵۳) ۱۲۵۴) ۱۲۵۵) ۱۲۵۶) ۱۲۵۷) ۱۲۵۸) ۱۲۵۹) ۱۲۶۰) ۱۲۶۱) ۱۲۶۲) ۱۲۶۳) ۱۲۶۴) ۱۲۶۵) ۱۲۶۶) ۱۲۶۷) ۱۲۶۸) ۱۲۶۹) ۱۲۷۰) ۱۲۷۱) ۱۲۷۲) ۱۲۷۳) ۱۲۷۴) ۱۲۷۵) ۱۲۷۶) ۱۲۷۷) ۱۲۷۸) ۱۲۷۹) ۱۲۸۰) ۱۲۸۱) ۱۲۸۲) ۱۲۸۳) ۱۲۸۴) ۱۲۸۵) ۱۲۸۶) ۱۲۸۷) ۱۲۸۸) ۱۲۸۹) ۱۲۹۰) ۱۲۹۱) ۱۲۹۲) ۱۲۹۳) ۱۲۹۴) ۱۲۹۵) ۱۲۹۶) ۱۲۹۷) ۱۲۹۸) ۱۲۹۹) ۱۳۰۰) ۱۳۰۱) ۱۳۰۲) ۱۳۰۳) ۱۳۰۴) ۱۳۰۵) ۱۳۰۶) ۱۳۰۷) ۱۳۰۸) ۱۳۰۹) ۱۳۱۰) ۱۳۱۱) ۱۳۱۲) ۱۳۱۳) ۱۳۱۴) ۱۳۱۵) ۱۳۱۶) ۱۳۱۷) ۱۳۱۸) ۱۳۱۹) ۱۳۲۰) ۱۳۲۱) ۱۳۲۲) ۱۳۲۳) ۱۳۲۴) ۱۳۲۵) ۱۳۲۶) ۱۳۲۷) ۱۳۲۸) ۱۳۲۹) ۱۳۳۰) ۱۳۳۱) ۱۳۳۲) ۱۳۳۳) ۱۳۳۴) ۱۳۳۵) ۱۳۳۶) ۱۳۳۷) ۱۳۳۸) ۱۳۳۹) ۱۳۴۰) ۱۳۴۱) ۱۳۴۲) ۱۳۴۳) ۱۳۴۴) ۱۳۴۵) ۱۳۴۶) ۱۳۴۷) ۱۳۴۸) ۱۳

و یازد آن بود که دو گوید و دو گفتن کفر بود و ازان حذر باید کرد^۱ و آن^۲ نفس ناست^۳ که بطنها بشو^۴ می گوید و ترا^۵ با خلق در می اندازد و آنک^۶ گفتار^۷ مختصر باید کرد آنست که یکی گوئی و بس^۸ ● شیخ ما حکفت که خدای^۹ می گوید که^{۱۰} ان اگرتم^{۱۱} عند الله اتقیکم کرامی ترین^{۱۲} شا برهیزکارترین شاست و برهیزکاری^{۱۳} برهیز^{۱۴} کردن از خودی خودست و ازین معنی بود^{۱۵} که چون تو از خودی خود برهیز کنی بدو رمی^{۱۶} و هذا صراط ربك مستقیماً^{۱۷} اینست راه من^{۱۸} دیگر همه کوریست این راه صوام را نبود و قوام را نبود عابدرا نبود و ساجدرا نبود و راکع را نبود این راه برهیز کردنست از خویشان چون این بکند آنگاه می گوید و هذا صراط ربك مستقیماً اینست راه من^{۱۹} اگر راه من^{۲۰} می خواهی ● شیخ ما گفت که التصوف اسم^{۲۱} واقع فاذا تم فهو الله گفت درویشی نامی است واقع چون تمام شد و بغایت^{۲۲} برسد اینجا خود^{۲۳} جز از^{۲۴} خدای^{۲۵} چیزی نماند گفت^{۲۶} درویشی روزی در پیش^{۲۷} شیخ ما^{۲۸} ایستاده بود بحرمت جنانک در نماز ایستد شیخ ما^{۲۹} گفت که نیکو^{۳۰} ایستاده بحرمت جنانک در نماز ایستد لیکن بهتر ازین^{۳۱} آن بود که^{۳۲} تو نباشی^{۳۳} ● شیخ ما گفت که^{۳۴} هر چه نه خدایرا نه چیز و هر که نه خدایرا نه کس^{۳۵} ● شیخ ما گفت که هر کجا بندار تست دوزخمت و هر کجا تو نیستی بهشتت^{۳۶}

و یازد آن بود که گوید دوری ● در کفر تو ازین حذر باید کرد (۱)
 بهم (K. n. 310^a) بخلق در افکند (۲) در ۳۰۶ (۳) تو است (۴) این (۵)
 حکایت خداوند تعالی (۶) on. Cypria 48, strana 18. (۷)
 کرامین ترین (۸) برهیزکاری (۹) Pyria. on. (۱۰) کرامین ترین (۱۱) Pyria. on. (۱۲)
 on. Cypria 6, strana 128. (۱۳) نفس خویش برهیز کردی بوی رسیدی (۱۴)
 تعالی ۳۰۶ (۱۵) on. (۱۶) رسید اینجا (۱۷) حکایت (۱۸) on. (۱۹)
 ولیکن بهترین (۲۰) نیکو (۲۱) on. (۲۲) خدمت (۲۳) on. (۲۴)
 on. (۲۵) K. n. 310^b نباشد (۲۶) حکایت (۲۷) on. (۲۸)

بود این راه بر وی تابنده تر* ۱) شیخ ما گفت الفکر تیان ما
 سواه* ۲) شیخ ما بسیار گفتی کن بهودیا صرفا و الا فلا. تلصب*
 بالتوریه* ۳) شیخ ما گفت راحة النفس كلها في التسليم و بلاؤها في
 التدبير* ۴) شیخ ما گفت که آن پیر را گفتند که دعایی در کار ما
 کن گفت* ۵) اختیار ما جری لك في الأول خیر من معارضة الوقت الخیر
 اجمع فیا* ۶) اختار خالقنا* ۷) و اختیار سواه الشر و الشوم* ۸) شیخ ما* ۹) گفت
 اینست* ۱۰) و بس و این بر ناخنی توان نبشت که* ۱۱) اذبح النفس و الا فلا
 تشغل* ۱۲) بترهات الصوفیة* ۱۳) شیخ ما گفت که* ۱۴) مسائلی کردن نهادن بود
 حکمای ازلی را الاسلام ان بیوت عنك نفسك* ۱۵) شیخ ما گفت که*
 چون بنده اندر* ۱۶) ناز باز نکرد* ۱۷) حق سبحانه و* ۱۸) تعالی گوید منکر بهر چه*
 می نکری من ترا بهتر از اتم* ۱۹) بن نکرد* ۲۰) چون بار دوم* ۲۱) نکرد* ۲۲) خداوند
 تعالی* ۲۳) گوید منکر بجه می نکری بزرگتر* ۲۴) و عزیزتر از من چون بار
 سیوم* ۲۵) نکرد گوید* ۲۶) برو بتزدیک آنک باو* ۲۷) می نکری بیت*
 دانی که مرا یار* ۲۸) چه گفت* ۲۹) امروز* ۳۰) جز ما بکس اندر* ۳۱) منکر دیده بدوز
 شیخ ما گفت* ۳۲) روزی بر سر جمیع که خدای داند* ۳۳) و این هفتاد
 سرگندست که هر کرا* ۳۴) که خدای عز و جل راه* ۳۵) مکه در* ۳۶) بیش او نهاد
 آنکس* ۳۷) از طریق حق افکنده* ۳۸) بود* ۳۹) شیخ ما گفت که*
 گفتار دراز مختصر باید کرد* ۴۰) و ز یار بدآموز حذر باید کرد

الدبیر ۱) ۲) on. ۳) داننده تر ۴) on. ۵) U. n. 88. ۶) on. ۷) است ۸) on. ۹) نوشت ۱۰) تشغل ۱۱) on. ۱۲) نوشت ۱۳) on. ۱۴) نوشت ۱۵) نوشت ۱۶) نوشت ۱۷) نوشت ۱۸) نوشت ۱۹) نوشت ۲۰) نوشت ۲۱) نوشت ۲۲) نوشت ۲۳) نوشت ۲۴) نوشت ۲۵) نوشت ۲۶) نوشت ۲۷) نوشت ۲۸) نوشت ۲۹) نوشت ۳۰) نوشت ۳۱) نوشت ۳۲) نوشت ۳۳) نوشت ۳۴) نوشت ۳۵) نوشت ۳۶) نوشت ۳۷) نوشت ۳۸) نوشت ۳۹) نوشت ۴۰) نوشت

که خالص نباشد^۱ و آلوده باشد آنگاه^۲ چون بداند از آن طاعتها که
 پندار کرده بود^۳ توبه کند و بداند که بتوفیق خداوند بوده است^۴ و
 از فضل او بوده است نه بجهد من و دیدن^۵ جهد من درین شرک
 بوده است چون این بدید آید^۶ راحتی بدلتی در آید آنگاه^۷ در یقین بر روی
 بکشاید تا بکجندی می رود^۸ و از هر کسی چیزی^۹ می ستاند و ذلها
 می پذیرد و خوارها^{۱۰} کند و یقین^{۱۱} داند که این فرا^{۱۲} کرده کیست و درین
 شک از دلش بر خیزد آنگاه^{۱۳} دری از محبت بر وی بکشاید تا دران دوستی نیز^{۱۴}
 بکجند خویشتن^{۱۵} فرا نیاید و دران دوستی غنی سر از مردم بر زند^{۱۶} و دران
 منی ملامتها^{۱۷} بپذیرد و ملامت^{۱۸} آن باشد که در دوستی خدای تعالی هرچشم
 بیش آید باک ندارد و از ملامتها نه اندیشد بنداری در وی^{۱۹} بدید آید
 که من دوست می دارم^{۲۰} دران نیز بکجند^{۲۱} برود و^{۲۲} ازان نیز بیرون آید
 و نه^{۲۳} آساید بیارامد^{۲۴} و بداند که خداوند^{۲۵} او را دوست می دارد^{۲۶} که او را
 بران می دارد تا خداوند را دوست دارد و بداند که خداوند بآن فضل
 می کند^{۲۷} این همه بدوستی^{۲۸} و فضل اوست نه بجهد ما چون این بدید
 بیاساید آنگاه^{۲۹} در توحید بر وی بکشاید^{۳۰} تا بداند و بیند^{۳۱} و شلها
 کردانش تا بشناسد^{۳۲} که کار بخداوندست چل جلاله آنها الاشیاء برحمة
 الله اینجا بداند که همه اوست و همه بدوست و همه ازوست این

بد (E. x. 813b) ۱) بدداشت ۲) صفا ۳) است آنگاه ۴) نیست ۵) او.
 ۶) آن ۷) خدای تعالی است که داده است ۸) کرده است ازان
 خوبها می ۹) همه چیزی فرا ۱۰) می رود ۱۱) آنگاه ۱۲) او.
 بکجندی خویش ۱۳) E. x. 813b. ۱۴) او.
 ۱۵) او.
 ۱۶) او.
 ۱۷) او.
 ۱۸) او.
 ۱۹) او.
 ۲۰) او.
 ۲۱) او.
 ۲۲) او.
 ۲۳) او.
 ۲۴) او.
 ۲۵) او.
 ۲۶) او.
 ۲۷) او.
 ۲۸) او.
 ۲۹) او.
 ۳۰) او.
 ۳۱) او.
 ۳۲) او.

● شیخ ما گفت که حجاب میان بنده و خدای^۱ آسان و زمین^۲ و عرش و کرسی نیست^۳ بندار تو^۴ و منی تو حجاب نسب از میان برگیر و^۵ بخدای^۶ رسیدی ● شیخ ما گفت که چهار سخن از چهار کتاب خدای تعالی بر گرفته اند برای کار بستن^۷ از توریت من قح شیخ و از انجیل من اعتزل سلم و از زبور من صت نجا و از قرآن^۸ و من يتوكل على الله فهو حسبه^۹ ● شیخ ما گفت که مردان تن آبله کرده اند و بر یکجای ملازمت^{۱۰} حصرده و تن در داده سالها بر آمده و بویی حدیث نیافته ● از شیخ ما سوال کردند که ای شیخ در نماز دست بر کجا نهیم شیخ ما^{۱۱} گفت که^{۱۲} دست بر دل^{۱۳} و دل بر^{۱۴} حق جل و علا^{۱۵} ● شیخ ما گفت که روزی^{۱۶} همه عنانوران^{۱۷} بر سر کوی بایزید رسیدند عنان باز کشیدند^{۱۸} و گفتند بایزید را^{۱۹} گوید^{۲۰} یا تا عنان دری بینی ● شیخ ما^{۲۱} برسیدند که بنده از بایست^{۲۲} خویش کی برهد شیخ^{۲۳} گفت آنکاه^{۲۴} که خداوندش^{۲۵} برهاند این^{۲۶} بجهد بنده نباشد بفضل^{۲۷} خداوند تعالی^{۲۸} باشد و بصنع و توفیق وی نصحت^{۲۹} بایست^{۳۰} این حدیث بدید^{۳۱} آرد در وی آنکاه^{۳۲} در توبه بروی بکشاید آنکاه در^{۳۳} مجاهده افکندش^{۳۴} تا بنده جهد^{۳۵} می کند و^{۳۶} بکند دران جهد خویش سر می کشد بندارد که از چایی می آید و^{۳۷} یا کاری می کند بس ازان نیز عاجز آید و راحت نیابد^{۳۸}

۱) ۲۰۶. ۲) که ۳) بنداشت ۴) نیست ۵) ۲۰۶. ۶) تعالی ۷) حکایت ۱) حکایت ۲) ۱۱. x. 824. ۳) سخن ۴) حکایت ۵) تعالی این راه آنانست که تن در راه ملامت نهانده اند سالها بر امید بوئی ازین خدای (R x 5115) تعالی بندیدند ۱۶) نهید ۱۷) ON. ۱۸) ON. ۱۹) حدیث بوده و ۲۰) ON. ۲۱) وایست ۲۲) شیخ را ۲۳) بایزید کو ۲۴) که ۲۵) ۲۰۶. ۲۶) حکایت ۲۷) و خداوندی او ۲۸) آن ۲۹) خداوند سبحانه و تعالی ۳۰) آنکه ۳۱) جهدی ۳۲) مجاهدت او کند ۳۳) کند بر وی آنکه ۳۴) وایست ۳۵) نیاید ۳۶) ON. ۳۷) ON. ۳۸) ON.

العبارات^۱ و الحفت^۲ الاشارات^۳ و انحصت^۴ لخصومات^۵ و تم الفناء^۶ و صح البقاء^۷
 و زالت التعب و العناء طاح الماء و الطين و بقي من لم يزل كما لم يزل حين
 لا حين قل ارأيتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن بانیکم بئاً معین^۸ ● شیخ
 ما گفت که^۹ خلق ازان در رنجند^{۱۰} که کارها را^{۱۱} بیش از وقت طلب
 می کنند ● شیخ ما گفت که^{۱۲} ایزد تعالی در همه جایها حق^{۱۳} خود را
 تبع حقوق خلق گرداند^{۱۴} و از کرم^{۱۵} و فضل^{۱۶} تقصیر^{۱۷} در حق خود^{۱۸} عفو
 کند و در گذارد و در حقوق خلق روا ندارد برای آنکه رحمت صفت
 حقست^{۱۹} و عجز و ضعف صفت خلق^{۲۰} آنکاه این بیت بگفت بیت^{۲۱}

آری چنین کند کربان که شاه کرد ● سوی رهی بچشم بزنگی نگاه کرد
 ● شیخ ما^{۲۲} روزی در میان سخن روی یکی کرد^{۲۳} و گفت که^{۲۴} همه^{۲۵}
 و حشمتها از نفس است. اگر تو او را نکشی او ترا بکشد اگر تو او را قهر
 نکشی او ترا قهر کند و مظلوم خود ● شیخ ما گفت روزی بر منبر^{۲۶}
 ان سألکم سائل بعدی ما ذا کان اصل شیخکم^{۲۷} فقولوا اربعة اصول حکم
 الوقت و اشارة البر^{۲۸} و فتوح الغیب و سلطان الحق ● شیخ ما^{۲۹} روزی
 در مجلس سوال^{۳۰} کردند که یا شیخ ما الصدق^{۳۱} و کیف السیل الی الله
 شیخ ما گفت^{۳۲} الصدق و دبیعة اللدنی فی عبادته لیس للنفس فیه^{۳۳}
 نصیب لان الصدق سبیل الی الحق و الی^{۳۴} الله ان یکون لصاحب النفس الیه^{۳۵}
 سبیل ● شیخ ما گفت که^{۳۶} اگر کسی در مقامات بدرجه اعلی رسد و
 بر غیب مطلع گردد که^{۳۷} او را پیری و استادی نبود^{۳۸} ازو هیچ چیز نیاید^{۳۹}

حکایت ۱) K; II العبادات ۲) K; II انحصت ۳) K. ۴) Cyp 67, c. 12 v. 80. ۵) حکایت ۶) K; II ۷) K 2. 818^b ۸) حکایت ۹) K ۱۰) K ۱۱) کارها ۱۲) K ۱۳) رنج آمدن ۱۴) K ۱۵) حکایت ۱۶) K ۱۷) حق تعالی است ۱۸) خویش ۱۹) K ۲۰) حکایت ۲۱) K ۲۲) انحر (۲۳) K ۲۴) حکایت ۲۵) K ۲۶) انحر (۲۷) K ۲۸) حکایت ۲۹) K ۳۰) انحر (۳۱) K ۳۲) انحر (۳۳) K ۳۴) انحر (۳۵) K ۳۶) انحر (۳۷) K ۳۸) انحر (۳۹) K

بندارست که بر خلق نهاده است ابتلا ایشانرا و بلا ایشانرا و غلطیت که
 بر ایشان می آرد^۱ بمجباری خویش برای آنکه^۲ صفت جاری اوراست بنده
 بصفتها^۳ لو بتکرد^۴ بداند که خداوند اوست و آنچه^۵ خبر باشد عیانش^۶
 شود و می بیند معاینه^۷ و در^۸ صبح خداوند^۹ نظاره می کند آنکه^{۱۰}
 بجهله بداند که اورا نرسد که گوید^{۱۱} من یا از^{۱۲} من اینجا درین مقام
 بنده را^{۱۳} بدید آید^{۱۴} و باینها^{۱۵} از وی بیفتد بنده آزاد و آمده
 گردد آنکه^{۱۶} بنده^{۱۷} آن خواهد که او خواهد خواست بنده رفت و بنده
 از بایستاهم خویش آزاد گشت و بدو^{۱۸} جهان یاسود و در راحت^{۱۹} افتاد^{۲۰}
 هد اوست و تو هیچ کس نه^{۲۱} اکنون^{۲۲} همی کوی که من هیچ کس
 نیم^{۲۳} ولیکن اگر سر موی فراتر^{۲۴} کند^{۲۵} در فریاد^{۲۶} خواندن ابسی اول کار
 می باید آنکه^{۲۷} دانش^{۲۸} تا بدانی^{۲۹} که هیچ^{۳۰} چیزی^{۳۱} ندانی و بدانی که هیچ
 کس^{۳۲} نه^{۳۳} این چنین آسان آسان توان دانست و این^{۳۴} تلقین و تعیین^{۳۵} راست
 نیاید و این بسوزن بر^{۳۶} توان دوخت و برشته^{۳۷} بر توان بست این عطاء
 ایزدست تا بکه^{۳۸} اوزانی دارد و این ذوق کرا جشاند تعلیم حق تعالی
 می باید ذلکا ما علنی ربی^{۳۹} الرحمن علم القرآن^{۴۰} ثم قال الشیخ جنید^{۴۱} جذبة
 من الحق الی معاينة الذات فحينئذ صار العلم عينا و العين كفا و الكشف
 شهودا و الشهود وجودا و صار الكلام خرسا^{۴۲} و الجیوة موتا و انقطعت

و هر چه بر نشان می راند (۱) آن اوست و آن بنداشت است که برین (۲)
 درین (۳) K. n. 812^b بر تکرد (۴) بوصفهای (۵) می راند زیرا که (۶)
 آنکه (۷) کردار حق تعالی (۸) on. (۹) می K06. (۱۰) مقام آنچه
 در دو (۱۱) on. (۱۲) و ابستها (۱۳) عجزی (۱۴) آن (۱۵) که K06. (۱۶)
 K; II (۱۷) بدام (۱۸) نیز K06. (۱۹) و K06. (۲۰) بر راحت (۲۱)
 هیچ (۲۲) on. (۲۳) باید آئی K; II (۲۴) آنکه (۲۵) بفریاد (۲۶) فرا تو
 کرا (۲۷) بر رسته (۲۸) on. (۲۹) تعلیم و تلقین K. n. 818^a (۳۰)
 خرسا (۳۱) on. (۳۲) سورة 56, آیه 1. (۳۳) سورة 12, آیه 87. (۳۴)

آن عاصی را آزاد کند ● از شیخ ما سوال کردند که چیست که بعضی از دوستان را بدید آورد و بعضی را بنهان می دارد شیخ ما گفت که آنها که حق تعالی دوست دارد بنهان دارد و آنکس که حق تعالی را دوست دارد آشکارا گرداند ● از شیخ ما پرسیدند که صوفی کیست گفت که "صوفی آنست که آتج حق کند او بیسند تا هر چه او کند حق بیسند" ● شیخ ما گفت "متنعان دنیا بدینا" متمم اند و متنعان آخرت بانده متمم اند" ● شیخ ما گفت که "بیران ما و راه النهر" گفته اند که "شرك منزل بطریقت و ایاترا منزل حزنست" ● شیخ ما گفت که اندوه حصاربست از حمایت حق مربنده را از بلاها ● شیخ ما گفت که اهل دنیا "صید شده کان" ابلیس اند بکنند شهوت و اهل آخرت صید شده کان حق اند بکنند اندوه قال "اللہ تعالی لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین" و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یحب کل قلب حزین ● شیخ ما گفته است که چون کورا مهمی در خاطر آید با حق تعالی بیاید گفت "آنگاه بهر که از غیب بران خاطر گذر کند با وی بیاید گفت و خود را فرمان نباید دید ● شیخ ما گفت درویشی را هر چه نباید گفتن تو مکوی در میان این طایفه که ناکفته بناند ● بخط خواجده ابو البرکات دیدم که نوشته بود که از یر بو بکر درونی شنودم که او گفت از یر بو الحسن فاردرزی

1) ON. 2) ON. 3) شیخ را 4) دوستان 5) آورد 6) بعضی 7) ON. 8) بعضی 9) ON. 10) ON. 11) ON. 12) ON. 13) ON. 14) ON. 15) ON. 16) ON. 17) ON. 18) ON. 19) ON. 20) ON. 21) ON. 22) ON. 23) ON. 24) ON. 25) ON. 26) ON. 27) ON. 28) ON. 29) ON. 30) ON. 31) ON. 32) ON. 33) ON. 34) ON. 35) ON. 36) ON. 37) ON. 38) ON. 39) ON. 40) ON. 41) ON. 42) ON. 43) ON. 44) ON. 45) ON. 46) ON. 47) ON. 48) ON. 49) ON. 50) ON. 51) ON. 52) ON. 53) ON. 54) ON. 55) ON. 56) ON. 57) ON. 58) ON. 59) ON. 60) ON. 61) ON. 62) ON. 63) ON. 64) ON. 65) ON. 66) ON. 67) ON. 68) ON. 69) ON. 70) ON. 71) ON. 72) ON. 73) ON. 74) ON. 75) ON. 76) ON. 77) ON. 78) ON. 79) ON. 80) ON. 81) ON. 82) ON. 83) ON. 84) ON. 85) ON. 86) ON. 87) ON. 88) ON. 89) ON. 90) ON. 91) ON. 92) ON. 93) ON. 94) ON. 95) ON. 96) ON. 97) ON. 98) ON. 99) ON. 100) ON.

و هر حالت که از مجاهدت و علم خالی بود زبان آن بیش^۱ از سود بود
 ● شیخ ما حضرت روزی در مجلس که این تصوف عزیمت در دل
 و توانگریست در درویشی و خداوندیست در بندگی و سهریست در کسبگی و
 پوشیدگیست در برهنگی و آزادیست در بندگی و زندگانیست در مرگ و
 شربنیست در نلخی هر که درین راه آید و این راه بدین صفت نرود هر
 روزی سرگردان تر بود^۲ ● شیخ ما گفت که^۳ مرد باید که بدو کار
 مشغول بود^۴ هر چه او را از خدای^۵ باز دارد از پیش بر^۶ دارد و راحتی
 بدرویشی^۷ رساند اگر این اوقات بدین صفت برد بس بقصود رسد^۸ و
 اگر نه سرگردانی باشد نه با^۹ دین و نه با^{۱۰} دنیا ● از شیخ ما^{۱۱} سؤال کردند که^{۱۲}
 از خلق بحق^{۱۳} چند راهست یک روایت گفت هر از راه بیش است و بروایتی
 دیگر گفت بعد هر ذره^{۱۴} موجودات راهست بحق^{۱۵} اما هیچ راه بحق
 نزدیک تر و بهتر و سبکتر از آن نیست که راحتی^{۱۶} بدل مسلماتی^{۱۷} رسانی و ما
 بدین راه رقیب و این اختیار کردیم^{۱۸} و همرا بدین وصیت می کنیم^{۱۹}
 ● درویشی از شیخ ما^{۲۰} سؤال کرد که ای شیخ اودا از کجا جویم
 شیخ ما^{۲۱} گفت کجاش جستی که نیازی اگر قدمی بصدق در راه طلب نهی
 در هر چه بنگری^{۲۲} او را بینی ● شیخ ما گفت^{۲۳} آن بنده که بدوزخش
 می برند از دود نوری بیند^{۲۴} ببرد که آن^{۲۵} چه نودست گویند نور فلان
 بیست او^{۲۶} گوید که در دنیا من آن میرا دوست داشتمی باد آن سخن را^{۲۷}
 بگوش آن میرساند^{۲۸} آن عزیز بشفاعت در حضرت حق سبحانه و^{۲۹}
 تعالی سخن گوید در حق^{۳۰} آن عاصی خداوند^{۳۱} تعالی بشفاعت آن عزیز

می ۱) ۲۰۶. ۲) تعالی ۳) ۲۰۶. ۴) و ۲۰۶. ۵) حکایت ۶) ۲۰۶. ۷) بیشتر ۱)
 ۲) ۲۰۶. ۳) ۲۰۶. ۴) ۲۰۶. ۵) ۲۰۶. ۶) ۲۰۶. ۷) ۲۰۶. ۸) ۲۰۶. ۹) ۲۰۶. ۱۰) ۲۰۶. ۱۱) ۲۰۶. ۱۲) ۲۰۶. ۱۳) ۲۰۶. ۱۴) ۲۰۶. ۱۵) ۲۰۶. ۱۶) ۲۰۶. ۱۷) ۲۰۶. ۱۸) ۲۰۶. ۱۹) ۲۰۶. ۲۰) ۲۰۶. ۲۱) ۲۰۶. ۲۲) ۲۰۶. ۲۳) ۲۰۶. ۲۴) ۲۰۶. ۲۵) ۲۰۶. ۲۶) ۲۰۶. ۲۷) ۲۰۶. ۲۸) ۲۰۶. ۲۹) ۲۰۶. ۳۰) ۲۰۶. ۳۱) ۲۰۶.

التصوفاً شیخ ما^۱ کففت که^۲ التصوف الصبر تحت الامر والنهی و الرضا والتسليم في مجاری الاقدار بس^۳ کففت لم يظهر على احد حالة شريفة زينة^۴ الا واصلها الصبر تحت الامر والنهی و الرضا والتسليم بقضاء^۵ الله تعالى^۶ و احكامه ﴿شیخ ما کففت^۷ هر دلی که از حقش^۸ سرى نیست و^۹ با حقش رازى نیست و از کلام حقش سماعى نیست^{۱۰} از آنست که دران دل خلاص^{۱۱} نیست و هر دل که دران خلاص^{۱۲} نیست دران دل اخلاصى نیست و هر دل که دران اخلاص نیست^{۱۳} وبرا هیچ روى خلاص نیست آنکه^{۱۴} کففت در خبرست^{۱۵} از رسول^{۱۶} صلى الله عليه وسلم انه قال^{۱۷} اذا كان يوم القيمة نجاً^{۱۸} بالاخلاص و الشرك ينجون بين يدى الرب تعالى^{۱۹} فيقول الله تعالى للاخلاص انطلق انت و اهلك^{۲۰} الى الجنة و يقول للشرك انطلق انت و اهلك^{۲۱} و من معك الى النار ثم تلا رسول الله صلى الله وسلم من جآ^{۲۲} بالحسنة فله خير منها و هم من فزع يومئذ آمنون و من جآ^{۲۳} بالسيئة فكبت وجوههم في النار هل يجزون الا ما كنتم تعملون^{۲۴} بس کففت اطلبوا الاخلاص فان في الاخلاص خلاص في الدنيا و الآخرة کذا قال^{۲۵} رسول الله صلى الله عليه وسلم با معاذ اخلاص دينك بكفك القليل من العمل ﴿شیخ ما کففت^{۲۶} العالم هو المخلص فمن لا اخلاص له في قلبه فلا علم له في دينه و شرعه يکی برسد که^{۲۷} یا شیخ اخلاص چیست کففت رسول^{۲۸} صلى الله عليه وسلم گفته است^{۲۹} که اخلاص سرست از اسرار حق^{۳۰} در دل و جان بنده که نظرباک او بران سرست^{۳۱} و مدد آن سر از نظرباک سبحانست و آن مدد

حکایت در (۱) ۵۱۱. (۲) ۵۱۱. (۳) ۵۱۱. (۴) حالة شريفة بنفسه (۵) ۵۱۱. (۶) ۵۱۱. (۷) ۵۱۱. (۸) ۵۱۱. (۹) ۵۱۱. (۱۰) ۵۱۱. (۱۱) ۵۱۱. (۱۲) ۵۱۱. (۱۳) ۵۱۱. (۱۴) ۵۱۱. (۱۵) خبر است (۱۶) ۵۱۱. (۱۷) ۵۱۱. (۱۸) ۵۱۱. (۱۹) ۵۱۱. (۲۰) ۵۱۱. (۲۱) ۵۱۱. (۲۲) ۵۱۱. (۲۳) ۵۱۱. (۲۴) ۵۱۱. (۲۵) ۵۱۱. (۲۶) ۵۱۱. (۲۷) ۵۱۱. (۲۸) ۵۱۱. (۲۹) ۵۱۱. (۳۰) ۵۱۱. (۳۱) ۵۱۱.

شودم^۱ که وی^۲ گفت که^۳ ابن خبر را^۴ از شیخ ابو سعید ابو النجر
شودم^۵ که رسول^۶ صلی الله علیه وسلم گفته است که^۷ من احب^۸ فوما علی
اعمالهم^۹ حشر فرزندم^{۱۰} و حوسب^{۱۱} بحساباتهم^{۱۲} و ان لم یعمل^{۱۳} باعمالهم^{۱۴} شیخ
ما گفت^{۱۵} الغنی^{۱۶} تعب^{۱۷} محبوب^{۱۸} و الفقر^{۱۹} راحة^{۲۰} مکروهة^{۲۱} و حيلة^{۲۲} مشایخ^{۲۳} و فضلا
اتفاق^{۲۴} کرده اند که هیچ^{۲۵} کس^{۲۶} درین^{۲۷} معنی^{۲۸} نیکوتر و موجزتر ازین^{۲۹} نگفته است
• آورده اند که^{۳۰} هر فرزند^{۳۱} و نیره^{۳۲} که در وجود^{۳۳} آمده از ان^{۳۴} شیخ^{۳۵} بنزدیک
شیخ^{۳۶} آورده اند^{۳۷} تا^{۳۸} بانک^{۳۹} نمازش^{۴۰} بکوش^{۴۱} فرو^{۴۲} گوید^{۴۳} شیخ^{۴۴} دهان^{۴۵} بر^{۴۶} کوش
وی^{۴۷} نهاده است^{۴۸} و بکوشی^{۴۹} فرو^{۵۰} گفته^{۵۱} بجای^{۵۲} بانک^{۵۳} نماز^{۵۴} که^{۵۵} ابن^{۵۶} حدیث^{۵۷} را
باید^{۵۸} بود^{۵۹} • شیخ^{۶۰} ما^{۶۱} گفت^{۶۲} من^{۶۳} نظر^{۶۴} الی^{۶۵} الخلق^{۶۶} بعین^{۶۷} الخلق^{۶۸} طالبت^{۶۹} خصوصت^{۷۰}
منهم^{۷۱} و من^{۷۲} نظر^{۷۳} الیهم^{۷۴} بعین^{۷۵} الحق^{۷۶} استراح^{۷۷} منهم^{۷۸} • شیخ^{۷۹} ما^{۸۰} گفت^{۸۱} که^{۸۲} رسول^{۸۳} گفت^{۸۴}
صلی الله علیه وسلم^{۸۵} ان^{۸۶} اول^{۸۷} من^{۸۸} یفرج^{۸۹} ابواب^{۹۰} الجنة^{۹۱} من^{۹۲} اتى^{۹۳} قراؤها^{۹۴} و اکر
اهل^{۹۵} الجنة^{۹۶} من^{۹۷} اتى^{۹۸} ضعفاتها^{۹۹} و شرار^{۱۰۰} اتى^{۱۰۱} من^{۱۰۲} يساق^{۱۰۳} الی^{۱۰۴} النار^{۱۰۵} الاضاع^{۱۰۶} قبل
یا رسول^{۱۰۷} الله^{۱۰۸} و من^{۱۰۹} الاضاع^{۱۱۰} قال^{۱۱۱} صلی الله علیه وسلم^{۱۱۲} الذین^{۱۱۳} اذا^{۱۱۴} اكلوا
لم^{۱۱۵} يشعروا^{۱۱۶} و اذا^{۱۱۷} اجعوا^{۱۱۸} لم^{۱۱۹} يستنفروا^{۱۲۰} • شیخ^{۱۲۱} ما^{۱۲۲} گفت^{۱۲۳} که^{۱۲۴} من^{۱۲۵} لم^{۱۲۶} يتادب^{۱۲۷}
باستاد^{۱۲۸} فهو^{۱۲۹} بطلال^{۱۳۰} و کل^{۱۳۱} حال^{۱۳۲} و وقت^{۱۳۳} لا^{۱۳۴} يكون^{۱۳۵} من^{۱۳۶} العلم^{۱۳۷} و عن^{۱۳۸} نتيجة^{۱۳۹} للجاهدة
و ان^{۱۴۰} حل^{۱۴۱} فضره^{۱۴۲} اکر^{۱۴۳} من^{۱۴۴} نفعه^{۱۴۵} ولو^{۱۴۶} ان^{۱۴۷} رجلا^{۱۴۸} بلغ^{۱۴۹} اهل^{۱۵۰} المراتب^{۱۵۱} و
القامات^{۱۵۲} حتى^{۱۵۳} ينكشف^{۱۵۴} له^{۱۵۵} من^{۱۵۶} الغيب^{۱۵۷} اشياء^{۱۵۸} و لا^{۱۵۹} يكون^{۱۶۰} له^{۱۶۱} مقدم^{۱۶۲} و استاد^{۱۶۳} فلا
یحیی^{۱۶۴} البتة^{۱۶۵} منه^{۱۶۶} شی^{۱۶۷} • شیخ^{۱۶۸} ما^{۱۶۹} را^{۱۷۰} در^{۱۷۱} مجلس^{۱۷۲} سوال^{۱۷۳} کردند^{۱۷۴} که^{۱۷۵} یا^{۱۷۶} شیخ^{۱۷۷} ما^{۱۷۸}

علیه الصلوة (۱) یاد دارم (۲) ۱۰۸. (۳) ۱۰۸. (۴) و او (۵) بروزی شنیدم (۶)
K n. 816a. (۷) ۱۰۸. (۸) بحسابم (۹) از مرتبم (۱۰) و السلم فرموده است
که بیش شیخ آوردندی ازین ساعت که در وجود آمدی (۱۱) و گویند (۱۲)
۱۰۶. (۱۳) بکوش وی (۱۴) نماز در کوش او (۱۵) شیخ ۱۰۶. (۱۶) ۱۰۶. (۱۷) K n. 87a.
علیه الصلوة و السلم فرمود (۱۸) حکایت (۱۹) ابن گفته (۲۰) ابن حدیث بونی
جمعوا (۲۱) فقال (K n. 816b) علیه الصلوة و السلم (۲۲) ما (۲۳) اشرار (۲۴)
ای (۲۵) ۱۰۸. (۲۶) اعلى (۲۷) علی صاحبہ ۱۰۶. (۲۸) شعر (۲۹)

کر موده بوم بر آمده سالی بیست^۱ * چه بندر ای که کوردم از عشق نهیت
 کردست بخاک بر نهی کاینجا کیست * آواز آید که حال معشوقم چیست^۲
 پس شیخ گفت معشوقه موحدان آن^۳ سر باکست و آن سر باقی بود^۴
 و^۵ نیست نشود که آن سر بنظر حق باقیست^۶ و حق راست و از نصیب
 خلق باکست و درین قالب^۷ عاریتی است^۸ هر کرا آن^۹ سر هست او^{۱۰} حی است
 و هر کرا نیست او^{۱۱} حیوانست^{۱۲} و بسیار فرقت میان حیوان و حی^{۱۳} شیخ
 ما^{۱۴} گفت روزی بر سر منبر الا من عاش باللّه لا يموت باللّه^{۱۵} ابدا^{۱۶} شیخ
 ما^{۱۷} گفت اذا اردت ان بصير الحق في قلبك موجودا^{۱۸} فظهر^{۱۹} قلبك عن
 غيره فان الملك لا يدخل بيتا فيه الخرافات والافئدة قائما^{۲۰} يدخل بيتا فارغا
 ليس فيه الا هو ولا تكون انت معد فيه كما يقال^{۲۱} زو برون خانه مرا
 بنگاهست^{۲۲} شیخ ما^{۲۳} گفت که^{۲۴} فضل ما^{۲۵} بر شما بدانست^{۲۶} که شما
 با ما کویت^{۲۷} ما با او^{۲۸} کویم شما از ما^{۲۹} شنوید و ما از او^{۳۰} شنویم شما با
 ما بلنیت^{۳۱} ما با او^{۳۲} باشیم شیخ ما^{۳۳} گفت^{۳۴} ان حقیقة العبودیة شیآن
 حسن الانقار الی اللّه^{۳۵} و هذا من باطن الاحوال و حسن القدوة برسول^{۳۶}
 الله^{۳۷} صلی اللہ علیہ^{۳۸} و هذا الذی^{۳۹} ليس للنفس^{۴۰} فيه نصيب و لا راحة
 پس^{۴۱} گفت طوبی لمن کان له فی عمره نفس^{۴۲} خنک آنک در همه عمر
 نفس صافی از وی بر آید و آن نفس ضد نفس بود و هر کرا^{۴۳} نفس غالب
 بود آن نفس نبود بل کی^{۴۴} دود تنورست^{۴۵} آن که از نهاد او بر می آید^{۴۶}

۱) K. 819^a. ۲) Въ данномъ мѣстѣ опускается, но добавляется ниже, послѣ словъ
 تعالی قابیست ۳) هرگز ۴) K. 82^b. ۵) از ۶) K; II ۷) حیوان و حی
 ۸) K; II آن ۹) او. ۱۰) او. ۱۱) عاریتست ۱۲) این ۱۳) او. ۱۴) او.
 ۱۵) او. ۱۶) او. ۱۷) و ظاهر ۱۸) K; II حکایت و ۱۹) او. ۲۰) او.
 از وی ۲۱) او. ۲۲) با او ۲۳) کوئید و ۲۴) از نیست ۲۵) او. ۲۶) حکایت
 ۲۷) K. 819^b. ۲۸) تعالی ۲۹) او. ۳۰) شعر ۳۱) او. ۳۲) با او ۳۳) K; II باشد و ۳۴)
 هر کجا ۳۵) واحد ۳۶) او. ۳۷) علیه الصلوة و السلم ۳۸) او. ۳۹) که از تنور قالب بر آید ۴۰) تنور بود ۴۱) بلک ۴۲)

تومرا باشی من که خودی خود ترا می دهم که چیزی دیگر را مقداری
 نبود جانک آن بیرکنت بخرفان با که خودی خود با داد یعنی شیخ بو
 الحسن هجیز برو باقی نماند و بمثل بیرزنان درست که گویند چون کار
 ساخته نباید گویند بر خدای مان هیچ وام نماند **●** شیخ ما گفت^۱ آن
 لله تعالی فی صعل بوم ثلثانة^۲ وستین^۳ نظرة الى قلب عبده^۴ ينظر
 هل ينظر^۵ الیه قلب العبد فان^۶ وجده ناظراً^۷ الیه الحقه المزید^۸ واکرمه
 بالزیارات^۹ و الانوار و جذب قلبه الیه و ما^{۱۰} لم یکن له^{۱۱} جذبة من فوق لا یستظم^{۱۲}
 امره ولا یصلح شأنه كما قال الشيخ^{۱۳} جذبة من^{۱۴} الحق توازی^{۱۵} عمل التعلین
 جیحا بس گفت کشش به از کوشش^{۱۶} تا کشش نبود کوشش نبود و تا کوشش
 نبود نیستش نبود بس گفت^{۱۷} من طلبه بالعبودية لا یجده^{۱۸} و من طلبه به^{۱۹}
 یوشک ان یجده^{۲۰} بس گفت^{۲۱} لو یسط بساط المجد و الفضل لدخل ذنوب
 الاولین و الآخرین فی حاشیة^{۲۲} من حواشیة^{۲۳} و لو بدت عين من عیون
 الجود للحق المسمى بالحسن^{۲۴} بس گفت درویشان نه ایشان اند اگر ایشان
 ایشان بودند ایشان^{۲۵} نه درویشان بودندی اسم ایشان صفت ایشان است
 هر که بحق راه جوید گذرش بر درویشان^{۲۶} باید کرد^{۲۷} که درویشان دروی
 ایشانند **●** شیخ ما گفت انقطع^{۲۸} عن الكل حتى یكون لك الكل بس گفت^{۲۹}
 الذكر یعنی و الجود بطعنی **●** و الحق^{۳۰} ینع عن هذا وعن ذاکا
 فلا وجود ولا ذکر اسیر^{۳۱} به **●** حتی فوادی از نادیت آیا کا
● شیخ مارا^{۳۲} بر میدند که با شیخ^{۳۳} کیف الطريق شیخ^{۳۴} گفت الصدق و الرفق

1) on. 2) قوله تعالی 3) الله 4) on. 5) انتظر 6) نظر II x. 820b.
 7) E; II 11) عن 10) بالزیارات 9) المزیدة 8) نظرة وستین واحدة 206.
 نواری 15) E x. 820b. جذبات 206. 14) الشیوخ II E; 12) ينظر II K; 12) on.
 بالحسن 22) on. 21) حکایت 20) on. 19) یجد 18) شعر 17) یوز 206. 16)
 الحق II K; 27) گفت 206. 25) شعر انقطع 26) بدرویشان 24) on.
 23) E; II الله K x. 321a. 22) حکایت شیخ را 20) on. 21) on.

و چون نفس مقهور و مظلوم شد^۱ نور اسلام غالب گشت آنکاه نفسها
 صافی وافی^۲ از قالب بر آید چون نسیم صبا که بر گلستان گذر کند بهر
 بیماری که آن^۳ نسیم برسد راحتی بنقد یابد^۴ و سبب شفای او باشد^۵
 ● شیخ ما^۶ صفت التصوف ارادة الحق فی الخلق بلا خلق^۷ بس
 گفت این تغییر و تلون و شورش همه از^۸ نفس است آنجا که اثری از
 انوار حق است بحقیقت^۹ کف کردد آنجا نه ولوله بود^{۱۰} و نه دمدمه^{۱۱} و نه
 تغییر و نه تلون بس مع الله وحشة و لا مع النفس راحة بس گفت

مرد باید که جگر سوخته چندان بودا^{۱۲}

نه هانا که جنین مرد فراوان بودا^{۱۳}

● از شیخ ما^{۱۴} سواک کردند که ما الفتوة^{۱۵} گفت قال^{۱۶} النبى صلى الله
 عليه^{۱۷} ان ترضى لاصيخك ما ترضى لنفسك بس گفت حقیقة الفتوة ان تعذر
 للخلق فيما^{۱۸} هم فيه و من صحب الفتیان من غیر فتوة یقتضی صریحا^{۱۹}
 ● شیخ ما گفت هرگز او^{۲۰} می باید اینجا باید آمد تا بوی او شنود و
 آن مجلهها^{۲۱} مجلس علت و این مجلس حق است ایشان دران کلاه و جاه
 و عزت^{۲۲} جویند و غلط می کنند که غیر خداوندراست^{۲۳} والله العزة جیبا
 در کلام^{۲۴} خوبش می گویند لم یزل که عز جیله مراست تا مرا بجه
 کارست^{۲۵} ای درویش چیزی می بینی^{۲۶} این همه عز جیله بتو دهم چون

حکایت (۱) شفا وی کردن (۲) یابد (۳) او. (۴) آنکه هر چه (۵) بود (۶)
 حقیقت (۷) او. (۸) سوزش و اضطراب (۹) II ن. ۳۲۸. (۱۰) الحق (۱۱) K; II
 قول (۱۲) شیخ (۱۳) او. (۱۴) او. (۱۵) حکایت (۱۶) او. (۱۷) K; II
 از (۱۸) اورا (۱۹) عز فرو می نهند ایشان (۲۰) او. (۲۱) مجلههای دیگر
 و بکلام (۲۲) که جنین می جویند بر غلط آید خدا را راست جل جلاله
 روی بمن آر که (۲۳) او.

سائل گفت یا شیخ چون آن دیدار باک عطا کند^۱ آن آتش شوق^۲ آرام
گیرد شیخ ما^۳ گفت

از دیدن ماه بهره برتوان داشت

آن دیدار تشنگی زیادت کند نه سیری آرد از^۴ برای آنک جهانک امروز
غیبت فردا که نیندش^۵ هم غیب خواهد بود^۶ گردش بر صفت او روا نیست
هر کسی که بیندش بر حد ایمان خود بیند آن نور ایمان بود که دلها را^۷
بجشها آرد تا بدان نور ایمان جلال و جمال را^۸ بر حد دیدار ایمان
خود بیند و آتش مرده آتش دوزخست^۹ و آتش ظلمت و وحشت هر که^{۱۰}
بآتش زنده می نسوزد^{۱۱} بآتش مرده بسوزدش^{۱۲} چه درین جهان و چه
دوان جهان^{۱۳} بس این بیت بگفت^{۱۴}

آتش نمرود هرگز بور آزر را نسوخت
بود آزر پیش ازین آتش جو خاکستر شدست
تا^{۱۵} بدین آتش نسوزی^{۱۶} نفس تو^{۱۷} صافی نشی
خواه کو دیوانه خوانی خواه کوی بیهدست

● شیخ ما گفت هفتصد پیر از^{۱۸} پیران در^{۱۹} طریقت سخن گفته اند
اول همان گفت که آخر اما عبارت مختلف بود و معنی یکی بود^{۲۰} که التصوف
ترك التكلف و^{۲۱} هیچ تکلف نرا پیش از تویی تو^{۲۲} نیست صمد چون
بجویشن مشغول شدی آرد باز ماندی ● شیخ ما گفت که^{۲۳} گفتند
تصوف دو چیزست بگو نگرستن و یکسان زیستن ● شیخ ما را
برسیدند که مردمان او در مسجد باشند گفت در خوابات هم باشند

۱) U x. 200b. ۲) نخواهد دید ۳) او. ۴) او. ۵) او. ۶) K x. 522a. ۷) دهد ۸) از دلها ۹) هرگز ۱۰) سوخت ۱۱) سوخت ۱۲) سوخت ۱۳) حکایت هفتصد ۱۴) توبیقین ۱۵) K x. 522b. ۱۶) بیت ۱۷) او. ۱۸) او. ۱۹) او. ۲۰) او. ۲۱) او. ۲۲) او. ۲۳) حکایت

الصدق مع الحق و الرزق مع الخلق وقد اتفق الشايخ علي ان الرواة
احتمال زلل^۲ الاخوان ولا يسود الرجل حتى يكون فيه خلصتان الایاس
عما في ابدی الناس و التغافل عما يكون منهم ● شیخ ما گفت روزی
شیخ مریدی را گفت نیست برادر رسیده که هرگز مراد در کنار نهادند بدرش
بیرون کردند و هرگز در بایست و نایبست خود ماتدند دست از وی بشوی
که بلای خود^۳ و خلق گشت بس گفت هر کسی را بایستی است و بایست
ما آنست که مارا بای نبود^۴ آنکاه^۵ گفت روزی ما بنزدیک شیخ ابو
العباس فصاب بودیم^۶ شخص می رفت^۷ در میان مضانش این يك کلمه
برفت که هر^۸ کسی را بایستی است^۹ و ابو العباس را بایست^{۱۰} آنست که او را
هرگز بایست^{۱۱} نبود ● شیخ مارا^{۱۲} درویشی^{۱۳} سوال کرد که یا شیخ
این چه شورت^{۱۴} که درین دلهاست^{۱۵} شیخ ما^{۱۶} گفت که این را آتش
نیاز کویند و خداوند تعالی دو آتش آفریده است یکی آتش زنده و یکی^{۱۷}
آتش مرده آتش زنده آتش نیازست که در سینها^{۱۸} بندکان خود نهاده است
درین جهان تا نفس ایشان سوخته گردد^{۱۹} آن آتشی است^{۲۰} نورانی چون
نفس سوخته گشت آنکاه^{۲۱} آن آتش نیاز آتش^{۲۲} شوق گردد و آن آتش
شوق هرگز نمیرد^{۲۳} نه درین جهان و نه دران جهان و این^{۲۴} آتشی آنست که
رسول صلی الله علیه و سلم گفت^{۲۵} اذا اراد الله بعد خیرا قذف^{۲۶}
فی قلبه نورا قبل یا رسول الله ما علامة^{۲۷} ذلك النور قال التجافی عن
دار الغرور والاناة الى دار الخلود والاستعداد للموت قبل نزول الموت آن

بلا خورد II K; 6) ماند 5) 205. II x برون 4) حکایت 3) الزلل 2) ON.
18) سخن گفت که 12) ON. 11) بودم 10) ON. 9) آنکه 8) ON. 7)
ای 19) از شیخ 206. 18) ON. 17) وایست 16) وایست 15) بو 14)
سینه 25) دیگر 24) ON. 23) ON. 22) ON. 21) K. x. 221^b. 20) سوزاست 20)
آن 21) نبرد 20) یا 20) آنکه 22) آتشیست 27) و 206. 20)
مالعامة 24) هدف II K; 23) علیه الصلوة والسلام فرمود 20)

لله رضعه الله تواضع شکستی بود و سر نهادن درین راه و در کارها دید
 نا آوردن و هیچ آفت بنده را در راه از تکبر بدتر نیست^۱ تکبر سرفروزی
 بود^۲ و منی کردن چنانکه ابلیس علیه اللعنه^۳ انا خیر منه گفت^۴ یک
 منی طاعت^۵ هزارساله او ناخیز شد و گویند که^۶ ابلیس در بازارها می کرد
 و می گوید^۷ ای مردمان شهر و روستا تکبریت^۸ تا منی تکبیت و تکوینت^۹
 که من و بتکبریت^{۱۰} تا چه آمد بر من از منی کردن تکبر و بندگوری صفت
 اوست^{۱۱} جل جلاله^{۱۲} بس هر که با^{۱۳} خداوند^{۱۴} در برابر آید و^{۱۵} نمازعت کند
 و تکبر نماید^{۱۶} کردنش فرو شکند^{۱۷} و قهرش کند^{۱۸} شیخ ما گفت^{۱۹}
 التصوف بالثلثین کالبناء علی^{۲۰} الرقین بس گفت^{۲۱} هذا الامر لا یحاط علی احد
 بالابرة ولا یشد^{۲۲} علیه بل یحیط این نه آن کارست که برشته بر کسی بر^{۲۳} توان
 بست یا بدرزی^{۲۴} بر توان دوخت و این نه کار بست^{۲۵} که بجهن بر^{۲۶} شود
 تا نبری خون ندود^{۲۷} این کار نیاز بر توان بردن^{۲۸} نیاز باید^{۲۹} شیخ
 ما گفت^{۳۰} هر که با ما^{۳۱} درین راه^{۳۲} موافقت او مارا خوبش است اگر چه
 از ما^{۳۳} مرحلهها دورست^{۳۴} و هر که هم بست^{۳۵} ما نیست اندرین حدیث او مارا
 هیچ کس نیست^{۳۶} اگر چه مارا^{۳۷} از اقرباست تو با^{۳۸} من بهم^{۳۹} و میان ما
 منزلهاست^{۴۰} شیخ^{۴۱} صفتی^{۴۲} فحط^{۴۳} خدای آمدست فحط خدای
 آمدست^{۴۴} هر که^{۴۵} که کاروانی را دیدی گفتی از همکاران ما هیچ کس با شما
 بودند که جامهها^{۴۶} باره باره^{۴۷} پوشند تا آنکه^{۴۸} با جمع خویش^{۴۹} گفتی همکاران

۱) on. II x. 91b. ۲) بودن ۳) و ۴) x. 924b. ۵) on. ۶) بشر ۷) فرا دیدنا آمدن ۸)

تکبیر کند ۹) تعالی ۱۰) x. 906. ۱۱) نکر ۱۲) با مردم ۱۳) on. ۱۴) چندین ۱۵) x. 906. ۱۶)

آن ۱۷) بسوزن ۱۸) on. ۱۹) شد ۲۰) فی K; II ۲۱) حکایت ۲۲) شکند II E; ۲۳)

مارا ۲۴) حکایت ۲۵) on. ۲۶) برد ۲۷) on. ۲۸) فراسر ۲۹) کارست

منی ۳۰) on. ۳۱) است ۳۲) هم دم ۳۳) بر مرحلهاست ۳۴) حدیث ۳۵)

خدای شناسی آمده است ۳۶) حکایت ۳۷) آن x. 906. II ۳۸) مرحلهاست ۳۹)

خود ۴۰) پوشیده آند و آنکه ۴۱) E. n. 924b. ۴۲) که ۴۳)

'ابن صالح' گفت که مقوم شیخ ما بود که شیخ ما روزی بساع^۱
 در حالتی بود و نعرها^۲ می زد و رقص می کرد در حلقه جمع چون بنشست
 و ساکن گشت ما خاموش بودیم شیخ گفت هفتصد^۳ پیر از^۴ مشایخ
 در ماهیت تصوف سخن گفته اند تاملترین و بهترین^۵ همه قولها اینست
 که^۶ استعمال الوقت با^۷ هو اولی به^۸ شیخ ما گفت^۹ کان التصوف
 البأ نصار قلنا^{۱۰} شیخ ما گفت^{۱۱} مطالعة الآثار من الخلق غلط و ما
 الخلق الا بسقط بلی^{۱۲} بسقط شیخ ما گفت^{۱۳} اهل الرسوم فی حیوتهم
 أموات و اهل الحقایق فی مراتبهم احياء^{۱۴} شیخ ما گفت^{۱۵} وقتها هر جایی
 می گنشی^{۱۶} در کوه و بیابان و این حدیث سر در بی^{۱۷} ما نهاده بود^{۱۸} و ما
 خدا را^{۱۹} جستی در کوه و بیابان و^{۲۰} بودی که باز یافتی^{۲۱} و بودی که
 باز نیافتی^{۲۲} اکنون جان شده ایم که خوبشتم می^{۲۳} باز نیابیم^{۲۴} زیرا همه
 اوست ما نه ایم^{۲۵} ازان معنی که^{۲۶} او بود^{۲۷} و ما نبودیم^{۲۸} و او خواهد بود
 و ما نباشیم^{۲۹} و اکنون يك دم زدن بخودی خود می توانیم^{۳۰} که باشیم
 ما کسی باشیم^{۳۱} و ما را^{۳۲} دعوی مشاهده و تصوف و زاهدی رسد کسی که
 او را چیزی نباشد و نامی نباشد او را نامی^{۳۳} توان نهاد^{۳۴} و او را چیزی باشد^{۳۵}
 این خود روا نبود^{۳۶} شیخ ما گفت هر قرایی که او^{۳۷} بر سماع
 در ایشان انکار کند او بطلال^{۳۸} طریقت^{۳۹} شیخ ما^{۴۰} مجلس می گفت

۱) ON. ۲) نعره ۳) گفتند تاملترین و بهترین تر ۴) پیران ۵) ON.
 ۶) ON. ۷) استعمال الوقت با ۸) ON. ۹) گفت ما گفت ۱۰) ON. ۱۱) ON.
 ۱۲) ON. ۱۳) ON. ۱۴) ON. ۱۵) ON. ۱۶) ON. ۱۷) ON. ۱۸) ON.
 ۱۹) ON. ۲۰) ON. ۲۱) ON. ۲۲) ON. ۲۳) ON. ۲۴) ON. ۲۵) ON.
 ۲۶) ON. ۲۷) ON. ۲۸) ON. ۲۹) ON. ۳۰) ON. ۳۱) ON. ۳۲) ON.
 ۳۳) ON. ۳۴) ON. ۳۵) ON. ۳۶) ON. ۳۷) ON. ۳۸) ON. ۳۹) ON.
 ۴۰) ON.

*ماندا که ایشانرا در هر دو جهان هیچ کاریست * شیخ ما گفتی
 حکم وقت راست و فرمان غیب راست * آنکاه گفتی
 زلفت بیست مشک را کان گفتی * از بس که بستی تو همه آن گفتی
 * شیخ ما گفتی این همه خلائیق را آسانست که * بالرحمن الرحیم کار
 افتاده است مارا برتست که با چناری^{۱۰} قهاری کار افتاده است * بس گفت که
 نزدیکانرا بینی بود حیرانی * کایشان دانند سیاست سلطانی^{۱۱}
 * شیخ ما گفتی هر چند می کیم * تا ازین بار خدای کلاه کوشه خود
 راست نمی توانیم نهاد * شیخ ما گفتی در هر کاری که بود^{۱۲} بار باید
 و درین راه باران^{۱۳} بایند چنانک ترا بحق دلیلی^{۱۴} می کنند و هر کجا که^{۱۵}
 فرو مانی بارت دهند هر چند که بار تو حق^{۱۶} تعالی بود ولیکن این نشانی
 بود * شیخ ما گفت^{۱۷} ما می نکریم از شرق تا بغرب چنانک شما بطبقی
 فرو نکریم^{۱۸} و هر چه بر وی^{۱۹} باشد بینیت^{۲۰} ما نیز همچنان می نکریم
 و می بینیم تا هیچ کس هست جایی که وی^{۲۱} بدین حدیث گرفتارست
 می بینیم که^{۲۲} ختم شد و اینجا خبرست^{۲۳} و اگر در همه دنیا کسی بودی
 و با قومی بودندی که گرفتار^{۲۴} ابتدی واجبستی^{۲۵} بر ما بپهلوی آنجا خریدن^{۲۶}
 * شیخ ما گفت^{۲۷} مستغرق^{۲۸} آمی^{۲۹} نیفا^{۳۰} و سبعین فرقة الناجی منهم واحده
 و الباقون فی النار شیخ گفت یعنی^{۳۱} فی نار^{۳۲} انفسهم^{۳۳} * مفری عبد الرحمن

۱) ON. ۲) حکایت ۳) II z. 92^a. ۴) حکایت ۵) ON. ۶) آنند
 ۷) ON. ۸) و ۹) ON. ۱۰) با رحمن و رحیم ۱۱) کارشان ۱۲) ON.
 ۱۳) باران ۱۴) حکایت ۱۵) کرد ۱۶) ما با این ۱۷) حکایت
 ۱۸) فرو ۱۹) نکریم ۲۰) حکایت ۲۱) خود خداوند ۲۲) ON. ۲۳) دلیل
 این اندی ۲۴) ON. ۲۵) و ۲۶) ON. ۲۷) بد بینید ۲۸) R z. 826^a.
 ۲۹) حکایت درین خبر ۳۰) رفتی ۳۱) واجب استی
 ۳۲) ON. ۳۳) قال النبي عليه السلام... ۳۴) مستغرق ۳۵) ON.
 حکایت ۳۶) ON. النار ۳۷) علی

و نه در آخرت ﴿۱۰﴾ شیخ ما را برسیدند^۱ از معنی این آیت که ولذکر
الله اکبر^۲ گفت معنی آنست که یاد کرد خداوند بنده خویش را بزرگتر
زیرا بنده او را یاد تواند کرد^۳ تا نخست او بنده را یاد نکند این^۴
بزرگتر که خداوند بنده را یاد کند و بنده را توفیق دهد تا بنده نیز
خداوند را یاد کند چون^۵ نیکو بنگری او خود را یاد می کند و بنده^۶
هیچ کس نیست در میانه^۷ بیاری بنده برود^۸ و کرد جهان بر آید^۹ بندارد
که راحتی هست بی او و^{۱۰} هیچ جا راحت نباشد^{۱۱} و^{۱۲} هر گجا روی^{۱۳} تا
او نبود راحت نبود او خود همه جای^{۱۴} هست جایی شدن چه معنی دارد
چون^{۱۵} هم اینجا او را می بینی^{۱۶}

بگنجد دویدم و قدم فرسودم * آخر بی تو بدید نامد سودم
تا دست بیعت^{۱۷} و قایت سودم * در خاتمه نشتم و فرو^{۱۸} آسودم

﴿۱۷﴾ در پیش شیخ ما^{۱۹} مقری^{۲۰} این آیت بر خواند که^{۲۱} ان الذین آمنوا و عملوا
الصالحات كانت لهم جنات الفردوس نزلا^{۲۲} خالدين فيها لا یغور عنها حول^{۲۳}
شیخ ما^{۲۴} گفت^{۲۵}

چهر در دل از نظاره خوبان جیت^{۲۶} * آنرا که دو دست و کبسه از سیم نهیست
مقری^{۲۷} دیگر بر خواند که^{۲۸} فاذا كان یبدل الله سیئاتهم حسنات شیخ ما^{۲۹} گفت^{۳۰}
ما را بر سر^{۳۱} جاء بری^{۳۲} دست زنی * لاحول کنی دو^{۳۳} دست بر دست زنی
﴿۳۱﴾ شیخ ما گفت^{۳۴} عزیزتر از سلیمان نیاید و ملک ازو^{۳۵} عظیم تر نیاید

که (۱) تعالی. ۲) الله. (۳) با ذکر (۴) سورۃ ۲۹، سطر ۴۴. (۵) سوال کردند (۶)
در میان. ۷) الله. ۸) او را (۹) بس آن (۱۰) بنده (۱۱) کرد (۱۲) خداوند
۱۳) الله. ۱۴) و. ۱۵) الله. ۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) الله. ۲۰) (۲۱) (۲۲) (۲۳) الله. ۲۴) (۲۵) (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰) (۳۱) (۳۲) (۳۳) (۳۴) (۳۵) (۳۶) (۳۷) (۳۸) (۳۹) (۴۰)

روزی در میهن^۱ کاروانی بدانجا بر گذشت^۲ شیخ گفت که^۳ فرخ این
 کاروان سگی بدانجا بر گذشت^۴ شیخ گفت فرخ^۵ این سگ فردا اورا
 در قیامت بر سگ اصحاب الکهف شرف خواهد بود که وی این سخن را^۶
 بشنود ● شیخ ما را در نشابور^۷ سوال کردند که ای شیخ^۸ هیچ نشانی
 هست که بنده در دنیا بداند که خداوند تعالی^۹ از وی راضی هست^{۱۰}
 یا نه شیخ ما^{۱۱} گفت که هست^{۱۲} بیاید تکریست^{۱۳} تا بدان صفت که حق^{۱۴}
 سبحانه و^{۱۵} تعالی بنده را می دارد در دنیا آن بنده از خدای^{۱۶} راضی هست^{۱۷}
 یا نه^{۱۸} اگر بهر صفت که خداوند بنده را^{۱۹} می دارد از خداوند بدان^{۲۰}
 راضی است بیاید دانست که خداوند^{۲۱} نیز از وی^{۲۲} راضی است و اگر راضی
 نیست بیاید دانست که خداوند نیز از آن بنده راضی نیست ● شیخ
 ما گفت^{۲۳} هر کجا ذکر بو سعید رود دلها خوش گردد زیرا که از ابو^{۲۴}
 سعید با ابو سعید هیچ چیز نمانده است ● شیخ ما را سوال کردند^{۲۵}
 که چونست که حق را بتوان دید و درویش را بتوان دید و درویش
 گفت^{۲۶} برای آنک حق تعالی هست^{۲۷} هست را^{۲۸} بتوان دید و درویش
 نیست^{۲۹} نیست را بتوانی^{۳۰} دید ● شیخ ما گفت^{۳۱} ای مسلمانان بحقیقت
 بدانست که بدنی بازتان نخواهد گذاشتن اگر بار حقیقت بکشی بنقد براحت
 برسی و فردا یاسابی و اگر نه باطلی در گردنتان نهند^{۳۲} که نه در دنیا یاسابید

کاروان هم چنین سگك آنجا (۱) on. (۲) در آنجا بگذشت (۳) و (۴)
 خدای (۵) on. (۶) و از شیخ (۷) سخن (۸) K x. 526b. (۹) بگذشت
 on. (۱۰) K x. 98a. (۱۱) بی (۱۲) تکریستن (۱۳) است (۱۴) on.
 خدای تعالی (۱۵) او (۱۶) on. (۱۷) است (۱۸) تعالی (۱۹) K05.
 بابو (۲۰) بو (۲۱) کوید (۲۲) او هم راضی نبود (۲۳) آن بنده (۲۴)
 هست و (۲۵) از (۲۶) K x. 327a. (۲۷) on. (۲۸) نتوان (۲۹) برسیند (۳۰)
 بدانید که بی بازمانی نخواهند (۳۱) حکایت (۳۲) نتوان (۳۳) نیست و (۳۴)
 گذشت اگر بار حقیقت بر دارند بنقد براحت رسید و فردا یاسابند و اگر
 نه باطلی بر گردن بندند

با زیرکی باید کرد و از اول عهد تا منقرض دنیا^۱ هیچ آفریده^۲ زیرکتر
 از مصطفی صلوات الله و سلامه علیه^۳ نبود و نخواهد بود تدبیر با
 وی کن و بنکر که چه گفته است بران برود^۴ و از هر چه^۵ نهی
 کرده است^۶ دور باش

کفتار دراز مختصر باید کرد * و زیار بدآموز حذر باید کرد

یار بدآموز تو^۷ نفس تست^۸ افرایت من اتخذ الهه هواه^۹ تا تو با تویی^{۱۰}
 هرگز راحت نیابی تفک سجنک ان خرجت بها^{۱۱} و قصت فی راحة الابد
 ● شیخ مارا وفتی^{۱۲} درویشی سوال کرد که با شیخ^{۱۳} عقل چیست شیخ
 ما^{۱۴} گفت العقل آلة الصوذة بعقل^{۱۵} اسرار^{۱۶} ربویتی نتوان یافت که
 وی محدثت و محدث را^{۱۷} بقدم^{۱۸} راه نیست ● شیخ مارا^{۱۹} درویشی
 گفت که با شیخ^{۲۰} دعایی در کار من^{۲۱} کن شیخ ما^{۲۲} گفت که هیچ کار را
 مشایا که شایسته هر کار که هستی در بند آن مانی و آن حجاب تو گردد و خدای
 تو قاعده بندگی بر نیستی^{۲۳} تا ذرة اثبات در صفات تو می ماند حجاب می ماند
 اثبات صفت خداوندست و نفی صفت بنده موسی را علیه السلام^{۲۴} گفت فارسل
 الی هرون نه از موث می گریخت و لیکن ذوق نفی یانده بود میگفت مارا هم^{۲۵}
 در^{۲۶} نیستی بگذار که ما از وجود^{۲۷} خود سیر گشته ایم و بلاهات بسیار دیده^{۲۸}
 گفتند نبوت را نفی^{۲۹} خلقیت می باید^{۳۰} رسول صلی الله و سلم^{۳۱} همین گفت در
 غار^{۳۲} که^{۳۳} جبرئیل مارا هم چنین بی سر و بی^{۳۴} بای بگذار^{۳۵} او می گفت اقرا

۱) ۲۰۶. ۲) آنچه ۳) ۴) صلی الله علیه و سلم ۵) ۶) ۷) ۸) ۹) ۱۰) ۱۱) ۱۲) ۱۳) ۱۴) ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲) ۳۳) ۳۴) ۳۵)

۱) عالم ۲) حق ۳) تو است ۴) تو هستی ۵) از آن ۶) دنیا ۷) تو ۸) نفس ۹) قرآن ۱۰) تو ۱۱) آن ۱۲) شیخ ۱۳) عقل ۱۴) ما ۱۵) عقل ۱۶) اسرار ۱۷) محدث ۱۸) قدم ۱۹) شیخ ۲۰) شیخ ۲۱) من ۲۲) ما ۲۳) نیستی ۲۴) موسی ۲۵) هم ۲۶) در ۲۷) وجود ۲۸) دیده ۲۹) خلقیت ۳۰) باید ۳۱) رسول ۳۲) غار ۳۳) که ۳۴) بای ۳۵) او

۱) ۲) ۳) ۴) ۵) ۶) ۷) ۸) ۹) ۱۰) ۱۱) ۱۲) ۱۳) ۱۴) ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲) ۳۳) ۳۴) ۳۵)

با این همه بدست او^۱ جز بادی^۲ نبود^۳ و لیلیان^۴ الريح آنکه قدر ملکس
بوی باز^۵ نمودند که او را از تحت فرود^۶ آوردند و^۷ صخر جبری^۸ که
شیطان^۹ بود بجای^{۱۰} او بنشانند تا همان ملک که^{۱۱} او را بود وی^{۱۲} نیز
براند آنکه^{۱۳} سلیانرا^{۱۴} باز نمودند که این کرا^{۱۵} آن نکند^{۱۶} که بدنبال چشم
باو^{۱۷} باز تکرری این را^{۱۸} استحقاق آن نیست که کوی^{۱۹} هب لی^{۲۰} ملکا لا یبغی لاحد
من بعدی^{۲۱} * شیخ مارا^{۲۲} برسیدند که دولت جیت^{۲۳} شیخ ما^{۲۴} گفت
درین معنی بسیار سخن^{۲۵} گفته اند^{۲۶} ما می صحریم الدولة^{۲۷} اتفاق
حسن^{۲۸} چون بیدید آید آن عتابت ازلی^{۲۹} بود^{۳۰} سبقت العنایة^{۳۱} فی البدایة^{۳۲}
فظهرت الولاية فی النهاية همه رنگها در دنیا کنند دلها را رنگ در ازل کرد
جنانک^{۳۳} می فرماید^{۳۴} صبغة الله و من احسن من الله صبغة ونحن له عابدون^{۳۵}
و هواک^{۳۶} اول ما عرفت من الهوى * و القلب لا ینسی الحبيب الاولا
این دولت ازان جمله نیست که برشته بر توان بست یا بسوزن بر توان
دوخت یا بیزلن بر توان شهید^{۳۷} چون نبود^{۳۸} نبود^{۳۹}

و^{۴۰} آترا که بیامدست^{۴۱} زیبا آمد * دانی که بیامده جو آورده نبود

* در مجلس شیخ^{۴۲} یکی بر بای خاست و گفت ای شیخ پس ما را چه تدبیر
گفت^{۴۳} التدبیر فی العقل تدبیر و^{۴۴} التدبیر فی العشق تزویر و^{۴۵} هیچ
خطا^{۴۶} و راه آن نبود که در حق دوست و خداوند خویش با دشمن تدبیر
کنی تدبیر^{۴۷} صفت نفس است و نفس دشمن است اگر تدبیر خواهی کرد^{۴۸}

فرو (۱) or. (۲) که. (۳) دوه. (۴) باز (۵) وی (۶)
وی راند او (۷) نشانند (۸) باز جای (۹) شیطانی (۱۰) صخر جبری (۱۱)
آنکه (۱۲) or. (۱۳) دوه. (۱۴) بدان (۱۵) کند (۱۶) بوی (۱۷) آنکه (۱۸)
اتفاقات حسنة گفتند (۱۹) هر کس و (۲۰) دوه. (۲۱) or. (۲۲) or. (۲۳) دوه. (۲۴) دوه. (۲۵) دوه. (۲۶) دوه. (۲۷) دوه. (۲۸) دوه. (۲۹) دوه. (۳۰) دوه. (۳۱) دوه. (۳۲) دوه. (۳۳) دوه. (۳۴) دوه. (۳۵) دوه. (۳۶) دوه. (۳۷) دوه. (۳۸) دوه. (۳۹) دوه. (۴۰) دوه. (۴۱) دوه. (۴۲) دوه. (۴۳) دوه. (۴۴) دوه. (۴۵) دوه. (۴۶) دوه. (۴۷) دوه. (۴۸) دوه.

"بذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون" بگوی^۱ بفضل و رحمت ما شاد
 باشی^۲ که این^۳ شارا بهتر از هر چه^۴ می کنی^۵ ما را گفت^۶ هو خیر
 یا این ای الخیر ما شارا می گویم هو خیر یا آل ای الخیر هر کسی^۷ چیزی
 می نازند گروهی بدنی^۸ گروهی بعضی^۹ کردهی بدرجات گروهی بحسنات ما
 می گویم شارا که این همه نبود بس بیود وارو بود و هست و باشد ابو^{۱۰}
 القاسم بشر باسین در میهنه^{۱۱} بیر زنانرا^{۱۲} این ذکر تلقین می کرد^{۱۳} بانود^{۱۴}
 یا همه ازان^{۱۵} نو و^{۱۶} یا همه ترا وحدک لا شریک لک و این جمله
 آنت که حق تعالی گوید^{۱۷} هو خیر ما یجمعون ای سلمانان^{۱۸} غریب شد
 کسی که ازین بویی دارد و^{۱۹} یا کسی که از خودی^{۲۰} خود سیر آمده است سخن
 که کناید بر نیاز کسی کناید که بویی و گرفتاری دارد نیاز می باید نیاز
 می باید نیاز خطستی بود خواست بکار نیاید خواست ساعتی بود^{۲۱} نه خاصیت
 که بدید آید در عشق بدید آید چون بدید آمد همه عشق بود ایشان^{۲۲}
 ازین گفته اند که نیاز مقناطیس است که اسرار حقیقت را بخود کشد^{۲۳}
 ❁ تسبیح ما گفت خداوند^{۲۴} تعالی بیش ازانک این^{۲۵} کالبدهارا آفرید^{۲۶}
 چنانها را بچهار هزار سال یافتید^{۲۷} و در محل قرب بداشت^{۲۸} و آنکه نوری
 بریشان^{۲۹} تار کرد و از^{۳۰} دانست که هر جانی ازان نور چه نصیب یافت بقدر^{۳۱}
 آن نصیب ایشانرا نواخته می داشت تا دران نور می آسودند و دران
 برورده می کشند و کانی که^{۳۲} درین دنیا با یکدیگرشان^{۳۳} انس و قرار باشد
 و انجا^{۳۴} با یکدیگرشان نزدیکی بوده باشد و^{۳۵} انجا دوست دار یکدیگر باشند^{۳۶}

شوید ص ۶۰ بدین بندگی نازیدن ۱) ۲) ۳) و ۴) و ۵) و ۶) هرکس ۷) گفتند ۸) می گردید ۹)
 ۱۰) ۱۱) در ذکر این آموختی ۱۲) K n. 331a. ۱۳) بر بسین ۱۴) نیاز
 ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲) ۳۳) ۳۴) ۳۵) ۳۶)
 آفرید ۳۷) قالها را آفرید ۳۸) حق ۳۹) می کشد ۴۰) آمده است نیاز می باید
 یکدیگر ۴۱) K n. 331b. ۴۲) بر قدر ۴۳) ۴۴) آنکه نور بدیشان ۴۵) شوند ۴۶) یابند انجا ۴۷)

و محمد می گفت^۱ انا لست بقاری اینجا بزرگان و دنیا داران^۲ هستند از مزدور خدیجه و^۳ یسیر ابو طالب چه می طلبی^۴

سودت نکند بخانه در بنشین^۵ * دامنست بدامن بیاید بنشین

● شیخ ما گفت^۶ بادشاهان بنده ن فروشند شما عهد کنست^۷ تا بنده شویت^۸ چون او بندگی پذیرفت^۹ و خطاب با عبادی شتواید کار شما از قیاس و تصرف در گذشت یکی گفت^{۱۰} که یا شیخ^{۱۱} بنده بکنه از بندگی بیوفتد^{۱۲} شیخ ما^{۱۳} گفت چون بنده بود نه بدر ما آدم صلوات الله علیه بنده بود^{۱۴} بکنه از خداوند نه^{۱۵} افتاد بنده او باش و هر کجا^{۱۶} خواهی باش ذنب مع الافتقار خیر من طاعة مع^{۱۷} الافتقار آدم افتقار آورد و^{۱۸} ابلیس^{۱۹} افتقار لولا العصاة لضاع^{۲۰} نصرة الله^{۲۱} ● شیخ ما^{۲۲} روزی سخن می گفت^{۲۳} گفت سر^{۲۴} درین سخن^{۲۵} جنباید تا روز قیامت از شما سوال کنند که شما^{۲۶} کیست^{۲۷} کوید سر جنابان^{۲۸} سخن^{۲۹} کسان نویم^{۳۰} تا بقصد بند از شما بردارند ● شیخ ما^{۳۱} سوال کردند^{۳۲} ازین آیت که^{۳۳} و ربك یخلق ما یشاء و یختار شیخ^{۳۴} گفت اختیار کرده خداوند می باید شایسته و آراسته خداوند می باید اختیار بنده بکار نیاید^{۳۵} ما نتوانیم که دم زنیم بی او اما چیزی نیاید البته که نیاید^{۳۶} ما آن بهتر باشیم که نباشیم اگر کشی بدید آید بنده بآن^{۳۷} کش آراسته کرد و بیارسته^{۳۸} کوشش کرد^{۳۹} شایسته بنشین کرد و^{۴۰} چون یثا گت شتوا کرد آنگاه^{۴۱} با او کوید قل بفضل الله وبرحمته

- خواهی (۲) بو (۴) K n. 930^a. (۳) دین داران (۸) ما (۱) دوش. (۱۱) بندگی پذیرفت (۱۰) شویذ (۹) کشید (۷) بنشین (۶) ای (۱۲) K; II d. 11 (۱۷) که (۱۳) دوش. (۱۵) بنده (۱۴) دوش. (۱۶) بیفتد (۱۸) سر (۲۴) در میان سخن (۲۲) دوش. (۲۰) کجا (۱۹) کرد (۲۱) دوش. (۲۳) کسان نویم (۲۸) K n. 930^b. (۲۶) در (۲۵) دوش. (۲۷) کسها بودیم (۲۹) K n. 930^b. (۳۲) آنگاه (۳۱) و (۳۰) دوش. (۳۳) آنگاه (۳۴) دوش. (۳۵) کش آراسته کرد و بیارسته کوشش کرد (۳۶) دوش. (۳۷) با او کوید قل بفضل الله وبرحمته (۳۸) آنگاه (۳۹) دوش. (۴۰) دوش. (۴۱) بدان (۴۲)

می آمد تا در باز کند و می گفت انا انا * اما انا^۱ فلا اتول انا چون
 او از منی بیزاری ستد^۲ و دران درست و راست بود گفتند اکنون
 بدستوری ما بگوئی فل^۳ هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا^۴ شیخ
 ما گفت لا تکرهوا النفس^۵ فان فیها خسر المتأفین^۶ شیخ مارا^۷ برسیدند
 از تفسیر این خبر که^۸ تفکر ساعة خیر من عبادة سنة شیخ ما^۹ گفت
 یک ساعت اندیشه از نیشی خویش^{۱۰} بهتر از یک ساله عبادت^{۱۱} باندیشه هستی
 خویش^{۱۲} از شیخ سوال کردند^{۱۳} از سماع شیخ ما^{۱۴} گفت السماع قلب حی و
 نفس میت^{۱۵} شیخ ما^{۱۶} گفت ما مجلس بی علم کنیم و دعوت بی سیم^{۱۷} شیخ
 ما گفت^{۱۸} چند گاه آن بود که حق را^{۱۹} می چشم^{۲۰} گاه بودی که باقیی
 و گاه بودی که نیاقبسی^{۲۱} اکنون چنان شدیم^{۲۲} که هر چند خود را می جویم
 باز^{۲۳} نمی یابیم همه او شدیم زیرا که همه اوست^{۲۴}

بچون و چرا در شدم سالیان * که چون^{۲۵} ابن جنین و چرا آن چنان
 جو از خواب بیدار شد خفته مرد * بیداری^{۲۶} آسان ترش^{۲۷} گشت درد^{۲۸}
 شیخ ما گفت^{۲۹} مرد را همه چیزی^{۳۰} بیاید^{۳۱} که در همه^{۳۲} کویها فرد
 رفته بود و آزموده تا دلش بهیچ چیز^{۳۳} باز ننکرد^{۳۴} شیخ ما گفت^{۳۵}
 هر که بخویشتن نیکوگیاست خویشتن^{۳۶} نمی شناسد و هر که بجدای^{۳۷} بدانندیش
 است خدای را^{۳۸} نمی شناسد^{۳۹} شیخ ما^{۴۰} حصفت لولا ان العفو^{۴۱}
 احب الاشیاء الی الله تعالی^{۴۲} لما ابتلی الی الذنب احب^{۴۳} الخلق الیه^{۴۴} یعنی

حکایت (۱) بگو (۲) منبت خود بیزار شد (۳) امانا (۴) K. n. 582b. (۵) طاعت (۶) خود (۷) on. (۸) on. (۹) شیخ را (۱۰) لا تکره النفس (۱۱) on. (۱۲) حق تعالی را (۱۳) حکایت (۱۴) on. (۱۵) برسیدند (۱۶) بن بیداری (۱۷) K. n. 888b. (۱۸) بیت (۱۹) on. (۲۰) شده ام (۲۱) تا هیچ چیزش (۲۲) K. n. 206. (۲۳) چیز (۲۴) on. (۲۵) سرش (۲۶) همه (۲۷) در نباید یکی از بزرگان این سخن را نصب کرده است که مرد باید و (۲۸) خدای تعالی را (۲۹) بحق (۳۰) خود را (۳۱) حکایت (۳۲) on. (۳۳) و (۳۴) on. (۳۵) ما بتلی بالذنب احسن (۳۶) K. n. 206. (۳۷) II

ایشانرا دوست^۱ خدای^۲ گویند^۳ و دران^۴ باشند^۵ که^۶ برای خدای^۷ یکدیگررا
 دوست دارند آنکاه^۸ هر که خداپرا^۹ جوید بدان طلب یکدیگر بوی برند
 کا یشام^{۱۰} الخلیل گفت^{۱۱} آن جاناها یکدیگررا^{۱۲} بیوی شناسند^{۱۳} چون اسبان
 اگر یکی بشرق بود و یکی^{۱۴} بغرب انس و تسلی بحدیث یکدیگر یابند و
 اگر یکی^{۱۵} در قرن اول افتد و دیگر در قرن آخر^{۱۶} فایده و تسلی جز بسخن
 او نیابد^{۱۷} این قوم بفضل حق تعالی آرامند باشند هیچ چیز از خداوند
 بر نکرند نه پلا^{۱۸} و^{۱۹} نه بنعما نه بکرامات^{۲۰} و نه بقامات هر که بجزئی
 ازین معانی^{۲۱} فرود آید او^{۲۲} دروغ زن بود^{۲۳} از^{۲۴} برای آنک کرامات و
 مقامات و احوال و درجات همه^{۲۵} نه خداست همه نصیب بنده است و هر که
 که^{۲۶} بنده بدین فرود آمد نصیب برست گشت^{۲۷} ❁ شیخ ما گفت^{۲۸}
 ای مسلمانان تاکی از من و ما^{۲۹} شرم^{۳۰} داریت مگویت^{۳۱} چیزی که در^{۳۲} قیامت
 نتوانیت^{۳۳} گفت^{۳۴} اینجا چیزی مگویت که آن^{۳۵} بر شما وبال باشد این منی^{۳۶} دمار
 از خلق بر آورد این منی^{۳۷} درخت لعنتت اول کسی که گفت من ابلیس بود^{۳۸}
 آن گفتار من^{۳۹} برو^{۴۰} درخت لعنت بود^{۴۱} هر که می گوید در لیل می گوید^{۴۲}
 من بر آن درخت بدو^{۴۳} می رسد و هر روز از خدای^{۴۴} تعالی دورتر
 می ماند^{۴۵} جابر بن^{۴۶} عبد الله در حجره رسول علیه^{۴۷} السلام نزد^{۴۸} رسول علیه^{۴۹}
 السلام گفت آن کیست جابر گفت انا رسول^{۵۰} علیه السلام^{۵۱} بر خاست و

۱) دوست ۲) خدای ۳) گویند ۴) دران ۵) باشند ۶) که ۷) خدای ۸) آنکاه ۹) خداپرا ۱۰) کا ۱۱) گفت ۱۲) جاناها ۱۳) بیوی شناسند ۱۴) یکی ۱۵) یکی ۱۶) آخر ۱۷) او نیابد ۱۸) پلا ۱۹) و ۲۰) بکرامات ۲۱) معانی ۲۲) او ۲۳) بود ۲۴) از ۲۵) همه ۲۶) که ۲۷) گشت ۲۸) گفت ۲۹) ما ۳۰) شرم ۳۱) مگویت ۳۲) در ۳۳) نتوانیت ۳۴) گفت ۳۵) آن ۳۶) منی ۳۷) منی ۳۸) بود ۳۹) من ۴۰) برو ۴۱) بود ۴۲) می گوید ۴۳) بدو ۴۴) خدای ۴۵) ماند ۴۶) جابر بن ۴۷) رسول علیه ۴۸) نزد ۴۹) رسول علیه ۵۰) انا رسول ۵۱) علیه السلام

آنچه ما می‌کشیم^۱ ایشان آنرا بیستند^۲ همه بجهان بیرون شدند و بگریختندی^۳
 ● شیخ ما گفت^۴ این نه دیویست^۵ که بلا حول بشود^۶ کزنده و
 جهنده است ● شیخ مارا^۷ برسیدند که ما الشر و شر الشر شیخ^۸ گفت
 الشر انت و شر الشر انت و تو می ندانی ● شیخ ما گفت^۹ حق
 سبحانه و^{۱۰} تعالی باک ندارد که صد هزار^{۱۱} صاحب نفس را فدای صاحب
 دلی کند ● شیخ ما گفت^{۱۲} بعد^{۱۳} هفتاد و اند سال معنی این
 بیت را^{۱۴} بدانستیم^{۱۵}

دای ای مردم^{۱۶} داد ز عالم بر خاست * جرم او کند و عذر مرا باید خواست
 ● شیخ ما گفت^{۱۷} سلیمان صلوات الله علیه^{۱۸} گفت رب^{۱۹} هب لی ملكا
 او را آن ملك بدادند چون آفت ملك بدید و بدانست که آن سبب دوریست
 نه سبب نزدیکی^{۲۰} بمحضرت گفت^{۲۱} لا ینعی لحد من بعدی ● شیخ
 ما گفت^{۲۲} چون مرید^{۲۳} براه تجرید رسید^{۲۴} ملك سلیمان ویرا معلوم نیاید
 و اگر تجرید نرسیده است^{۲۵} فضله سر آستین که زیادت از دست^{۲۶} بود معلوم
 بود و از اینجا بود که امیر المؤمنین عمر خطاب^{۲۷} رضی الله عنه در بازار
 فضله^{۲۸} سر آستین بگارد^{۲۹} میرید ● شیخ ما گفت اسع ان یکون لك
 وارد لاورد ● شیخ مارا^{۳۰} برسیدند از^{۳۱} فلما جن علیه اللیل رأی کوكبا
 شیخ^{۳۲} گفت اللیل لیل الاستار^{۳۳} و النهار نهار التجلی ● شیخ ما^{۳۴} گفت
 کل ما^{۳۵} كان من قبل الهوی^{۳۶} و الباطل فهو نفس و ما كان فيه راحة

حکایت (۱) در شدند (۲) R. n. 881a. (۳) بدیدندی (۴) آنچه ما می‌کشیم (۵)
 حکایت (۱۰) نویی نوابی (۶) او. (۷) شیخ را (۸) بگریزد (۹) آن دیواست (۱۰)
 بیت (۱۱) د. (۱۲) بیت (۱۳) از (۱۴) حکایت (۱۵) او. (۱۶) حکایت (۱۷) او.
 (۱۸) R; II (۱۹) رسد (۲۰) مرد (۲۱) حکایت (۲۲) او. (۲۳) حکایت (۲۴) او.
 (۲۵) بن الخطاب (۲۶) ویرا (۲۷) آیدست زیادت (۲۸) R; II (۲۹) R. n. 894b. (۳۰)
 او. (۳۱) دو بار بگارد (۳۲) او. (۳۳) د. (۳۴) او. (۳۵) فی أهل الهوی (۳۶) II n. 87b.
 (۳۷) و (۳۸) الاستار (۳۹) او. (۴۰) او.

آدم^۱ ❀ شیخ مارا^۲ برسیدند^۳ من عرف الله کل لسانه شیخ ما گفت
 یعنی عن خصومة المخلق فان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اعز المخلق
 و لم بكل لسانه ❀ شیخ مارا سوال کردند از^۴ من عرف نفسه فقد عرف ربه
 شیخ^۵ گفت من عرف نفسه بالعدم عرف ربه بالوجود ❀ شیخ ما^۶ گفت
 من فضل الفقير على^۷ الغني ان كل احد يتقى عند الموت و في القيامة^۸
 انه كان فقيرا و ذلك حالة الصدق^۹ و لا يتنى احد^{۱۰} الغني ❀ شیخ
 مارا^{۱۱} برسیدند که^{۱۲} نصر عزیز چیست شیخ^{۱۳} گفت که دشمن دو است یکی
 از اندرون پیراهنت^{۱۴} و دیگر بیرون پیراهن^{۱۵} آنک از بیرون پیراهنت
 هر وقت^{۱۶} که ترا بروی دست دادند^{۱۷} آنرا^{۱۸} فتح ظفر کوبند و آنک از اندرون
 پیراهنت هرگاه که ترا بروی دست دادند^{۱۹} آنرا نصر عزیز خوانند اینست تفسیر
 نصر عزیز^{۲۰} ❀ شیخ ما^{۲۱} گفت^{۲۲} هر چه خلق را^{۲۳} نشاید^{۲۴} خدایرا^{۲۵} نشاید
 و هر چه خدایرا^{۲۶} نشاید خلق را^{۲۷} نشاید ❀ شیخ ما^{۲۸} گفت اصل زله از بیجاست
 که مصطفی علیه السلام مارا از آنجا زله آورد از نزدیک دوست اکنون زله از خانه
 دوستان باید کرده از خانه بیکانگان ❀ شیخ ما^{۲۹} گفت برنج درنج توان افزود^{۳۰}
 ولیکن در روزی نتوان افزود این بیخوش است نه بکوشش^{۳۱} ❀ شیخ
 ما^{۳۲} گفت^{۳۳} که^{۳۴} را^{۳۵} بهویی کشیدن آسانترست از آنک از^{۳۶} خود بخود بیرون^{۳۷}
 آمدن ❀ شیخ ما^{۳۸} گفت من علم^{۳۹} الله بالصدق کتب له منشور الولاية
 ❀ شیخ ما^{۴۰} گفت مردمان کوبند ایشانرا خوش است و در راحتند^{۴۱} اگر

و (۱) ۵۷. (۲) و (۳) از معنی (۴) ۲۰۵. (۵) فی ذلك الوقت (۶) و التحقیق (۷) ۲۰۵. (۸) القيمة (۹) ۵۷. (۱۰) هر که (۱۱) ۵۷. (۱۲) خدای تعالی را (۱۳) ۵۷. (۱۴) حکایت (۱۵) ۵۷. (۱۶) هر چه (۱۷) ۵۷. (۱۸) علم (۱۹) ۲۰۵. (۲۰) تعالی را (۲۱) ۵۷. (۲۲) براحت اند (۲۳) و (۲۴) و (۲۵) عامل (۲۶) و (۲۷) بیرون (۲۸) ۵۷. (۲۹) فی ذلك الوقت (۳۰) و التحقیق (۳۱) ۲۰۵. (۳۲) القيمة (۳۳) ۵۷. (۳۴) هر که (۳۵) ۵۷. (۳۶) خدای تعالی را (۳۷) ۵۷. (۳۸) حکایت (۳۹) ۵۷. (۴۰) هر چه (۴۱) ۵۷. (۴۲) علم (۴۳) ۲۰۵. (۴۴) تعالی را (۴۵) ۵۷. (۴۶) براحت اند (۴۷) و (۴۸) و (۴۹) عامل (۵۰) و (۵۱) بیرون (۵۲) ۵۷.

ثم قال صلى الله عليه يا معاذ^١ أباك والنتعم فإن عباد الله ليسوا بتتعين^٢
 • شيخ ما در بيان مجلس^٣ كفت كه الحيوة بالحلم والراحة في المعرفة
 و الذوق في الذكر و ثواب التوحيد النظر الى الله تعالى في الجنة و ثواب
 أداء الامر بالجنة و ثواب اجتناب النهي للخلاص من النار ثم قرأ الشيخ^٤
 يا ايها الناس انتم افقرآ الى الله و الله هو الضى المحيد ان يشاء يذهبكم
 ويات بخلق جديد و ما ذلك على الله بعزيز^٥ • شيخ ما كفت لنا خلق
 الله الارواح خاطبهم بلا واسطة و اسعهم كلامه كماحا^٦ و قال^٧ خلقكم لتساروني
 و^٨ أساركم فان لم تفعلوا^٩ فتناجوني و أناجيكم فان لم تفعلوا فكلموني^{١٠}
 و حدثوني فان لم تفعلوا فاسعوا^{١١} منى ثم قرأ الشيخ الكبير رضى الله
 عنه^{١٢} و اذا سعوا ما أنزل الى الرسول ترى اعينهم تفيض من الدمع ما
 عرفوا من الحق ثم قال ان كلام الله تعالى^{١٣} صفة قديمة مخصصة^{١٤} بذاته
 ليس بحرف ولا صوت^{١٥} و هو موسوع في ذاته فاذا^{١٦} اسع عبده^{١٧} من غير
 واسطة حرف ولا صوت يسي^{١٨} مكالمة و مخاطبة و اذا اعتبره عليه بان يخلق
 في الصل ما يدل عليه من العبارات والحروف او غير ذلك من الأدلة فيسي^{١٩}
 سارة و اذا خلق في قلبه معاني^{٢٠} كلامه فيسي مناجاة و من شرط^{٢١} هذا
 القسم^{٢٢} الخيران بعقبه^{٢٣} علم ضرورى بان هذا من كلام الله^{٢٤} فآورد^{٢٥} من
 الفاظ السارة و المناجاة و المخاطبة فمحول^{٢٦} على هذه المعاني و أما^{٢٧} الوحي
 فابيجاد^{٢٨} الكلام في^{٢٩} النفس بواسطة رسول من رسله • شيخ ما كفت
 در بيان سخن^{٣٠} سبروا الى الله سيرا جيلا^{٣١} و السير الى الله بالهم لا بالقدم

١) و ٢) Суря ٩٥, стихъ 18 и 17. ٣) و ٤) بالتتعين ٥) ملأه ٦) بفعالوا تكلموني ٧) بفعالوا ٨) ع. ن. ٨٩٦. ٩) لفاحا ١٠) ليا ١١) ع. ن. ٨٩٦. ١٢) بفعالوا تكلموني ١٣) بفعالوا ١٤) بفعالوا ١٥) بفعالوا ١٦) بفعالوا ١٧) بفعالوا ١٨) بفعالوا ١٩) بفعالوا ٢٠) بفعالوا ٢١) بفعالوا ٢٢) بفعالوا ٢٣) بفعالوا ٢٤) بفعالوا ٢٥) بفعالوا ٢٦) بفعالوا ٢٧) بفعالوا ٢٨) بفعالوا ٢٩) بفعالوا ٣٠) بفعالوا ٣١) بفعالوا

من الخلق^۱ فهو نفس^۲ ● شیخ ما^۳ کفتم لما خلق الله تعالى العقل
وقد بين يديه فقال من انا فقير فكلمه^۴ بنور وحدانيته فقال من انا فقال
انت الله^۵ لا اله الا انت فلم يكن للعقل طريق من معرفته الا به ● شیخ
مرا^۶ برسيندند که معرفت چیست کفتم^۷ آنک کودکان ما می کوبند^۸ بینی
بلک کن بس حدیث ما کن ● شیخ ما^۹ کفتم القرب ثلاثة^{۱۰} اوجه
قرب^{۱۱} من حيث المسافة و هو محال و قرب من حيث العلم و القدرة^{۱۲}
و هو واجب^{۱۳} و قرب من حيث الفضل و الرحمة^{۱۴} و هو جازي ● شیخ
ما کفتم^{۱۵} وقت تو این نفس تست^{۱۶} در میان دو نفس یکی کدشته و یکی ناآمده
دی رفت^{۱۷} و فردا کوروز امروزست و امروز این ساعتت و این ساعت این
نفس است و نفس این^{۱۸} وقت ● شیخ ما کفتم^{۱۹} کازر جامه یک
هفتکی شوی^{۲۰} و لیکن نیک نبود کازر جون بصایت خواهد شت کوید من
ترا خیانت نکم و کار تو سرسری فرا^{۲۱} نکیرم اگر نیکو می باید^{۲۲} باش
تا دیگر بار با^{۲۳} آب برم لیکن دو هفته را^{۲۴} شود آنکه^{۲۵} کرباسی بیرون^{۲۶}
آید که هر که بدان^{۲۷} نکرد کوید زهی استاد زهی استاد ● شیخ ما کفتم^{۲۸}
روزی در میان سخن که^{۲۹} ان الذین یکترون الصلوة و الذکر و
یعدون^{۳۰} ما لهم عند الله^{۳۱} فلو عدوا ما^{۳۲} لله عندهم^{۳۳} لاستراحوا^{۳۴} بس
کفتم قال رسول الله صلی الله علیه و آتاکم^{۳۵} و مجالسة الموتی قیل یا
رسول الله^{۳۶} من الموتی قال اهل الدنیا الذین ولدوا فی التسم^{۳۷}

العقل ۱) R; II ۲) ON. ۳) تغییر العقل فکلمه ۴) ON. ۵) و ۶) العلق ۱)
ثلاثة ۲) و ۱۱) که. ۱۰) ON. ۹) ما کفتم ۱۰) حکایت از ما ۷)
تواست ۱۸) حکایت ۱۷) ON. ۱۴) الواجب ۱۳) ON. ۱۲) E. x. 385^a. ۱۱) ON. ۱۰)
ON. ۲۱) ON. ۲۲) کوید ۲۱) حکایت ۲۰) ابن نفس ۱۹) شد ۱۸)
درو ۲۳) کرباس بیرون ۲۲) لیکن دو هفته در ۲۱) باره و ۲۰)
یعدون ۲۸) حکایت یک روز نزدیک او بر خواندند ۲۷) تحسین استاد کند ۲۶)
لا سیما جواب R; II ۲۵) E. x. 385^b. ۲۴) E; II ON. ۲۳) قرب ۲۲) II ۲۰)
ON. ۲۱) و ۲۰) ON. ۱۹) و سلم ۲۷) ON.

ما كفت^١ السلامة في التسليم و البلاء في التدبير ❁ شيخ ما كفت^٢
من احب الدنيا حرم عليه طريق الآخرة لان النبي صلى الله
عليه و سلم قال حب الدنيا رأس كل خطيئة ❁ شيخ ما كفت^٣
من سكن الى شئ دون الله تعالى فهلاكه فيه ❁ شيخ ما كفت^٤
من حدث في نفسه غاب عن مولاه و رده الله الى نفسه لان اول
جناية الصديقين حديثهم مع انفسهم ❁ شيخ ما كفت^٥ لا يجد
السلامة احد حتى يكون في التدبير كاهل القبور لان الله تعالى خلق
للخلق مضطربين لا حيلة لهم و اسعد الناس من اراه الله قلبه حيث^٦
❁ شيخ مارا^٧ برسيدند^٨ اى شيخ^٩ ما الشريعة و ما الطريقة و ما للحقيقة^{١٠}
❁ شيخ ما كفت^{١١} الشريعة افعال في افعال و الطريقة اخلاق في اخلاق و الحقيقة^{١٢}
احوال في احوال فمن لا افعال له في الجهادة و منابعة السنة فلا اخلاق^{١٣} له
بالهداية و الطريقة و من لا اخلاق له بالهداية و الطريقة فلا احوال له بالحقيقة و
الاستقامة و السليمة ❁ شيخ ما كفت^{١٤} من حيوته بنفسه فحيوته الى ذهاب
اوجده و من كان حيوته بالاجابة و الصدق فهو حتى ينقل من دار الى دار
اما سعنم قول رسول الله صلى الله عليه يا اهل الخلود والبقاء خلقتم
للبقاء لا للفناء و لكنكم بنقلون من دار الى دار ❁ شيخ ما^{١٥} كفت
اوحى الله تعالى الى نبي من الانبياء ترعم انك تمبني فان كنت تمبني
فاخرج حب الدنيا من قلبك فان حبها و حبى لا يجتمعان بس شيخ
ما^{١٦} كفت ما ترك عبد في الله شيئا الا عوضه الله خيرا منه^{١٧} و من
لم يكن عيشه بالله و لله^{١٨} فلا اعد^{١٩} لموته بس سائلي^{٢٠} سؤال كرد فقيم^{٢١}

١) on. ٢) عليه الصلوة و السلم ٣) П л. ٩٩٨. ٤) on. ٥) on.
٦) K; II ٧) تعالى ٨) on. ٩) ٢٠٥. ١٠) on. ١١) K; II ١٢) on.
١٣) شعر ١٤) كاهله ١٥) لاجله ١٦) شعر ١٧) شعر
١٨) وقد عوض ١٩) B; II on. ٢٠) شعر ٢١) K ج. ٩٩٩. ٢٢) on. ٢٣) on.
٢٤) B; II on. ٢٥) K; II ٢٦) الله ٢٧) K; II ٢٨) الله في خير امتد
٢٩) سائل ٣٠) عدد ٣١) K; II ٣٢) الله في خير امتد

● **شَيْخٌ** ما^١ كفت من عرف الله بلا واسطة عبده بلا عوض و من عرفه بواسطة عبده على العوض ● **شَيْخٌ** ما كفت^٢ الزم^٣ بابا^٤ بفتح لك الابواب^٥ و لخدم بيده واحدا يخضع لك^٦ الرقاب ● بس شيخ^٧ كفتي **تَانِ تَنْدَلُ** فان هذا رب ليس الجملة من شانه^٨ ● شيخ مارا^٩ برسيدند از معنى ابن خبر كه^{١٠} ان الله تعالى لا ينظر^{١١} الى صوركم و لا الى اموالكم ولكن^{١٢} ينظر الى قلوبكم و اعمالكم شيخ كفت^{١٣} قيمة كل امره^{١٤} قلبه لان الصور هو الصدف و القلب هو الجوهر و الملوك لا ينظرون الى الصدف بل ينظرون الى الجوهر و الجواهر مختلفة و قيمة كل امره قلبه و عاقبة كل امره قلبه^{١٥} و القلب ناظر بالفضل و الرحمة كذا^{١٦} قال تعالى ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء^{١٧} يخضع برحمته من يشاء^{١٨} بس شيخ ما^{١٩} كفت الدنيا صوركم^{٢٠} و الآخرة صوركم وجميع ما فى الكونين صوركم^{٢١} و الامر و الاسم و الصور فالقمامات^{٢٢} حركات الظواهر و الاحوال حركات السرآير و التوحيد و المعرفة و رآء الظواهر و السرآير و لا يصل العبد بروح التوحيد وصفاء^{٢٣} المعرفة الا بكفاية و رعاية و عناية من^{٢٤} الحق تعالى و تقدس ● **شَيْخٌ** ما كفت^{٢٥} السماع يحتاج الى ايمان قوى لان الله تعالى قال ان^{٢٦} تسمع الا من يؤمن بآياتنا فالسماع غذاء الارواح و شفآء^{٢٧} الاشباح و السماع لسالكى^{٢٨} الطريق و من لم يبالك^{٢٩} الطريق لا يكون له سماع بالتحقيق^{٣٠} ● **شَيْخٌ** ما كفت ان اردت ان تجده فاطلبه فى رجوعك عما دونه ● شيخ

١) ON. ٢) كل ٣) الباب II K. ٤) واحدا ٥) التزم ٦) شعر ٧) ON. ٨) ينتظر ٩) ON. ١٠) شيخ را ١١) تان نند بان هذا ربا ليس من شانه الجملة ١٢) والله واسع ١٣) 206. ١٤) كدى ١٥) ON. ١٦) البر II K. ١٧) كفته ١٨) انها ١٩) و الله ذو الفضل العظيم ٢٠) 206. ٢١) K. 3. 387B. ٢٢) SUR 6, STICH 69. ٢٣) بعناية ٢٤) المصفا ٢٥) والقمامات ٢٦) ON. ٢٧) ON. ٢٨) SUR 3, STICH 67. ٢٩) ON. ٣٠) SUR 27, STICH 88. ٣١) اسالكى ٣٢) غذا ٣٣) سلك II K. ٣٤) شعر ٣٥) اسماع التحقيق

که کیف انت و کیف حالک حسن گفت یا اخی سی سالت تا ما در نفس خویش^۱
 بسته ایم و منتظر فرمان نشسته **آنکاه** شیخ ما^۲ گفت بپراکندگی دل^۳ از
 دوستی دنیا بود و تا دوستی در دل بود هرگز دل جمع نکردد که رسول
 صلی الله علیه و سلم گفت حسب الدنيا رأس کل خطیئة سر همه خطاها
 چون لشکری در خانه دل نشسته آنکاه جبزی دیگر را راه ندهد تا بخانه
 دل در آید آنکاه شیخ ما گفت ابو القاسم بشر یاسین این بیت را بسیار گفتی
 مهان تو خواهم آمدن جانا * متواریک و ز حاسدان بنهانا
 خالی کن خانه وز بس مهان آ * با ما کس را بخانه در منشانان^۴

آنکاه شیخ ما گفت^۵ تمام معنی است آنک رسول صلی الله علیه و
 سلم گفته است^۶ طوبی لعبد جمع الله هوبه هیا واحدا و من تشعب^۷ به
 الهوم لا یبالی^۸ الله فی امی "اودیة اهلکة"^۹ **آنکاه** گفت کل^{۱۰} ما
 شظک عن الله فهو مشوم عليك^{۱۱} هر چه دنیا است آفت و پراکندی^{۱۲}
 است و هر چه پراکندگیت و^{۱۳} ماندن^{۱۴} است ازین معنی در دنیا و
 آخرت **آنکاه** شیخ ما گفت پیر ابو القاسم بشر یاسین از بنوکان
 میهنه بود و این آیات بسیار گفتی

که گشت زنده بدو وز جزو که مرد بدو * ازو حیات نیابی تا از جزو نبری
 مقام صفوت خواهی و بابت آلوده * خسیس همت ترسم کاندرو نخوری^{۱۵}
شیخ ما را گفتند^{۱۶} که ای شیخ هر چند^{۱۷} تدبیر می کنیم درین
 معنی نمی رسیم **شیخ** گفت التدبیر تدبیر تدبیر^{۱۸} کار بی خبران بود

دنيا باشد (۱) که در دلست (۲) آنکاه (۳) او. (۴) آنکاه (۵) R. x. 100^a II بر خود (۶)
 تشعبت (۷) علیه الصلوة و السلم فرمود (۸) صحکامیت (۹) او. (۱۰) هر چه مشغول کننده (11) x06. (12) او. (13) آنکاه (14) واد اهلکة (15) یبال (16)
 باز (17) راه (18) x06. (19) تو است آن دنیا است و اگر همه سوزیست و
 وی ترسیم (20) او. (21) سوال کردند (22) او. (23) از آخرت (24) x06. (25)
 R. x. 539^b تدبیر (26)

الراحة شيخ ما^۱ كفت الراحة في تجريد القواد عن كل الموائد^۲ لان الله تعالى قال و فضلناهم على كثير من خلقنا تفضيلا^۳ اي^۴ فضلناهم^۵ بان بصرناهم^۶ بعيوب انفسهم وكذا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من زهد في الدنيا امكن الله للحكمة في قلبه و نطق بها لسانه و بصره بعيوب الدنيا و دأما و دوا^۷ها و^۸ من قال لا اله الا الله فقد بايع^۹ الله و لا يحل^{۱۰} له اذا باعه ان يعصيه و من لم يتنم^{۱۱} بذكره و امره في الدنيا لم يتنم بروبته و حفته في العقبى^{۱۲} ● شيخ ما كفت^{۱۳} هيج سخن بهتر ازین^{۱۴} نیست که ما می گویم لیکن اگر این می نیابدی کفتن بهنرستی ● وقتی جماعتی از^{۱۵} بزرگان پیش شیخ ما^{۱۶} بودند یکی ازیشان کفت ما هر چه بگوئیم بکتیم شیخ ما^{۱۷} کفت مارا^{۱۸} برخلاف اینست ما هر چه بیندیشیم^{۱۹} آن کنیم ● شیخ ما کفت^{۲۰} چون نیست شدی هست نبودی صفا ● چون خاک شدی باک شدی لاجرما مرد تا نیست نکردد از صفات بشریت بدو هست نکردد ● شیخ مارا^{۲۱} سؤال کردند از عشق شیخ^{۲۲} کفت العشق شبهة الحق ● شیخ ما^{۲۳} کفت ندانی و ندانی که ندانی و نخواهی که بدانی که ندانی ● شیخ ما بسیار کفتی خداوندا هر چه از ما بتو رسد استغفر الله و هر چه از تو بهما رسد الحمد لله ● شیخ ما^{۲۴} قرآن می خوانندی و هر وقت^{۲۵} که بآبش رسیدی که سوکند بودی کفتی خداوندا این عجزت تا کی^{۲۶} بود ● شیخ ما کفت^{۲۷} هر دل^{۲۸} که درو دوستی دنیا بود آن دل براکنده بود و دل براکنده نه سودرا شابد و نه زیانرا ● حسن بصری که^{۲۹} عزیز تابعین بود^{۳۰} روزی یکی ویرا^{۳۱} برسد

۱) او. ۲) المراد. ۳) Суря 17, стихъ 72. ۴) او. ۵) II x. 99b. ۶) ای نصرناهم ۷) K; II او. ۸) بلغ ۹) K; II او. ۱۰) بلغ ۱۱) K; II او. ۱۲) بلغ ۱۳) K; II او. ۱۴) بلغ ۱۵) او. ۱۶) او. ۱۷) او. ۱۸) او. ۱۹) او. ۲۰) او. ۲۱) او. ۲۲) او. ۲۳) او. ۲۴) او. ۲۵) او. ۲۶) او. ۲۷) او. ۲۸) او. ۲۹) او. ۳۰) او. ۳۱) او.

● شیخ ما^۱ گفت من لم بر نفعه الی ثواب الصدقة اخرج من الفقیر الی
 صدقته فقد بطلت صدقته ● درویشی گفت یا شیخ کن^۲ خفته مانده است^۳
 در خواب بنزل رسد شیخ^۴ گفت اگر در ظل اخلاص خفته است عین^۵
 خوابش صد منزل^۶ بود نوم العالم عبادة ● شیخ ما را^۷ برسیدند از
 شریعت و طریقت و حقیقت شیخ ما گفت این اسامی^۸ منازل و منازل
 بشریت را بود شریعت همه نفی و اثبات بود بر قالب و هیكل و طریقت
 همه محو کلیت^۹ و حقیقت همه خیرت^{۱۰} "امیر المؤمنین"^{۱۱} ابو بصیر
 صدیق رضی الله عنه از دنیا می رفت^{۱۲} می گفت یا^{۱۳} هادی الطریق حرت
 از خیرت^{۱۴} حقیقت خبر^{۱۵} می داد^{۱۶} این گفتهها نشانت و نشان از بی نشان
 کفرست ● شیخ ما گفت^{۱۷} این کار بسر نشود تا خواهد از خود^{۱۸} بدر
 شود^{۱۹} اینست^{۲۰}

جوان^{۲۱} شده ام که دید نتواندم^{۲۲} * تا بیش نو ای نکار بشاندم
 خورشید تویی^{۲۳} بذره من مانندم * چون ذره بخورشید^{۲۴} هسی داندم
 ● شیخ ما گفت^{۲۵} طمع از کار بیرون باید کرد اگر خواهی که عمل
 بر تو سبک گردد^{۲۶} در عمل بی طمع باید بود^{۲۷}

کمال دوستی آمد ز دوست بی طبعی * چه قیمت آرد^{۲۸} آن چیز کسی بها باشد
 عطا دهنده ترا بهتر از عطا یقین * عطا چه باید چون عین کبیا باشد
 ● شیخ ما را^{۲۹} سؤال کرد درویشی که یا^{۳۰} شیخ الفقرا تم ام الغنا شیخ
 ما تویی^{۳۱} کرد و گفت^{۳۲}

آن ۱) ۲۰۶. ۲) ۱۰۱۸. ۳) و فرو ۲۰۶. ۴) که ۲۰۶. ۵) ای ۲) ۶) ۷) ۸) ۹) ۱۰) ۱۱) ۱۲) ۱۳) ۱۴) ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲)

و هیچ راه‌زن^۱ عظیم‌تر از تدبیر نیست ایشان. گفته‌اند اَطْلُبُوا^۲
 اللہ بترککم^۳ التّدیر فَاَن التّدیر فی هذا الطریق تزویر^۴
 - آنکاه^۵ گفت ابله‌ترین خلق کسی بود که در حق دوست خود با^۶
 دشمن تدبیر کند این^۷ تدبیر از قلت معرفت بود بی‌ری بود که^۸ این
 دعا بسیار^۹ گفتی که^{۱۰} اللهم انی اشکو^{۱۱} الیک من قلة معرفتی بک - آنکاه^{۱۲}
 گفت سعیده الصوفیة^{۱۳} از ناسکات این طریقت بودست^{۱۴} و شیخ^{۱۵} ابو عبد
 الرحمن اورا در طبقات^{۱۶} از ناسکات آورده است جمعی ازین طایفه تَبْرک
 بسلام^{۱۷} بدر حجره او شدند و گفتند دعایی بگوی ما را^{۱۸} گفت رابعه
 گفته است^{۱۹} قطع الله عنکم کل قاطع یقطعکم عنه - آنکاه شیخ ما^{۲۰} گفت
 المتکلف محبوب بتدبیره مقطوع بدعواه فی جنیح اموره - شیخ ما^{۲۱}
 در آخر عهد^{۲۲} گفت که^{۲۳} ما ابو الفضل حسن را بخواب دیدیم و گفتیم^{۲۴}
 از دوستان دست و^{۲۵} داشتیم گفت نیکو دوستان^{۲۶} که داشتی آنکاه^{۲۷}
 که داشتی و نیکوتر دست^{۲۸} باز داشتی اکنون^{۲۹} که دست باز داشتی
 - شیخ ما گفت^{۳۰} اغیاب الزیارة مع حضور القلب خیر من دوامها
 مع نفور القلب - شیخ ما گفت^{۳۱} بندۀ آنی که در بند آنی - آنکاه^{۳۲}
 گفت تا کسی صفا^{۳۳} و معاملت^{۳۴} خود می بیند می گوید انت و انا چون
 نظرش بفضل و رحمت وی افتاد بجهلکی گوید انت انت آنکاه بندگیش
 حقیقت کردد - آنکاه گفت بپیر ابو القاسم بشر یاسین این بیتها بسیار گفتی
 کر من این دوستی تو پیرم تا لب کور * بزلم نعره ولیکن ز تو بینم هنرا

آنکاه (۱) II a. 100b (۲) من (۳) بترککم (۴) اطلب (۵) راه زنی (۶)
 اشکر (۷) گفته است (۸) بوده است و (۹) آن (۱۰) یا (۱۱) ON. (۱۲)
 به تبرک (۱۳) طایفه (۱۴) ON. (۱۵) طریق بوده است (۱۶) صوفیه (۱۷) آنکاه (۱۸)
 ما (۱۹) ۲۰۶. (۲۰) K a. ۲40a. ON. (۲۱) حکایت (۲۲) ON. (۲۳) موفقه گفت (۲۴)
 ON. (۲۵) آنکاه (۲۶) نکو دست (۲۷) آنکاه (۲۸) دوستانا (۲۹) باز (۳۰)
 معامله (۳۱) آنکاه (۳۲) حکایت (۳۳)

● شیخ ما^۱ گفت من لم یر نفسه الی ثواب الصدقة اخرج من الفقیر الی صدقة فقد بطلت صدقة ● درویشی گفت با^۲ شیخ کسی خفته مانده است^۳ در خواب بمنزل رسد شیخ^۴ گفت اگر در ظل اخلاص خفته است عین^۵ خوابش صد منزل^۶ بود نوم العالم عبادة ● شیخ ما^۷ برسیدند از شریعت و طریقت و حقیقت شیخ ما گفت ابن اسمی^۸ منزلت و منازل بشریت را بود شریعت همه نفی و اثبات بود بر قالب و هیكل و طریقت همه صحر کلبت^۹ و حقیقت همه حیرت^{۱۰} امیر المؤمنین ابو بصیر صدیق رضی الله عنه از دنیا می رفت^{۱۱} می گفت یا^{۱۲} هادی الطریق حرت از حیرت^{۱۳} حقیقت خبر^{۱۴} می داد^{۱۵} این گفتهها نشانست و نشان از بی نشان گرفت ● شیخ ما گفت^{۱۶} این کار بر نشود تا خواجه از خود^{۱۷} بدر نشود^{۱۸} اینست^{۱۹}

چونان^{۲۰} شده ام که دیدم^{۲۱} تا بیش تو ای نیکار نشاندم^{۲۲} خورشید تویی^{۲۳} بذره من ماندم * چون ذره بخورشد^{۲۴} می داندم ● شیخ ما گفت^{۲۵} طبع از کار میرون باید کرد اگر خواهی که عمل بر تو سبک گردد^{۲۶} در عمل بی طبع باید بود^{۲۷}

کمال دوستی آمد ز دوست بی طبعی * چه قیمت آرد^{۲۸} آن جز کس بها باشد عطا دهنده ترا بهتر از عطا یقین * عطا چه باید بخون عین کبیا باشد ● شیخ ما^{۲۹} سؤال کرد درویشی که با^{۳۰} شیخ الفقیرانم ام العناء شیخ ما بی^{۳۱} کرد و گفت^{۳۲}

آن ۱) ۲۰۶. ۲) ۱۰۱. ۳) و فرد ۲۰۶. ۴) که ۲۰۶. ۵) ای ۲) ۳) ۶) ۷) ۸) ۹) ۱۰) ۱۱) ۱۲) ۱۳) ۱۴) ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲) ۳۳) ۳۴) ۳۵) ۳۶) ۳۷) ۳۸) ۳۹) ۴۰) ۴۱) ۴۲) ۴۳) ۴۴) ۴۵) ۴۶) ۴۷) ۴۸) ۴۹) ۵۰) ۵۱) ۵۲) ۵۳) ۵۴) ۵۵) ۵۶) ۵۷) ۵۸) ۵۹) ۶۰) ۶۱) ۶۲) ۶۳) ۶۴) ۶۵) ۶۶) ۶۷) ۶۸) ۶۹) ۷۰) ۷۱) ۷۲) ۷۳) ۷۴) ۷۵) ۷۶) ۷۷) ۷۸) ۷۹) ۸۰) ۸۱) ۸۲) ۸۳) ۸۴) ۸۵) ۸۶) ۸۷) ۸۸) ۸۹) ۹۰) ۹۱) ۹۲) ۹۳) ۹۴) ۹۵) ۹۶) ۹۷) ۹۸) ۹۹) ۱۰۰) ۱۰۱) ۱۰۲) ۱۰۳) ۱۰۴) ۱۰۵) ۱۰۶) ۱۰۷) ۱۰۸) ۱۰۹) ۱۱۰) ۱۱۱) ۱۱۲) ۱۱۳) ۱۱۴) ۱۱۵) ۱۱۶) ۱۱۷) ۱۱۸) ۱۱۹) ۱۲۰) ۱۲۱) ۱۲۲) ۱۲۳) ۱۲۴) ۱۲۵) ۱۲۶) ۱۲۷) ۱۲۸) ۱۲۹) ۱۳۰) ۱۳۱) ۱۳۲) ۱۳۳) ۱۳۴) ۱۳۵) ۱۳۶) ۱۳۷) ۱۳۸) ۱۳۹) ۱۴۰) ۱۴۱) ۱۴۲) ۱۴۳) ۱۴۴) ۱۴۵) ۱۴۶) ۱۴۷) ۱۴۸) ۱۴۹) ۱۵۰) ۱۵۱) ۱۵۲) ۱۵۳) ۱۵۴) ۱۵۵) ۱۵۶) ۱۵۷) ۱۵۸) ۱۵۹) ۱۶۰) ۱۶۱) ۱۶۲) ۱۶۳) ۱۶۴) ۱۶۵) ۱۶۶) ۱۶۷) ۱۶۸) ۱۶۹) ۱۷۰) ۱۷۱) ۱۷۲) ۱۷۳) ۱۷۴) ۱۷۵) ۱۷۶) ۱۷۷) ۱۷۸) ۱۷۹) ۱۸۰) ۱۸۱) ۱۸۲) ۱۸۳) ۱۸۴) ۱۸۵) ۱۸۶) ۱۸۷) ۱۸۸) ۱۸۹) ۱۹۰) ۱۹۱) ۱۹۲) ۱۹۳) ۱۹۴) ۱۹۵) ۱۹۶) ۱۹۷) ۱۹۸) ۱۹۹) ۲۰۰) ۲۰۱) ۲۰۲) ۲۰۳) ۲۰۴) ۲۰۵) ۲۰۶) ۲۰۷) ۲۰۸) ۲۰۹) ۲۱۰) ۲۱۱) ۲۱۲) ۲۱۳) ۲۱۴) ۲۱۵) ۲۱۶) ۲۱۷) ۲۱۸) ۲۱۹) ۲۲۰) ۲۲۱) ۲۲۲) ۲۲۳) ۲۲۴) ۲۲۵) ۲۲۶) ۲۲۷) ۲۲۸) ۲۲۹) ۲۳۰) ۲۳۱) ۲۳۲) ۲۳۳) ۲۳۴) ۲۳۵) ۲۳۶) ۲۳۷) ۲۳۸) ۲۳۹) ۲۴۰) ۲۴۱) ۲۴۲) ۲۴۳) ۲۴۴) ۲۴۵) ۲۴۶) ۲۴۷) ۲۴۸) ۲۴۹) ۲۵۰) ۲۵۱) ۲۵۲) ۲۵۳) ۲۵۴) ۲۵۵) ۲۵۶) ۲۵۷) ۲۵۸) ۲۵۹) ۲۶۰) ۲۶۱) ۲۶۲) ۲۶۳) ۲۶۴) ۲۶۵) ۲۶۶) ۲۶۷) ۲۶۸) ۲۶۹) ۲۷۰) ۲۷۱) ۲۷۲) ۲۷۳) ۲۷۴) ۲۷۵) ۲۷۶) ۲۷۷) ۲۷۸) ۲۷۹) ۲۸۰) ۲۸۱) ۲۸۲) ۲۸۳) ۲۸۴) ۲۸۵) ۲۸۶) ۲۸۷) ۲۸۸) ۲۸۹) ۲۹۰) ۲۹۱) ۲۹۲) ۲۹۳) ۲۹۴) ۲۹۵) ۲۹۶) ۲۹۷) ۲۹۸) ۲۹۹) ۳۰۰) ۳۰۱) ۳۰۲) ۳۰۳) ۳۰۴) ۳۰۵) ۳۰۶) ۳۰۷) ۳۰۸) ۳۰۹) ۳۱۰) ۳۱۱) ۳۱۲) ۳۱۳) ۳۱۴) ۳۱۵) ۳۱۶) ۳۱۷) ۳۱۸) ۳۱۹) ۳۲۰) ۳۲۱) ۳۲۲) ۳۲۳) ۳۲۴) ۳۲۵) ۳۲۶) ۳۲۷) ۳۲۸) ۳۲۹) ۳۳۰) ۳۳۱) ۳۳۲) ۳۳۳) ۳۳۴) ۳۳۵) ۳۳۶) ۳۳۷) ۳۳۸) ۳۳۹) ۳۴۰) ۳۴۱) ۳۴۲) ۳۴۳) ۳۴۴) ۳۴۵) ۳۴۶) ۳۴۷) ۳۴۸) ۳۴۹) ۳۵۰) ۳۵۱) ۳۵۲) ۳۵۳) ۳۵۴) ۳۵۵) ۳۵۶) ۳۵۷) ۳۵۸) ۳۵۹) ۳۶۰) ۳۶۱) ۳۶۲) ۳۶۳) ۳۶۴) ۳۶۵) ۳۶۶) ۳۶۷) ۳۶۸) ۳۶۹) ۳۷۰) ۳۷۱) ۳۷۲) ۳۷۳) ۳۷۴) ۳۷۵) ۳۷۶) ۳۷۷) ۳۷۸) ۳۷۹) ۳۸۰) ۳۸۱) ۳۸۲) ۳۸۳) ۳۸۴) ۳۸۵) ۳۸۶) ۳۸۷) ۳۸۸) ۳۸۹) ۳۹۰) ۳۹۱) ۳۹۲) ۳۹۳) ۳۹۴) ۳۹۵) ۳۹۶) ۳۹۷) ۳۹۸) ۳۹۹) ۴۰۰) ۴۰۱) ۴۰۲) ۴۰۳) ۴۰۴) ۴۰۵) ۴۰۶) ۴۰۷) ۴۰۸) ۴۰۹) ۴۱۰) ۴۱۱) ۴۱۲) ۴۱۳) ۴۱۴) ۴۱۵) ۴۱۶) ۴۱۷) ۴۱۸) ۴۱۹) ۴۲۰) ۴۲۱) ۴۲۲) ۴۲۳) ۴۲۴) ۴۲۵) ۴۲۶) ۴۲۷) ۴۲۸) ۴۲۹) ۴۳۰) ۴۳۱) ۴۳۲) ۴۳۳) ۴۳۴) ۴۳۵) ۴۳۶) ۴۳۷) ۴۳۸) ۴۳۹) ۴۴۰) ۴۴۱) ۴۴۲) ۴۴۳) ۴۴۴) ۴۴۵) ۴۴۶) ۴۴۷) ۴۴۸) ۴۴۹) ۴۵۰) ۴۵۱) ۴۵۲) ۴۵۳) ۴۵۴) ۴۵۵) ۴۵۶) ۴۵۷) ۴۵۸) ۴۵۹) ۴۶۰) ۴۶۱) ۴۶۲) ۴۶۳) ۴۶۴) ۴۶۵) ۴۶۶) ۴۶۷) ۴۶۸) ۴۶۹) ۴۷۰) ۴۷۱) ۴۷۲) ۴۷۳) ۴۷۴) ۴۷۵) ۴۷۶) ۴۷۷) ۴۷۸) ۴۷۹) ۴۸۰) ۴۸۱) ۴۸۲) ۴۸۳) ۴۸۴) ۴۸۵) ۴۸۶) ۴۸۷) ۴۸۸) ۴۸۹) ۴۹۰) ۴۹۱) ۴۹۲) ۴۹۳) ۴۹۴) ۴۹۵) ۴۹۶) ۴۹۷) ۴۹۸) ۴۹۹) ۵۰۰) ۵۰۱) ۵۰۲) ۵۰۳) ۵۰۴) ۵۰۵) ۵۰۶) ۵۰۷) ۵۰۸) ۵۰۹) ۵۱۰) ۵۱۱) ۵۱۲) ۵۱۳) ۵۱۴) ۵۱۵) ۵۱۶) ۵۱۷) ۵۱۸) ۵۱۹) ۵۲۰) ۵۲۱) ۵۲۲) ۵۲۳) ۵۲۴) ۵۲۵) ۵۲۶) ۵۲۷) ۵۲۸) ۵۲۹) ۵۳۰) ۵۳۱) ۵۳۲) ۵۳۳) ۵۳۴) ۵۳۵) ۵۳۶) ۵۳۷) ۵۳۸) ۵۳۹) ۵۴۰) ۵۴۱) ۵۴۲) ۵۴۳) ۵۴۴) ۵۴۵) ۵۴۶) ۵۴۷) ۵۴۸) ۵۴۹) ۵۵۰) ۵۵۱) ۵۵۲) ۵۵۳) ۵۵۴) ۵۵۵) ۵۵۶) ۵۵۷) ۵۵۸) ۵۵۹) ۵۶۰) ۵۶۱) ۵۶۲) ۵۶۳) ۵۶۴) ۵۶۵) ۵۶۶) ۵۶۷) ۵۶۸) ۵۶۹) ۵۷۰) ۵۷۱) ۵۷۲) ۵۷۳) ۵۷۴) ۵۷۵) ۵۷۶) ۵۷۷) ۵۷۸) ۵۷۹) ۵۸۰) ۵۸۱) ۵۸۲) ۵۸۳) ۵۸۴) ۵۸۵) ۵۸۶) ۵۸۷) ۵۸۸) ۵۸۹) ۵۹۰) ۵۹۱) ۵۹۲) ۵۹۳) ۵۹۴) ۵۹۵) ۵۹۶) ۵۹۷) ۵۹۸) ۵۹۹) ۶۰۰) ۶۰۱) ۶۰۲) ۶۰۳) ۶۰۴) ۶۰۵) ۶۰۶) ۶۰۷) ۶۰۸) ۶۰۹) ۶۱۰) ۶۱۱) ۶۱۲) ۶۱۳) ۶۱۴) ۶۱۵) ۶۱۶) ۶۱۷) ۶۱۸) ۶۱۹) ۶۲۰) ۶۲۱) ۶۲۲) ۶۲۳) ۶۲۴) ۶۲۵) ۶۲۶) ۶۲۷) ۶۲۸) ۶۲۹) ۶۳۰) ۶۳۱) ۶۳۲) ۶۳۳) ۶۳۴) ۶۳۵) ۶۳۶) ۶۳۷) ۶۳۸) ۶۳۹) ۶۴۰) ۶۴۱) ۶۴۲) ۶۴۳) ۶۴۴) ۶۴۵) ۶۴۶) ۶۴۷) ۶۴۸) ۶۴۹) ۶۵۰) ۶۵۱) ۶۵۲) ۶۵۳) ۶۵۴) ۶۵۵) ۶۵۶) ۶۵۷) ۶۵۸) ۶۵۹) ۶۶۰) ۶۶۱) ۶۶۲) ۶۶۳) ۶۶۴) ۶۶۵) ۶۶۶) ۶۶۷) ۶۶۸) ۶۶۹) ۶۷۰) ۶۷۱) ۶۷۲) ۶۷۳) ۶۷۴) ۶۷۵) ۶۷۶) ۶۷۷) ۶۷۸) ۶۷۹) ۶۸۰) ۶۸۱) ۶۸۲) ۶۸۳) ۶۸۴) ۶۸۵) ۶۸۶) ۶۸۷) ۶۸۸) ۶۸۹) ۶۹۰) ۶۹۱) ۶۹۲) ۶۹۳) ۶۹۴) ۶۹۵) ۶۹۶) ۶۹۷) ۶۹۸) ۶۹۹) ۷۰۰) ۷۰۱) ۷۰۲) ۷۰۳) ۷۰۴) ۷۰۵) ۷۰۶) ۷۰۷) ۷۰۸) ۷۰۹) ۷۱۰) ۷۱۱) ۷۱۲) ۷۱۳) ۷۱۴) ۷۱۵) ۷۱۶) ۷۱۷) ۷۱۸) ۷۱۹) ۷۲۰) ۷۲۱) ۷۲۲) ۷۲۳) ۷۲۴) ۷۲۵) ۷۲۶) ۷۲۷) ۷۲۸) ۷۲۹) ۷۳۰) ۷۳۱) ۷۳۲) ۷۳۳) ۷۳۴) ۷۳۵) ۷۳۶) ۷۳۷) ۷۳۸) ۷۳۹) ۷۴۰) ۷۴۱) ۷۴۲) ۷۴۳) ۷۴۴) ۷۴۵) ۷۴۶) ۷۴۷) ۷۴۸) ۷۴۹) ۷۵۰) ۷۵۱) ۷۵۲) ۷۵۳) ۷۵۴) ۷۵۵) ۷۵۶) ۷۵۷) ۷۵۸) ۷۵۹) ۷۶۰) ۷۶۱) ۷۶۲) ۷۶۳) ۷۶۴) ۷۶۵) ۷۶۶) ۷۶۷) ۷۶۸) ۷۶۹) ۷۷۰) ۷۷۱) ۷۷۲) ۷۷۳) ۷۷۴) ۷۷۵) ۷۷۶) ۷۷۷) ۷۷۸) ۷۷۹) ۷۸۰) ۷۸۱) ۷۸۲) ۷۸۳) ۷۸۴) ۷۸۵) ۷۸۶) ۷۸۷) ۷۸۸) ۷۸۹) ۷۹۰) ۷۹۱) ۷۹۲) ۷۹۳) ۷۹۴) ۷۹۵) ۷۹۶) ۷۹۷) ۷۹۸) ۷۹۹) ۸۰۰) ۸۰۱) ۸۰۲) ۸۰۳) ۸۰۴) ۸۰۵) ۸۰۶) ۸۰۷) ۸۰۸) ۸۰۹) ۸۱۰) ۸۱۱) ۸۱۲) ۸۱۳) ۸۱۴) ۸۱۵) ۸۱۶) ۸۱۷) ۸۱۸) ۸۱۹) ۸۲۰) ۸۲۱) ۸۲۲) ۸۲۳) ۸۲۴) ۸۲۵) ۸۲۶) ۸۲۷) ۸۲۸) ۸۲۹) ۸۳۰) ۸۳۱) ۸۳۲) ۸۳۳) ۸۳۴) ۸۳۵) ۸۳۶) ۸۳۷) ۸۳۸) ۸۳۹) ۸۴۰) ۸۴۱) ۸۴۲) ۸۴۳) ۸۴۴) ۸۴۵) ۸۴۶) ۸۴۷) ۸۴۸) ۸۴۹) ۸۵۰) ۸۵۱) ۸۵۲) ۸۵۳) ۸۵۴) ۸۵۵) ۸۵۶) ۸۵۷) ۸۵۸) ۸۵۹) ۸۶۰) ۸۶۱) ۸۶۲) ۸۶۳) ۸۶۴) ۸۶۵) ۸۶۶) ۸۶۷) ۸۶۸) ۸۶۹) ۸۷۰) ۸۷۱) ۸۷۲) ۸۷۳) ۸۷۴) ۸۷۵) ۸۷۶) ۸۷۷) ۸۷۸) ۸۷۹) ۸۸۰) ۸۸۱) ۸۸۲) ۸۸۳) ۸۸۴) ۸۸۵) ۸۸۶) ۸۸۷) ۸۸۸) ۸۸۹) ۸۹۰) ۸۹۱) ۸۹۲) ۸۹۳) ۸۹۴) ۸۹۵) ۸۹۶) ۸۹۷) ۸۹۸) ۸۹۹) ۹۰۰) ۹۰۱) ۹۰۲) ۹۰۳) ۹۰۴) ۹۰۵) ۹۰۶) ۹۰۷) ۹۰۸) ۹۰۹) ۹۱۰) ۹۱۱) ۹۱۲) ۹۱۳) ۹۱۴) ۹۱۵) ۹۱۶) ۹۱۷) ۹۱۸) ۹۱۹) ۹۲۰) ۹۲۱) ۹۲۲) ۹۲۳) ۹۲۴) ۹۲۵) ۹۲۶) ۹۲۷) ۹۲۸) ۹۲۹) ۹۳۰) ۹۳۱) ۹۳۲) ۹۳۳) ۹۳۴) ۹۳۵) ۹۳۶) ۹۳۷) ۹۳۸) ۹۳۹) ۹۴۰) ۹۴۱) ۹۴۲) ۹۴۳) ۹۴۴) ۹۴۵) ۹۴۶) ۹۴۷) ۹۴۸) ۹۴۹) ۹۵۰) ۹۵۱) ۹۵۲) ۹۵۳) ۹۵۴) ۹۵۵) ۹۵۶) ۹۵۷) ۹۵۸) ۹۵۹) ۹۶۰) ۹۶۱) ۹۶۲) ۹۶۳) ۹۶۴) ۹۶۵) ۹۶۶) ۹۶۷) ۹۶۸) ۹۶۹) ۹۷۰) ۹۷۱) ۹۷۲) ۹۷۳) ۹۷۴) ۹۷۵) ۹۷۶) ۹۷۷) ۹۷۸) ۹۷۹) ۹۸۰) ۹۸۱) ۹۸۲) ۹۸۳) ۹۸۴) ۹۸۵) ۹۸۶) ۹۸۷) ۹۸۸) ۹۸۹) ۹۹۰) ۹۹۱) ۹۹۲) ۹۹۳) ۹۹۴) ۹۹۵) ۹۹۶) ۹۹۷) ۹۹۸) ۹۹۹) ۱۰۰۰)

و هیچ راهزن^۱ عظیم تر از تدبیر نیست ایشان گفته اند اَطْلُبُوا^۲
 الله بترككم^۳ التدبیر فان التدبیر فی هذا الطريق تزویر^۴
 • آنکه^۵ گفت ابله ترین خلق کسی بود که در حق دوست خود با^۶
 دشمن تدبیر کند این^۷ تدبیر از قلت معرفت بود بیری بود که^۸ این
 دعا بسیار^۹ گفتی که "اللهم انی اشكو^{۱۰} الیک من قلة معرفتی بک • آنکه^{۱۱}
 گفت سعیده الصوفیة^{۱۲} از ناسکات این طریقت بودست^{۱۳} و شیخ^{۱۴} بو عبد
 الرحمن او را در طبقات^{۱۵} از ناسکات آورده است جعی ازین طایفه تبرک
 بسلام^{۱۶} بدر حجره او شدند و گفتند دعایی بگویی ما را^{۱۷} گفت رابعه
 گفته است^{۱۸} قطع الله عنکم کل قاطع یقطعکم عنه • آنکه^{۱۹} شیخ ما^{۲۰} گفت
 التکلف محبوب بتدبیره مقطوع بدعواه فی جنیح اموره • شیخ ما^{۲۱}
 در آخر عهد^{۲۲} گفت که^{۲۳} ما ابو الفضل حسن را بخواب دیدیم و گفتیم^{۲۴}
 از دوستان دست و^{۲۵} داشتیم گفت نیکو دوستان^{۲۶} که ماشی آنکه^{۲۷}
 که داشتی و نیکوتر دست^{۲۸} باز داشتی اکنون^{۲۹} که دست باز داشتی
 • شیخ ما گفت^{۳۰} اغباب الزیارة مع حضور القلب خیر من دوامها
 مع نفور القلب • شیخ ما گفت^{۳۱} بنده آئی که در بند آئی • آنکه^{۳۲}
 گفت تا کسی صفا^{۳۳} و معاملت^{۳۴} خود می بیند می گوید انت و انا چون
 نظرش بفضل و رحمت وی افتاد بجهلکی گوید انت انت آنکه بندگیش
 حقیقت گردد • آنکه^{۳۵} گفت بیر ابو القاسم بشر باسین این مینها بسیار گفتی
 که من این دوستی تو بیرم قالب کور * بزوم نعره ولیکن ز تو بینم هنرا

آنکه (۱) 100b. II (۲) من (۳) بتركك (۴) اطلب (۵) راه زنی (۶)
 اشکر (۷) گفته است (۸) بوده است و (۹) آن (۱۰) یا (۱۱) on. (۱۲)
 به تبرک (۱۳) طایفه (۱۴) on. (۱۵) طریق بوده است (۱۶) صوفیه (۱۷) آنکه (۱۸)
 ما (۱۹) on. R z. 840a. (۲۰) on. (۲۱) حکایت (۲۲) موفق گفت (۲۳)
 on. (۲۴) آنکه (۲۵) نیکو دست (۲۶) آنکه (۲۷) دوستانا (۲۸) باز (۲۹)
 معامله (۳۰) آنکه (۳۱) حکایت (۳۲)

نظر و يك همت شود ﴿۱﴾ شیخ ما را برسید درویشی که یا شیخ بندگی چیست
شیخ ما گفت خلتك الله حراً تكن ﴿۲﴾ كما خلقك خدایین آزاد آفرید
آزاد باشی گفت یا شیخ سوال در بندگیست شیخ گفت بدانای که تا
آزاد نگردی از دو کون بنده نشوی پس این بیت بگفت

آزادی و عشق چون همی نامد ﴿۳﴾ راست بنده شدم و نهادم از بکسر ﴿۴﴾ خواست
زین بس جوانانك ﴿۵﴾ دارم دوست رواست ﴿۶﴾ گفتار و خصومت از بیانه برخاست
﴿۷﴾ شیخ ما را درویشی برسید که فتوت چیست شیخ گفت صاحب

همتی باید تا ﴿۸﴾ با وی حدیث ﴿۹﴾ فتوت توان صحرد با صاحب منیت ﴿۱۰﴾ حدیث
فتوت ﴿۱۱﴾ توان کرد بس گفت زله صاحب الهمة ﴿۱۲﴾ طاعة و طاعة صاحب المنية ﴿۱۳﴾
زله فتوت و شجاعت و لطافت و ظرافت نباتهایی است ﴿۱۴﴾ که در بوستان

کشی روید در بوستان کوشش نمازها دراز ﴿۱۵﴾ و روزها و کوششها و بیدار بمان
شب و صدقه بسیارست ﴿۱۶﴾ هر چه کوشش انبات می کند کوشش محومی کند
﴿۱۷﴾ شیخ ما روزی گفت رأی النبی صلی الله علیه ﴿۱۸﴾ ليلة الحجراج فوما

من الالبابك كلمهم نورا ﴿۱۹﴾ من بین ابديهم نورا و من خلفهم نورا ﴿۲۰﴾ فتوهم نورا
و تختم نورا ﴿۲۱﴾ قال فقل ﴿۲۲﴾ یا جبرئیل من هو له قال هو له ﴿۲۳﴾ قوم لم يعرفوا ﴿۲۴﴾
سوی الله ﴿۲۵﴾ شیخ ما روزی گفت بلضا ان السيد الصادق جعفر بن محمد

قال ما رأيت احسن من تواضع الاغنياء للفقراء و احسن من ذلك اعراض
الغفير ﴿۲۶﴾ عن الضی استغنى بالله عزوجل بس ﴿۲۷﴾ برخواند ﴿۲۸﴾ و لله العزة و لرسوله

حرا خدای تعالی ترا ﴿۱﴾ فكن ﴿۲﴾ درویشی از شیخ سوال کرد که ﴿۳﴾
ناید ﴿۴﴾ K; II O. 11 ﴿۵﴾ گفت بیت ﴿۶﴾ هر 206. ﴿۷﴾ بدانك ﴿۸﴾ از ﴿۹﴾
که ﴿۱۰﴾ O. 16 ﴿۱۱﴾ O. 17 ﴿۱۲﴾ بهر سان که ﴿۱۳﴾ O. 14 ﴿۱۴﴾ بگو ﴿۱۵﴾ II x. 1024. ﴿۱۶﴾
نباتهاییست ﴿۱۷﴾ O. 23 ﴿۱۸﴾ از همه ﴿۱۹﴾ O. 21 ﴿۲۰﴾ امنیت ﴿۲۱﴾ K x. 349b. ﴿۲۲﴾
و السلم علیه الصلوة ﴿۲۳﴾ O. 22 ﴿۲۴﴾ O. 27 ﴿۲۵﴾ بسیار ﴿۲۶﴾ 206. بوذ ﴿۲۷﴾
لا يعرفون ﴿۲۸﴾ O. 23 ﴿۲۹﴾ قلت ﴿۳۰﴾ O. 21 ﴿۳۱﴾ من 206. ﴿۳۲﴾ K; II O. 23 ﴿۳۳﴾
﴿۳۴﴾ O. 23 ﴿۳۵﴾ O. 23 ﴿۳۶﴾ K x. 349b. ﴿۳۷﴾ K; II O. 23 ﴿۳۸﴾ من 206. ﴿۳۹﴾ مقرئ 206. ﴿۴۰﴾ سورة 88, آية 6.

بوالعجب یاری ای^۱ یار خراسانی * جاسکر^۲ بو العجبه^۳ خراسانم^۴
 بس گفت آنم و اکمل و افضل در شریعتست چون نظر سبحانی خود بر کسی
 بیدار کند فقرش غنا گردد و غنا فقر بشریت آینه^۵ ربوبیت است او^۶
 بهر چه آفرید بدان^۷ نظر نکرد جز^۸ بآدمی آن الله تعالی^۹ لم^{۱۰} بنظر^{۱۱}
 الی^{۱۲} الدنيا منذ خلقها بخضا لها چون بحدیث آدمیان رسید گفت آن الله
 تعالی لا بنظر الی صورکم ولكن^{۱۳} الی قلوبکم همه عالم را در^{۱۴} آفرید که^{۱۵} امری
 بس بود که گفت کن فکآن چون بآدم رسید از امر در گذشت و^{۱۶} گفت
 خلقت بیدی^{۱۷} و این قالب را بود^{۱۸} چون بروح رسید گفت^{۱۹} و نعمت فیه
 من روحی * شیخ ما گفت اگر^{۲۰} از برای اسماعیل^{۲۱} از آسمان غذا فرستادند
 در قیامت برای او باش^{۲۲} آمت محمد^{۲۳} صلوات الله و سلامه علیه فدا^{۲۴} فرستند
 بجای^{۲۵} بالکافر و یقال یا مسلم هذا فداؤک من النار * شیخ ما گفت^{۲۶} هر که
 با هر کسی تواند نشست^{۲۷} و از هر کسی سخن نواند^{۲۸} شنید و با هر کسی خورد
 و خواب تواند کرد^{۲۹} بدو طبع نیکی مدار که نفس او دست بشیطان باز
 دادست * شیخ ما را^{۳۰} برسیدند که^{۳۱} ای شیخ^{۳۲} اصل ارادت^{۳۳} چیست
 شیخ^{۳۴} گفت آنک خواستنش خاست کردد^{۳۵} و فرقت میان خواست و خاست
 در خواست تردد در آید خواهد^{۳۶} کند و خواهد^{۳۷} نه کند و در خواست
 موی را^{۳۸} راه نبود خواست جزوی بود و خاست کلی^{۳۹} حدیثی در آید ترقی
 بجهد کشی بدید آید بس کوشی بدید آید آنکاه حر مملکت کردد یک

روی (۶) بشرتم (۵) بدل (۴) من خراسانی K ۲۰۵. ۳) بلعجهای ۲) این K; II ۱) K; II ۱۰۱b. ۱۲) K z 341b. ۱۱) II a. 101b. ۱۰) K; II ۱۰۱. ۹) K; II ۱۰۱. ۸) که ۷) بان ۶) K; II ۱۰۱. ۵) بنظر ۴) K ۲۰۵. ۳) آفریدن ۲) Oupra 88, strana 76. ۱) Oupra 88, strana 89. ۲۱) حکایت ۲۰) اسماعیل ۱۹) حکایت ۱۸) Oupra 15, strana 89. ۱۷) او ۱۶) بداند زیست ۱۵) حکایت ۱۴) که بجای ۱۳) Oupra ۱۲) کل ۱۱) Oupra ۱۰) Oupra ۹) Oupra ۸) در خواست موی ۷) K z 349a. ۶) Oupra ۵) Oupra ۴) صدیقست ۳) K ۲۰۵. ۲) که ۱) K ۲۰۵.

در بیری درست باشد نخست^۱ مراد کرده^۲ باشد^۳ تا مرید تواند
 داشت دوم راه سبرده باشد تا راه تواند نمود سوم مؤدب و مهذب
 کشته باشد^۴ تا مؤدب بود چهارم بی خطر و^۵ سخی باشد تا مال فدا^۶
 مرید تواند کرد پنجم از مال مرید آزاد باشد تا در راه خودش بکار
 نباید داشت ششم تا باشارت بند تواند دانست^۷ عبادت ندهد هفتم تا برفق
 تأدیب تواند کرد^۸ بعنف و خشم^۹ نکند هشتم تلج^{۱۰} فرماید نخست خود^{۱۱} بجای
 آورده بود^{۱۲} نهم هر چیزی که از ایش^{۱۳} باز دارد^{۱۴} نخست^{۱۵} او از آن^{۱۶} باز
 ایستاده باشد دهم^{۱۷} مرید را^{۱۸} بخدای^{۱۹} فرا بپذیرد بخلقتش رد نکند چون
 چنین باشد و^{۲۰} میر بدین اخلاق آراسته بود^{۲۱} مرید جز مصدق و راه رو نباشد
 که آنچه^{۲۲} بر مرید بدید می آید آن^{۲۳} صفت بپرست^{۲۴} صکه بر مرید ظاهر
 می شود^{۲۵} اما بر مرید مصدق^{۲۶} شیخ^{۲۷} ما گفت^{۲۸} کترین چیزی که مرید
 مصدق را نباید این^{۲۹} ده چیز است^{۳۰} و این ده^{۳۱} در وی موجود باید^{۳۲} تا
 مریدی را بشاید اول^{۳۳} زبیرک^{۳۴} باید که^{۳۵} باشد تا اشارت بپر را^{۳۶} بداند
 دوم^{۳۷} مطیع تن^{۳۸} بود تا فرمان بردار بپر بود^{۳۹} سوم^{۴۰} تیز گوش
 باشد^{۴۱} تا سخن بپر را در^{۴۲} یابد چهارم^{۴۳} روشن دل بود تا بزرگی بپر
 بیند^{۴۴} پنجم^{۴۵} راست گوی باشد تا از هر جا^{۴۶} خبر دهد راست دهد^{۴۷} ششم
 درست عهد بود تا بهر^{۴۸} چه گوید وفا کند هفتم^{۴۹} آزاد مرد بود تا تلج^{۵۰}

۱) Въ П, при дѣлѣнѣи перечеисленіи, мѣста числительныхъ порядковыхъ
 означены неаполлѣевыми. 2) دیده 3) بود 4) بود 5) оп. 6) K;

Поп. K. л. 844^a. 7) خوب 8) کشید 9) آنچه 10) K; II оп. 11) باشد

12) оп. 13) خود 14) آنک 15) مرید 16) تعالی II л. 109^a.

مصنق بکار 20) اول 21) بپر است 22) از 23) آنچه 24) باشد 25) оп. 26)

بیر 27) زبیرک 28) خوب 29) оп. 30) دوم 31) بود 32) که 33) باید

باید که ترکوش بود 34) بپر بجای آورد چهارم 35) оп. 36) سوم 37)

خبر 38) هر چیزی که 39) بدیند 40) K. л. 844^b. 41) بپر اندر 42)

آنچه 43) هر 44) بود

و للمؤمنين ﴿۱۰﴾ شیخ ما روزی گفت^۱ غایب عزنا الافتقار^۲ الی اللہ تعالیٰ و التذلل بین یدیه لأن النبی صلی اللہ علیہ^۳ قال اذا اراد اللہ بعبد خیرا اذله علی ذل نفسه ﴿۱۱﴾ شیخ مارا^۴ برسیدند که الفقرا تم ام الغنم شیخ^۵ گفت الغنیة عن الكل بس^۶ گفت^۷

اذا نحن ادلجنا و انت امامنا ﴿۱۲﴾ کفی لمطایانا بذكرک هادیا^۸

﴿۱۳﴾ شیخ ما روزی گفت کیف يدرك المحائق^۹ بالحدث ام حصف يدرك ذو مدى من لا مدى له ﴿۱۴﴾ شیخ ما روزی در میان سخن گفت^{۱۵} سمعت ان الید الصلوق جعفر بن محمد يقول الغنی بالله انه لا يريد به بدلا ولا عنه^{۱۶} حولا و من قال لا اله الا الله فقد بايع الله ولا يحل له اذا بايعه ان يهيبه ﴿۱۷﴾ شیخ ما گفت حکم^{۱۸} کسی که براه حق^{۱۹} در آید تخمین^{۲۰} نامی که برو نهند نام^{۲۱} مریدی بود و هزار چیز بیاورده اند که مرید را بیاید تا نام مریدی بروی افتد اول آنست^{۲۲} که زیستنش نه چون زیستن خلق بود همچنانکه لباس بگرداند همه چیزها نیز بر ضد خلق باشد گفتن نیز نه چون گفتن خلق باشد و رفتن نه چون رفتن خلق و^{۲۳} نشست و خاموشی نه چون^{۲۴} خلق و خوردن و خفتن نه چون^{۲۵} خلق و هر چند^{۲۶} کویسی ازین سخن آخر نیاید ﴿۱۸﴾ شیخ مارا^{۲۷} برسیدند که بپرسیدند که میر محقق کدامست و مرید مصدق کدام شیخ^{۲۸} گفت نشان میر^{۲۹} محقق آنست که کترین^{۳۰} این ده چیز^{۳۱} درو نیاید^{۳۲} که باشد^{۳۳} تا

الفقراء تم ﴿۱۰﴾ on. ﴿۱۱﴾ عليه الصلوة والسلام ﴿۱۲﴾ بالله K; II ﴿۱۳﴾ حکایت ﴿۱۴﴾ بذكرالك هاديا ﴿۱۵﴾ شعر ۲۰۶. ﴿۱۶﴾ من ﴿۱۷﴾ on. ﴿۱۸﴾ ام الغنی و من لم یسم بذكره ۲۰۶. ﴿۱۹﴾ غمہ ﴿۲۰﴾ برید ﴿۲۱﴾ on. ﴿۲۲﴾ x. 102b. ﴿۲۳﴾ تعالیٰ ۲۰۶. ﴿۲۴﴾ و كفره فی الدنيا لم یتنعم بروینة و جنبه فی العقبی چون ﴿۲۵﴾ که از ان هزار ۲۰۶. ﴿۲۶﴾ K n. 348b. ﴿۲۷﴾ اورا نهند ﴿۲۸﴾ غنی ﴿۲۹﴾ ان خلق باشد ۲۰۶. ﴿۳۰﴾ آن ۲۰۶. ﴿۳۱﴾ باشد ۲۰۶. ﴿۳۲﴾ همچون آن ﴿۳۳﴾ آن خلق باشد اورا ۲۰۶. ﴿۳۴﴾ on. ﴿۳۵﴾ on. ﴿۳۶﴾ on. ﴿۳۷﴾ نرسد ﴿۳۸﴾ که ۲۰۶. ﴿۳۹﴾ باشد ۲۰۶. ﴿۴۰﴾ در وی بیایند ﴿۴۱﴾ بود ﴿۴۲﴾

و کن من الحاجدین چهارم آنک بشب نماز بسیار کند^۱ که گفت^۲ و من اللیل
 تفجد به نافله لك بنجم آنک سحر صلاه استخفار و دعاء بیار صعد^۳ که
 صفت^۴ و بالاسحار هم یشغفرون ششم بامداد^۵ جندانک تواند^۶ قرآن
 خواند^۷ و تا آفتاب بر نیاید حدیث نکند^۸ که گفت^۹ ان قرآن الفجر
 کان مشهورا هفتم آنک میان نماز شام و نماز^{۱۰} خفتن بودی و ذکر
 مشغول باشد که گفت^{۱۱} و من اللیل فسبحه و ادبار الجود^{۱۲} هشتم آنک
 نیازمندانرا و ضعیفانرا^{۱۳} و هر صکه بدیشان^{۱۴} بیوست و پیرا در
 پذیرند و رنج ایشان بکشند که گفت^{۱۵} و لا تطرد الذین یدعون
 ربهم بالغداة و العشی بریدون و جهه نهم آنک بی موافقت یکدیگر
 چیزی نخورند که گفت^{۱۶} یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود دهم
 آنک بی دستوری یکدیگر غایب نکردند که^{۱۷} گفت^{۱۸} و اذا كانوا مع^{۱۹}
 علی امر جامع لم یذهبوا حتی یتأذنوه^{۲۰} و بعد^{۲۱} ازین^{۲۲} اوقات^{۲۳} و فراغت
 ایشان^{۲۴} به کار بود^{۲۵} یا علم آموختن یا بودی مشغول بودن یا کسی را
 راضی^{۲۶} و چیزی^{۲۷} رسانیدن پس هر کس که این جمع را دوست دارد و
 بدایج تواند^{۲۸} ایشانرا یاری^{۲۹} دهد در فضل و ثواب ایشان شریک^{۳۰} بود که
 گفت^{۳۱} فاستجاب لهم ربهم انی لا اذیع عمل عامل منکم من ذکر او اتق
 بعضکم من بعض و یتخامر صلوات اللہ علیہ گفت^{۳۲} من احب قوما فهو
 منهم و اندر آن قوم باشند که مصطفی علیه السلام^{۳۳} ایشان صفت کرد رب

۱) سورة 51, آیه 18. ۲) کنند ۳) سورة 17, آیه 81. ۴) گفتند ۵) نمازها ۶)
 سورة 17, آیه 80. ۷) او. ۸) بر خوانند ۹) توانند ۱۰) بامدادان ۱۱)
 ایشان ۱۲) نیازمندان و ضعیفان ۱۳) او. ۱۴) سورة 50, آیه 59. ۱۵) کسی
 سورة 6, آیه 62. ۱۶) سورة 6, آیه 1. ۱۷) کی ۱۸) ب. ا. 846. ۱۹)
 سورة 24, آیه 62. ا. ا. 104. ۲۰) او. ۲۱) در. ۲۲) او. ۲۳) به کار
 یکنان ۲۴) یاری ایشان ۲۵) راحت. ۲۶) او. ۲۷) یکی ۲۸) مشغول باشند
 سورة 5, آیه 189. ۲۹) رسول علیه الصلوة و السلم ۳۰)

دارد بتواند گذاشت هشتم راز دار بود تا اسرار نگاه تواند داشت
 نهم بندبندیر بود تا بصیحت پیر نصیحت پیر بدبورد دهم عبار
 بود تا جان عزیز درین راه فدا تواند کرد چون بدین اخلاق مرید متجلی
 باشد راه بروی بکسر انعام و مقصود پیر از وی در طریقت زودتر حاصل
 آید انشاء الله تعالی ﴿ شیخ ما ۱۰ بکروز سخن منوسان می ۱۰ گفت بن
 گفت اول رسی بود که مردم بتکلف بکند آنکه ۱۱ آن تکلف عادت کرد آنکه
 آن عادت ۱۲ طبیعت شود آنکه آن طبیعت ۱۳ حقیقت گردد پس شیخ ۱۴ ما ابو بکر
 مؤدب را گفت بر خیز و دوات و کاغذ بیار ۱۵ تا از رسوم و عادت خانقاهیان
 فصلی بگویم ۱۶ چون دوات و کاغذ بیاوردند ۱۷ شیخ ما ۱۸ گفت نبوس و بدانک
 اندر رسوم و ۱۹ عادت خانقاهیان ده چیزست که ۲۰ بر خود فریضه دارند ۲۱
 سنت اصحاب صفه رضی الله عنهم ۲۲ و خانقاهیانرا صوفی بدان گویند که صافی
 باشند و بافعال اهل صفه مقتدی ۲۳ اما آن ده چیز که ۲۴ بر خود فریضه
 دارند ۲۵ در موافقت کتاب خدای تعالی و سنت مصطفی علیه السلام بود یکی
 آنست که ۲۶ جامه پاک دارند که کفند ۲۷ و ثيابك فطهر و میوسته با طهارت باشند
 که گفت ۲۸ فیه رجال یسجون ان یتطهروا و الله یحب المظهرین دوم آنک
 در مسجد یا در بقعه از برای خیر ۲۹ نشیند که گفت ۳۰ یسبح له فیها بالغدو
 و الاصل رجال سوم آنک ۳۱ باول وقت نمازها جماعت کند ۳۲ که گفت ۳۳

آراسته ۷) نهم دهم ۸) فرا ۹) ۱۰۰۶. ۱) ۱۱) ۱۲) ۱۳) ۱۴) ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲) ۳۳)

۱) هفتم ۲) راز ۳) هشتم ۴) ۱۰۰۶. ۵) ۱۱) منوسان می ۱۲) بر آید ۱۳) بود
 فصل بگویم ۱۴) بیار ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) آنکه ۱۹) آنکه
 ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) حاضر آوردند ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲) ۳۳)

داند و ۳۴) آنک ۳۵) مقتدای ۳۶) اجمعین ۳۷) ۱۰۰۶. ۳۸) اقتدا ۳۹) ۱۰۰۶. ۴۰) ۴۱) ۴۲) ۴۳)

۴۴) ۴۵) ۴۶) ۴۷) ۴۸) ۴۹) ۵۰) ۵۱) ۵۲) ۵۳) ۵۴) ۵۵) ۵۶) ۵۷) ۵۸) ۵۹) ۶۰) ۶۱) ۶۲) ۶۳)

رسول علیه الصلوة و السلام ده چیز است اول ۶۴) ۶۵) ۶۶) ۶۷) ۶۸) ۶۹) ۷۰) ۷۱) ۷۲) ۷۳) ۷۴) ۷۵) ۷۶) ۷۷) ۷۸) ۷۹) ۸۰) ۸۱) ۸۲) ۸۳) ۸۴) ۸۵) ۸۶) ۸۷) ۸۸) ۸۹) ۹۰) ۹۱) ۹۲) ۹۳) ۹۴) ۹۵) ۹۶) ۹۷) ۹۸) ۹۹) ۱۰۰)

سوم ۹۱) ۹۲) ۹۳) ۹۴) ۹۵) ۹۶) ۹۷) ۹۸) ۹۹) ۱۰۰) ۱۰۱) ۱۰۲) ۱۰۳) ۱۰۴) ۱۰۵) ۱۰۶) ۱۰۷) ۱۰۸) ۱۰۹) ۱۱۰) ۱۱۱) ۱۱۲) ۱۱۳) ۱۱۴) ۱۱۵) ۱۱۶) ۱۱۷) ۱۱۸) ۱۱۹) ۱۲۰)

۱۲۱) ۱۲۲) ۱۲۳) ۱۲۴) ۱۲۵) ۱۲۶) ۱۲۷) ۱۲۸) ۱۲۹) ۱۳۰) ۱۳۱) ۱۳۲) ۱۳۳) ۱۳۴) ۱۳۵) ۱۳۶) ۱۳۷) ۱۳۸) ۱۳۹) ۱۴۰) ۱۴۱) ۱۴۲) ۱۴۳) ۱۴۴) ۱۴۵) ۱۴۶) ۱۴۷) ۱۴۸) ۱۴۹) ۱۵۰)

۱۵۱) ۱۵۲) ۱۵۳) ۱۵۴) ۱۵۵) ۱۵۶) ۱۵۷) ۱۵۸) ۱۵۹) ۱۶۰) ۱۶۱) ۱۶۲) ۱۶۳) ۱۶۴) ۱۶۵) ۱۶۶) ۱۶۷) ۱۶۸) ۱۶۹) ۱۷۰) ۱۷۱) ۱۷۲) ۱۷۳) ۱۷۴) ۱۷۵) ۱۷۶) ۱۷۷) ۱۷۸) ۱۷۹) ۱۸۰)

۱۸۱) ۱۸۲) ۱۸۳) ۱۸۴) ۱۸۵) ۱۸۶) ۱۸۷) ۱۸۸) ۱۸۹) ۱۹۰) ۱۹۱) ۱۹۲) ۱۹۳) ۱۹۴) ۱۹۵) ۱۹۶) ۱۹۷) ۱۹۸) ۱۹۹) ۲۰۰)

۲۰۱) ۲۰۲) ۲۰۳) ۲۰۴) ۲۰۵) ۲۰۶) ۲۰۷) ۲۰۸) ۲۰۹) ۲۱۰) ۲۱۱) ۲۱۲) ۲۱۳) ۲۱۴) ۲۱۵) ۲۱۶) ۲۱۷) ۲۱۸) ۲۱۹) ۲۲۰)

۲۲۱) ۲۲۲) ۲۲۳) ۲۲۴) ۲۲۵) ۲۲۶) ۲۲۷) ۲۲۸) ۲۲۹) ۲۳۰) ۲۳۱) ۲۳۲) ۲۳۳) ۲۳۴) ۲۳۵) ۲۳۶) ۲۳۷) ۲۳۸) ۲۳۹) ۲۴۰)

۲۴۱) ۲۴۲) ۲۴۳) ۲۴۴) ۲۴۵) ۲۴۶) ۲۴۷) ۲۴۸) ۲۴۹) ۲۵۰) ۲۵۱) ۲۵۲) ۲۵۳) ۲۵۴) ۲۵۵) ۲۵۶) ۲۵۷) ۲۵۸) ۲۵۹) ۲۶۰)

۲۶۱) ۲۶۲) ۲۶۳) ۲۶۴) ۲۶۵) ۲۶۶) ۲۶۷) ۲۶۸) ۲۶۹) ۲۷۰) ۲۷۱) ۲۷۲) ۲۷۳) ۲۷۴) ۲۷۵) ۲۷۶) ۲۷۷) ۲۷۸) ۲۷۹) ۲۸۰)

۲۸۱) ۲۸۲) ۲۸۳) ۲۸۴) ۲۸۵) ۲۸۶) ۲۸۷) ۲۸۸) ۲۸۹) ۲۹۰) ۲۹۱) ۲۹۲) ۲۹۳) ۲۹۴) ۲۹۵) ۲۹۶) ۲۹۷) ۲۹۸) ۲۹۹) ۳۰۰)

۳۰۱) ۳۰۲) ۳۰۳) ۳۰۴) ۳۰۵) ۳۰۶) ۳۰۷) ۳۰۸) ۳۰۹) ۳۱۰) ۳۱۱) ۳۱۲) ۳۱۳) ۳۱۴) ۳۱۵) ۳۱۶) ۳۱۷) ۳۱۸) ۳۱۹) ۳۲۰)

۳۲۱) ۳۲۲) ۳۲۳) ۳۲۴) ۳۲۵) ۳۲۶) ۳۲۷) ۳۲۸) ۳۲۹) ۳۳۰) ۳۳۱) ۳۳۲) ۳۳۳) ۳۳۴) ۳۳۵) ۳۳۶) ۳۳۷) ۳۳۸) ۳۳۹) ۳۴۰)

۳۴۱) ۳۴۲) ۳۴۳) ۳۴۴) ۳۴۵) ۳۴۶) ۳۴۷) ۳۴۸) ۳۴۹) ۳۵۰) ۳۵۱) ۳۵۲) ۳۵۳) ۳۵۴) ۳۵۵) ۳۵۶) ۳۵۷) ۳۵۸) ۳۵۹) ۳۶۰)

۳۶۱) ۳۶۲) ۳۶۳) ۳۶۴) ۳۶۵) ۳۶۶) ۳۶۷) ۳۶۸) ۳۶۹) ۳۷۰) ۳۷۱) ۳۷۲) ۳۷۳) ۳۷۴) ۳۷۵) ۳۷۶) ۳۷۷) ۳۷۸) ۳۷۹) ۳۸۰)

۳۸۱) ۳۸۲) ۳۸۳) ۳۸۴) ۳۸۵) ۳۸۶) ۳۸۷) ۳۸۸) ۳۸۹) ۳۹۰) ۳۹۱) ۳۹۲) ۳۹۳) ۳۹۴) ۳۹۵) ۳۹۶) ۳۹۷) ۳۹۸) ۳۹۹) ۴۰۰)

۴۰۱) ۴۰۲) ۴۰۳) ۴۰۴) ۴۰۵) ۴۰۶) ۴۰۷) ۴۰۸) ۴۰۹) ۴۱۰) ۴۱۱) ۴۱۲) ۴۱۳) ۴۱۴) ۴۱۵) ۴۱۶) ۴۱۷) ۴۱۸) ۴۱۹) ۴۲۰)

۴۲۱) ۴۲۲) ۴۲۳) ۴۲۴) ۴۲۵) ۴۲۶) ۴۲۷) ۴۲۸) ۴۲۹) ۴۳۰) ۴۳۱) ۴۳۲) ۴۳۳) ۴۳۴) ۴۳۵) ۴۳۶) ۴۳۷) ۴۳۸) ۴۳۹) ۴۴۰)

۴۴۱) ۴۴۲) ۴۴۳) ۴۴۴) ۴۴۵) ۴۴۶) ۴۴۷) ۴۴۸) ۴۴۹) ۴۵۰) ۴۵۱) ۴۵۲) ۴۵۳) ۴۵۴) ۴۵۵) ۴۵۶) ۴۵۷) ۴۵۸) ۴۵۹) ۴۶۰)

۴۶۱) ۴۶۲) ۴۶۳) ۴۶۴) ۴۶۵) ۴۶۶) ۴۶۷) ۴۶۸) ۴۶۹) ۴۷۰) ۴۷۱) ۴۷۲) ۴۷۳) ۴۷۴) ۴۷۵) ۴۷۶) ۴۷۷) ۴۷۸) ۴۷۹) ۴۸۰)

۴۸۱) ۴۸۲) ۴۸۳) ۴۸۴) ۴۸۵) ۴۸۶) ۴۸۷) ۴۸۸) ۴۸۹) ۴۹۰) ۴۹۱) ۴۹۲) ۴۹۳) ۴۹۴) ۴۹۵) ۴۹۶) ۴۹۷) ۴۹۸) ۴۹۹) ۵۰۰)

۵۰۱) ۵۰۲) ۵۰۳) ۵۰۴) ۵۰۵) ۵۰۶) ۵۰۷) ۵۰۸) ۵۰۹) ۵۱۰) ۵۱۱) ۵۱۲) ۵۱۳) ۵۱۴) ۵۱۵) ۵۱۶) ۵۱۷) ۵۱۸) ۵۱۹) ۵۲۰)

۵۲۱) ۵۲۲) ۵۲۳) ۵۲۴) ۵۲۵) ۵۲۶) ۵۲۷) ۵۲۸) ۵۲۹) ۵۳۰) ۵۳۱) ۵۳۲) ۵۳۳) ۵۳۴) ۵۳۵) ۵۳۶) ۵۳۷) ۵۳۸) ۵۳۹) ۵۴۰)

۵۴۱) ۵۴۲) ۵۴۳) ۵۴۴) ۵۴۵) ۵۴۶) ۵۴۷) ۵۴۸) ۵۴۹) ۵۵۰) ۵۵۱) ۵۵۲) ۵۵۳) ۵۵۴) ۵۵۵) ۵۵۶) ۵۵۷) ۵۵۸) ۵۵۹) ۵۶۰)

۵۶۱) ۵۶۲) ۵۶۳) ۵۶۴) ۵۶۵) ۵۶۶) ۵۶۷) ۵۶۸) ۵۶۹) ۵۷۰) ۵۷۱) ۵۷۲) ۵۷۳) ۵۷۴) ۵۷۵) ۵۷۶) ۵۷۷) ۵۷۸) ۵۷۹) ۵۸۰)

۵۸۱) ۵۸۲) ۵۸۳) ۵۸۴) ۵۸۵) ۵۸۶) ۵۸۷) ۵۸۸) ۵۸۹) ۵۹۰) ۵۹۱) ۵۹۲) ۵۹۳) ۵۹۴) ۵۹۵) ۵۹۶) ۵۹۷) ۵۹۸) ۵۹۹) ۶۰۰)

۶۰۱) ۶۰۲) ۶۰۳) ۶۰۴) ۶۰۵) ۶۰۶) ۶۰۷) ۶۰۸) ۶۰۹) ۶۱۰) ۶۱۱) ۶۱۲) ۶۱۳) ۶۱۴) ۶۱۵) ۶۱۶) ۶۱۷) ۶۱۸) ۶۱۹) ۶۲۰)

۶۲۱) ۶۲۲) ۶۲۳) ۶۲۴) ۶۲۵) ۶۲۶) ۶۲۷) ۶۲۸) ۶۲۹) ۶۳۰) ۶۳۱) ۶۳۲) ۶۳۳) ۶۳۴) ۶۳۵) ۶۳۶) ۶۳۷) ۶۳۸) ۶۳۹) ۶۴۰)

۶۴۱) ۶۴۲) ۶۴۳) ۶۴۴) ۶۴۵) ۶۴۶) ۶۴۷) ۶۴۸) ۶۴۹) ۶۵۰) ۶۵۱) ۶۵۲) ۶۵۳) ۶۵۴) ۶۵۵) ۶۵۶) ۶۵۷) ۶۵۸) ۶۵۹) ۶۶۰)

۶۶۱) ۶۶۲) ۶۶۳) ۶۶۴) ۶۶۵) ۶۶۶) ۶۶۷) ۶۶۸) ۶۶۹) ۶۷۰) ۶۷۱) ۶۷۲) ۶۷۳) ۶۷۴) ۶۷۵) ۶۷۶) ۶۷۷) ۶۷۸) ۶۷۹) ۶۸۰)

۶۸۱) ۶۸۲) ۶۸۳) ۶۸۴) ۶۸۵) ۶۸۶) ۶۸۷) ۶۸۸) ۶۸۹) ۶۹۰) ۶۹۱) ۶۹۲) ۶۹۳) ۶۹۴) ۶۹۵) ۶۹۶) ۶۹۷) ۶۹۸) ۶۹۹) ۷۰۰)

۷۰۱) ۷۰۲) ۷۰۳) ۷۰۴) ۷۰۵) ۷۰۶) ۷۰۷) ۷۰۸) ۷۰۹) ۷۱۰) ۷۱۱) ۷۱۲) ۷۱۳) ۷۱۴) ۷۱۵) ۷۱۶) ۷۱۷) ۷۱۸) ۷۱۹) ۷۲۰)

۷۲۱) ۷۲۲) ۷۲۳) ۷۲۴) ۷۲۵) ۷۲۶) ۷۲۷) ۷۲۸) ۷۲۹) ۷۳۰) ۷۳۱) ۷۳۲) ۷۳۳) ۷۳۴) ۷۳۵) ۷۳۶) ۷۳۷) ۷۳۸) ۷۳۹) ۷۴۰)

۷۴۱) ۷۴۲) ۷۴۳) ۷۴۴) ۷۴۵) ۷۴۶) ۷۴۷) ۷۴۸) ۷۴۹) ۷۵۰) ۷۵۱) ۷۵۲) ۷۵۳) ۷۵۴) ۷۵۵) ۷۵۶) ۷۵۷) ۷۵۸) ۷۵۹) ۷۶۰)

۷۶۱) ۷۶۲) ۷۶۳) ۷۶۴) ۷۶۵) ۷۶۶) ۷۶۷) ۷۶۸) ۷۶۹) ۷۷۰) ۷۷۱) ۷۷۲) ۷۷۳) ۷۷۴) ۷۷۵) ۷۷۶) ۷۷۷) ۷۷۸) ۷۷۹) ۷۸۰)

۷۸۱) ۷۸۲) ۷۸۳) ۷۸۴) ۷۸۵) ۷۸۶) ۷۸۷) ۷۸۸) ۷۸۹) ۷۹۰) ۷۹۱) ۷۹۲) ۷۹۳) ۷۹۴) ۷۹۵) ۷۹۶) ۷۹۷) ۷۹۸) ۷۹۹) ۸۰۰)

۸۰۱) ۸۰۲) ۸۰۳) ۸۰۴) ۸۰۵) ۸۰۶) ۸۰۷) ۸۰۸) ۸۰۹) ۸۱۰) ۸۱۱) ۸۱۲) ۸۱۳) ۸۱۴) ۸۱۵) ۸۱۶) ۸۱۷) ۸۱۸) ۸۱۹) ۸۲۰)

۸۲۱) ۸۲۲) ۸۲۳) ۸۲۴) ۸۲۵) ۸۲۶) ۸۲۷) ۸۲۸) ۸۲۹) ۸۳۰) ۸۳۱) ۸۳۲) ۸۳۳) ۸۳۴) ۸۳۵) ۸۳۶) ۸۳۷) ۸۳۸) ۸۳۹) ۸۴۰)

۸۴۱) ۸۴۲) ۸۴۳) ۸۴۴) ۸۴۵) ۸۴۶) ۸۴۷) ۸۴۸) ۸۴۹) ۸۵۰) ۸۵۱) ۸۵۲) ۸۵۳) ۸۵۴) ۸۵۵) ۸۵۶) ۸۵۷) ۸۵۸) ۸۵۹) ۸۶۰)

۸۶۱) ۸۶۲) ۸۶۳) ۸۶۴) ۸۶۵) ۸۶۶) ۸۶۷) ۸۶۸) ۸۶۹) ۸۷۰) ۸۷۱) ۸۷۲) ۸۷۳) ۸۷۴) ۸۷۵) ۸۷۶) ۸۷۷) ۸۷۸) ۸۷۹) ۸۸۰)

۸۸۱) ۸۸۲) ۸۸۳) ۸۸۴) ۸۸۵) ۸۸۶) ۸۸۷) ۸۸۸) ۸۸۹) ۸۹۰) ۸۹۱) ۸۹۲) ۸۹۳) ۸۹۴) ۸۹۵) ۸۹۶) ۸۹۷) ۸۹۸) ۸۹۹) ۹۰۰)

۹۰۱) ۹۰۲) ۹۰۳) ۹۰۴) ۹۰۵) ۹۰۶) ۹۰۷) ۹۰۸) ۹۰۹) ۹۱۰) ۹۱۱) ۹۱۲) ۹۱۳) ۹۱۴) ۹۱۵) ۹۱۶) ۹۱۷) ۹۱۸) ۹۱۹) ۹۲۰)

۹۲۱) ۹۲۲) ۹۲۳) ۹۲۴) ۹۲۵) ۹۲۶) ۹۲۷) ۹۲۸) ۹۲۹) ۹۳۰) ۹۳۱) ۹۳۲) ۹۳۳) ۹۳۴) ۹۳۵) ۹۳۶) ۹۳۷) ۹۳۸) ۹۳۹) ۹۴۰)

۹۴۱) ۹۴۲) ۹۴۳) ۹۴۴) ۹۴۵) ۹۴۶) ۹۴۷) ۹۴۸) ۹۴۹) ۹۵۰) ۹۵۱) ۹۵۲) ۹۵۳) ۹۵۴) ۹۵۵) ۹۵۶) ۹۵۷) ۹۵۸) ۹۵۹) ۹۶۰)

۹۶۱) ۹۶۲) ۹۶۳) ۹۶۴) ۹۶۵) ۹۶۶) ۹۶۷) ۹۶۸) ۹۶۹) ۹۷۰) ۹۷۱) ۹۷۲) ۹۷۳) ۹۷۴) ۹۷۵) ۹۷۶) ۹۷۷) ۹۷۸) ۹۷۹) ۹۸۰)

۹۸۱) ۹۸۲) ۹۸۳) ۹۸۴) ۹۸۵) ۹۸۶) ۹۸۷) ۹۸۸) ۹۸۹) ۹۹۰) ۹۹۱) ۹۹۲) ۹۹۳) ۹۹۴) ۹۹۵) ۹۹۶) ۹۹۷) ۹۹۸) ۹۹۹) ۱۰۰۰)

در آمد و گفت یا شیخ راهی در پیش من نه شیخ گفت آن راه نگاه
 دار که خداوند تعالی بدان راه فرموده است گفت آن کدام راه است گفت
 آنک فرمود و اتبع سبیل من اناب الی تکفرت و اتبع من نجا گفت
 متابع کسانی باش که با ما کشتند^{۱۰} و مارا بودند^{۱۱} تکفرت متابع آن
 قوم باش که راه زبان کاری^{۱۲} رفتند و زبان کار دنیا و آخرت بودند
 گفت یا شیخ این راه را^{۱۳} بجه زاید روم گفت پیوسته^{۱۴} می گوی یا رجاء
 الراجین یا امل المؤمنین لا تحب^{۱۵} رجایی ولا تقطع املی یا ارحم الراحمین
 توفی ملایم و الحقی^{۱۶} بالصالحین

● الحکایة ● هم^{۱۷} خواجه ابو طاهر شیخ^{۱۸} گفت^{۱۹} روزی سلطان
 ظفرل کس^{۲۰} فرستاد و خواجه بو منصور ورفائی را^{۲۱} که وزیر وی^{۲۲} بود
 بخواند او^{۲۳} گفت من هنوز نماز جااست نکرده ام^{۲۴} نتوانم آمد^{۲۵} آنکس که
 آمده بود باز^{۲۶} پیش سلطان رفت و آنچه خواجه^{۲۷} بو منصور گفته بود
 بگفت سلطان هیچ^{۲۸} تکفرت چون خواجه ابو منصور از لوراد فارغ
 گشت^{۲۹} پیش^{۳۰} سلطان آمد سلطان گفت ای خواجه هر وقت^{۳۱} که مرا^{۳۲}
 با تو شغلی^{۳۳} باشد و ترا بخوانم گویند قرآن می خواند یا نماز می کرد^{۳۴}
 شغل من ضایع ماند^{۳۵} خواجه بو منصور^{۳۶} گفت چنین است^{۳۷}
 که^{۳۸} سلطان^{۳۹} می فرماید ولیکن بدانک من بنده خدایم^{۴۰} و جا کرتو تاحق
 فرمان خدای تعالی^{۴۱} بجای نیارم^{۴۲} و شرط بندگی او نکرارم^{۴۳} بجا گوی تو

۱) س. ۲) K. n. 347a. ۳) این ۴) خدای ۵) س. ۶) سورة 81, стих 14. ۷) د. ۸) س. ۹) س. ۱۰) س. ۱۱) س. ۱۲) س. ۱۳) س. ۱۴) س. ۱۵) س. ۱۶) س. ۱۷) س. ۱۸) س. ۱۹) س. ۲۰) س. ۲۱) س. ۲۲) س. ۲۳) س. ۲۴) س. ۲۵) س. ۲۶) س. ۲۷) س. ۲۸) س. ۲۹) س. ۳۰) س. ۳۱) س. ۳۲) س. ۳۳) س. ۳۴) س. ۳۵) س. ۳۶) س. ۳۷) س. ۳۸) س. ۳۹) س. ۴۰) س. ۴۱) س. ۴۲) س. ۴۳) س.

أَتَمَّتْ أَعْبَرَ نِي طَهْرِينَ^۱ لَا يُؤْبَهُ^۲ بِهِ^۳ لَوْ أَقَمَ عَلَى اللَّهِ لَابَرَهُ مِنْهُمْ الْبَرَاءُ^۴
 ابن عازب و "باز خدای عالم در حق ایشان" گفت^۵ اولئك هم المرشدون
 فضلا من الله و نعمة و الله عليهم حكيم^۶ و صلى الله على محمد و آله
 اجمعين^۷ شیخ ما گفت^۸ هر که مارا بدید و در حق فرزندان و مریدان و
 خاندان ما سعی^۹ نیکو کرد^{۱۰} فردا در مظلة شفاعت ما باشد و از شفاعت
 ما محروم نماند^{۱۱} شیخ ما گفت^{۱۲} همسایگان ما^{۱۳} جب و راست و بیش و
 بس را از خدای عز و جل خواسته ایم^{۱۴} و خداوند تعالی ایشانرا در کار
 ما کردست^{۱۵} بس شیخ ما^{۱۶} گفت همسایگان ما بلخ و مرو و نساپور و
 هری است آنان^{۱۷} که اینجا اند خود حدیثی نیست^{۱۸} و هم شیخ ما^{۱۹} گفت
 در حق کسانی که کرد ما درند هیچیز^{۲۰} نمی باید گفت که آنکس که بر
 خری نشسته است و بکار و بایان این^{۲۱} کوی بگذشته است یا کسی که بدین^{۲۲}
 خانه ما^{۲۳} بر گذشته است و یا بگذرد و^{۲۴} یا روشنایی شع ما بروی افتد^{۲۵}
 کترین چیزی که^{۲۶} خدای عز و جل^{۲۷} با وی کند آن باشد^{۲۸} که بر
 وی رحمت کند^{۲۹}

الدعوات

الحکایة^۱ خواجده ابو ظاهر شیخ ما^۲ گفت که خواجده ابو
 منصور ورقانی بگروز بزوارت بنزدیک^۳ شیخ ابو سعید قدس الله روحه

خداوند تعالی با درویشان (۱) اکبر (۲) توبه له (۳) طهرین (۴)
 باشد (۵) ك ا. B18b. کند و (۶) حکایت (۷) سورة 49, آیتها 7 و 8. (۸)
 شده است (۹) او. (۱۰) تعالی بخواسته ایم (۱۱) او. (۱۲) حکایت (۱۳)
 نشسته و بکار باین (۱۴) که هیچ چیز (۱۵) او. (۱۶) اینان (۱۷)
 خداوند تعالی (۱۸) II x. 104b. بگذشته و بر گذرد (۱۹) در (۲۰) دوب
 بوز (۲۱) Въ II одна молитва отъ другой отъдана
 пространствомъ: мы поставили выдѣ заголовка обычное
 ,
 задвое усвоено въ нѣсколькихъ мѣстахъ в рук. Е. (۲۲) او. (۲۳) او. (۲۴) او.

کرد و^۱ گفت یا شیخ^۲ این^۳ سلطان^۴ بزرگت و^۵ متهور^۶ نباید که بتهور
 کاری بکند شیخ ما^۷ گفت چون^۸ بیش^۹ او شوی^{۱۰} دعاء^{۱۱} احزاب^{۱۲} می خوان
 که از رسول^{۱۳} صلی الله علیه^{۱۴} درست شده است که هر که^{۱۵} در بیش^{۱۶} سلطانی
 شود^{۱۷} و دعاء^{۱۸} احزاب^{۱۹} می خواند او را^{۲۰} السورنجی^{۲۱} نبود و مقصی^{۲۲} الحاجة^{۲۳} باز کرد
 و دعا اینست اللهم^{۲۴} انا نعوذ^{۲۵} بنور قدسک و عظمت طهارتک و برکت جلالک
 من کل آفة^{۲۶} و من کل سوء^{۲۷} و عاهة^{۲۸} و من طوارق اللیل و النهار^{۲۹} الاطراف
 بطرق بخیر منک^{۳۰} یا رحمن^{۳۱} اللهم انت غیائنا^{۳۲} فیک نفوٹ^{۳۳} و انت عیادنا^{۳۴}
 فیک نعوذ^{۳۵} و انت ملاذنا^{۳۶} فیک نلوذ^{۳۷} یا من ذلت له رقاب الجابرة و
 خضعت له اعناق القراعنة و نعوذ^{۳۸} بک من خزیبک و^{۳۹} کف سترک و
 نسیان ذکرک و الانصراف^{۴۰} عن^{۴۱} شکرک^{۴۲} شعارنا و ثناؤک دثارنا فی
 نومنا و قرارنا و طعننا و اسفارنا لیلنا و نهارنا اصرف علینا سرادات حفظک
 و ادخلنا جمیعا فی حفظ عنایتک جد علینا بخیر خدمتک یا رحمن یا رحیم
 یا لا اله الا انت وحدک لا شریک لک نستغفرک و نتوب الیک^{۴۳}

● الحکایة ● خواجہ ابو^{۴۴} طاہر گفت کہ^{۴۵} دران وقت کہ شیخ

ما^{۴۶} مرا بنا می فرستاد^{۴۷} بیش^{۴۸} شیخ آدم^{۴۹} شیخ ما^{۵۰} مرا این دعا خر

و ۲۰۶. (۵) ترکیب (۴) ۱۰۵۵. II (۳) من ترسیذم که (۲) گفت او (۱)
 علیه السلام (۱۰) آخرت (۹) وی روی (۸) در ۲۰۶. (۷) on. (۶)
 on. (۱۵) انی اعوذ (۱۴) مقصی (۱۳) ویرا (۱۲) بیش سلطان روز (۱۱)
 استغیث (۱۹) غیائی (۱۸) on. (۱۷) و طارق الانس و الجن ۲۰۶. (۱۶)
 الفراغة اعوذ (۳۴) الود (۳۳) ملاذی (۳۲) اعوذ (۳۱) عیادی (۳۰)
 انا فی حرزک و حفظک و عیازک و کلانک (۲۷) من (۲۶) و ۲۰۶. (۲۵)
 فی لیلی و نهاری و نومی و قراری و طعنی و اسفاری ذکرک شعاری و ثناؤک
 دثارنا لا اله الا انت سبحانک و بحمدک تشریفا لعظمتک و تکریم لجات
 وجهک اجرنا من خزیبک زمن شرعبدک و اضرب علینا سرادات حفظک
 و ادخلنی فی حفظ عنایتک و جد علی للبر یا رحم الراحمین و یا اکرم
 ابو (۳۹) الاکرمین و الصلوة علی خیر خلقک محمد و آله اجمعین حکایت
 on. (۳۳) شدم و (۳۲) قرا ۲۰۶. (۲۱) on. (۲۰) on. (۱۹)

نبردازم^۱ اگر تو وزیری بابی^۲ که بنده^۳ خدای تعالی نبود^۴ جمله جاگر تو بود من روم و بخانه باز شوم^۵ سلطان گفت البته هیچ جاگر نیام که نه بنده خدای بود و مرا بر تو هیچ مزیدی^۶ نیست تو هر بندگی که دانی^۷ برین درگاه^۸ بکن آنگاه بشغل^۹ من آی چون خواجه^{۱۰} ابو منصور از پیش سلطان باز گشت و بخانه^{۱۱} آمد این^{۱۲} خبر کسی با شیخ^{۱۳} ما قدس الله روحه^{۱۴} بگفت^{۱۵} شیخ^{۱۶} گفت اسب^{۱۷} زین کینت^{۱۸} تا بنهیت^{۱۹} او شوم^{۲۰} چون شیخ از خانه^{۲۱} بخانه^{۲۲} بیرون^{۲۳} شد حسن مؤدب^{۲۴} درویش را پیش فرستاد تا خواجه بو منصور را^{۲۵} ندا داد که شیخ بو سعید بنهیت^{۲۶} نوعی آید^{۲۷} چون شیخ بدر سرای خواجه^{۲۸} رسید دربان^{۲۹} حسن مؤدب را گفت که زودتر^{۳۰} در شویت^{۳۱} که^{۳۲} تا خبر آمدن شیخ^{۳۳} بخواجه رسیده است او^{۳۴} در میان سرای ایستاده است^{۳۵} هر چند می گویند که بنشین می گوید نیکو نبود که چنان^{۳۶} بزدرگی بنهیت و سلام ما^{۳۷} بر بای باشد^{۳۸} و ما نشسته باشیم چون شیخ^{۳۹} در سرای^{۴۰} در آمد او را^{۴۱} دید در میان سرای ایستاده گفت سبب چیست که خواجه بر بایست گفت چون کسی^{۴۲} آمد و خبر آمدن شیخ آورد^{۴۳} روا ندانیم که شیخ بر بای باشد^{۴۴} و ما نشسته شیخ گفت یا خواجه ما نیز روا^{۴۵} نداریم در قیامت که تو بر بای باشی و ما نشسته^{۴۶} تا ترا نشانیم ما تشنیم^{۴۷} خواجه گفت کار^{۴۸} دوجہانی ما^{۴۹} بر آمد چون شیخ بنشت او^{۵۰} تهنیها

مزید (۵) تعالی (۶) رقم (۷) و (۸) ۲۰۶ (۹) و ترا وزیری باید (۱) ۵۸ (۱۰) با سر شغل (۱۱) حق (۱۲) ۲۰۶ (۱۳) بر (۱۴) بتوانی کرد (۱۵) دران وقت (۱۶) ۲۰۶ (۱۷) و (۱۸) ۲۰۶ (۱۹) ۵۸ (۲۰) ۲۰۶ (۲۱) باز خانه (۲۲) در تابور بود چون این کلمات که خواجه بو منصور گفتند بود بشیخ^{۲۳} خبر دهد (۲۴) بیرون (۲۵) وی روی (۲۶) کنیز (۲۷) ستور (۲۸) خواجه (۲۹) زود در شو (۳۰) خواجه (۳۱) منصور (۳۲) ۲۰۶ (۳۳) کس (۳۴) ویرا (۳۵) ۵۸ (۳۶) می آید (۳۷) ۵۸ (۳۸) و (۳۹) ۲۰۶ (۴۰) ازان ما (۴۱) ۵۸ (۴۲) K. n. ۳۴۹^b (۴۳) بود (۴۴) داد بامفن شیخ (۴۵) ۵۸ (۴۶) و او را (۴۷) ۵۸

آموزخت و گفت در راه این دعا را می‌گوی و ازین^۱ غافل مباش یا حآن
یا حآن یا دیان یا برهان یا سبحان یا رحمن یا مستعان یا عزیز الشان یا دائم
السلطان یا صغیر الخیر و الاحسان نعوذ بک من الحرمان^۲ و الخذلان^۳
● الحکایة ● ابن دعا از شیخ^۴ ما ابو سعید قدس الله روحه^۵
بروایت درست^۶ گفته است^۷ که در اوراد با صدآذ خوانده است بسم الله الرحمن
الرحیم بسم الله ما شاء الله لا یأتی بالخیر^۸ الا الله بسم الله ما شاء الله و ما
بنا من نعمة فمن الله ما شاء الله^۹ ولا حول ولا قوة الا بالله بسم الله لا
یضر مع اسد شیء فی الارض ولا فی السماء و هو السبع العظیم بسم الله الشافی
بسم الله الکافی بسم الله المعافی بسم الله ذی الشان الشدید^{۱۰} السلطان العظیم
البرهان ما شاء الله کان اعوذ بالله من الشیطان^{۱۱} و نزل من القرآن ما هو
شفاء و رحمة للؤمنین فحصنا^{۱۲} بالمحی^{۱۳} الذی لا^{۱۴} یوت و رمینا من^{۱۵} ارادنا
بیته^{۱۶} بلا آله^{۱۷} الا انت و تمسکنا جمیعا بالعروة الوثقی لا انقصام
لها و الله سبیع علیم

● الحکایة^{۱۸} ● ابن دعا^{۱۹} هم بروایتی از شیخ ما قدس الله روحه^{۲۰}
درست گفته است^{۲۱} که هر روز بعد از^{۲۲} نماز با صدآذ می^{۲۳} خوانده است الحمد
لله رب العالمین^{۲۴} حمدا کثیرا طیبا فیه^{۲۵} مبارکا علیه^{۲۶} کما یحب^{۲۷} ربنا و
یرضی و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الحمد لله حمدا لا انقضاء^{۲۸}
لعدده و لا انتهاء لمدده و الحمد لله الذی حللنا لیوم عاقبتہ و اقالنا بعمل
عاقبتہ^{۲۹} و الحمد لله حمدا بعدد احسانه و فضله علینا و علی جمیع خلقه

اخری و ۲۰۶) ۱) الحرمان ۲) K; II ۳) OM. ۴) K x. 849b. ۵) می خوان
الذی ۲۰۶) ۶) OM. ۷) الخیر ۸) K; II ۹) آمده است ۱۰) OM. ۱۱) OM. ۱۲) II x. 109a.
القیوم ۲۰۶) ۱۳) فحصنا ۱۴) K; II ۱۵) الرجم ۱۶) II ۲۰۶) ۱۷) سید II ۱۸) K; II
OM. ۱۹) دعا و ۲۰) الله ۲۱) اراد و لا نأسوا ۲۲) K; II ۲۳) OM. ۲۴) OM. ۲۵) OM.
۲۶) OM. ۲۷) OM. ۲۸) OM. ۲۹) OM. ۳۰) OM. ۳۱) OM. ۳۲) OM. ۳۳) OM. ۳۴) OM.
لیوم عاقبتہ. K. فیه II ۳۵) OM. ۳۶) انقصام ۳۷) OM.

و بخویشتن و بمخلوقان^۱ باز مگذاراد و^۲ تیج رضای او درانست^۳ بآرزائی داراد
 و هر چه عاقبت آن بشیانیست بفضل خویش ازان نگاه داراد^۴ بسته و رحمته
 نامه امیر جلیل ملک مظفر که^۵ ایزدش بر^۶ خبرها موفق داراد رسیده بود
 بر دست خواجه حمیده سده الله خوانده آمده بود^۷ و مراد شناخته شده
 بود و عذرها که ظاهر بود لورا باز نموده آمده بود^۸ و از تمام بدانسته
 بود^۹ و خود همه باز کوید و بشرح باز^{۱۰} نماید و اومید^{۱۱} هم^{۱۲} داریم که
 بذیرفته شود^{۱۳} و خداوند عز اسمه بفضل خویش عذرهای امیر جلیل ملک
 مظفر^{۱۴} هم بذیرفته کرداناد^{۱۵} و بلاهای هر^{۱۶} دوجاهانی از دور کرداناد^{۱۷} و هر چه
 صلاح و نجات او^{۱۸} درانست^{۱۹} بتوفیقش بران بیوسته کرداناد^{۲۰} بسته و فضله
 انه قریب مجیب و الحمد لله وحده لا شریک له و الصلوة علی محمد و آله^{۲۱}
 ● الحکایه^{۲۲} ● دران وقت که شیخ^{۲۳} ما ابو سعید قدس الله
 روحه^{۲۴} بنشاور^{۲۵} بود درویشی^{۲۶} بنزدیک شیخ^{۲۷} آمد و گفت عزم^{۲۸} میکنم
 دارم شیخ دوات^{۲۹} و کاغذ خواست و گفت ساعی توقف باید کرد تا چیزی
 بابو^{۳۰} ظاهر نویسم^{۳۱} پس بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم سلام الله اللطیف
 الخیر علی الکیه و الصغیر و هو علی جمهم اذا یثا^{۳۲} قدیر و اللام^{۳۳}
 کاغذ بدست درویش^{۳۴} داد تا برفت و ببرد

● الحکایه^{۳۵} ● شیخ مارا^{۳۶} درویشی^{۳۷} گفت که ای^{۳۸} شیخ بنرو
 الرود می روم^{۳۹} خدمتی هست شیخ ما^{۴۰} گفت تا^{۴۱} بقاضی حسین چیزی

نگه بداراد ۱) K. n. 359a. آنچه از دنیا او درانست ۲) بمخلوقات ۳)

و او آن تمام ندانسته ۴) op. II n. 107b. ۵) آمد ۶) در ۷) op. ۸)

همه بذیرفته کناد ۹) op. ۱۰) همی ۱۱) امید ۱۲) op. ۱۳)

توفیقش بدان بسته کناد ۱۴) هر دو سرای ۱۵) op. ۱۶)

و درانست ۱۷) و درانست ۱۸) K. n. 359b. اندیشه ۱۹) در ۲۰)

در نشاور ۲۱) op. ۲۲) حوئی یبو ۲۳) دیگر ۲۴) درویش ۲۵)

دیگر ۲۶) عزم سرو الرود دارم ۲۷) op. ۲۸) دیگر ۲۹) op. ۳۰)

دیگر ۳۱) op. ۳۲) دیگر ۳۳) op. ۳۴)

نویسم^۱ بنوشت^۲ بسم الله الرحمن الرحيم^۳
 الاخطا^۴ فعلم^۵ ما بقلبي * و تلحظني فاعلم ما تريد^۶ و النلم^۷
 بالحكاية^۸ * یکی از بزرگان^۹ نویسد^{۱۰} شیخ ما بدرخواستی^{۱۱}
 خطیبی عزیز را^{۱۲} بسم الله الرحمن الرحيم سلام الله تعالى على الشيخ العالم
 و رحمة^{۱۳} و برکاته و هذا الخطيب^{۱۴} الافضل ادام الله فضله من اهل
 بيت العلم و الفضل و قد قصد ساحته و طلب مجاورته متفينا بركته^{۱۵} و نرجو^{۱۶}
 ان ينزلنا منازل^{۱۷} اماله باظهار شفقت^{۱۸} عليه * و اماله بكرمه^{۱۹} و افضاله
 و السلام^{۲۰}

الحكاية^{۲۱} * خطيب^{۲۲} از جاه بشیخ ما^{۲۳} چیزی نبسته بود شیخ ما^{۲۴}
 جواب نشت^{۲۵} بسم الله الرحمن الرحيم وصل^{۲۶} ادام الله فضله^{۲۷} كتاب
 الخطيب الافضل الاديب^{۲۸} وقفه الله^{۲۹} على جميع ما بقربة اليه دينا^{۳۰} و دنيا و آخرة
 و اولی^{۳۱} و على جميع ما بضره^{۳۲} من صحة الاعتقاد و محض الوداد كشف^{۳۳}
 و لا غرو ان يكون هكذا^{۳۴} اذا القلوب مشاهدة^{۳۵} و الضمائر بنور الحق
 متلاحظة و الله يبعثه^{۳۶} و عن^{۳۷} السوء بقية^{۳۸} و اما حديث النبوثة نور الله
 مرقدها^{۳۹} و بشر^{۴۰} بلغابه صدرها فانشد على فراقها فصيرة^{۴۱} من طوبئة^{۴۲}
 و لو كان النساء كن^{۴۳} فقدنا * لفضلت^{۴۴} النساء على الرجال * و السلام^{۴۵}
 بالحكاية^{۴۶} * خواجده امام محمد بن^{۴۷} عبد الله بن^{۴۸} يوسف
 الجونی در شابوز بر حسن^{۴۹} رسیده بود شیخ ما^{۵۰} نامه نوشت از مهینه بزرگان^{۵۱}

۱) on. ۲) بنوشت ۳) بسم الله الرحمن الرحيم ۴) فعلم ۵) Pyxx. ۶) برید ۷) on. ۸) بنوشت ۹) حرفی نویسم ۱۰) on. ۱۱) برخواستی ۱۲) عزیز را ۱۳) رحمة الله ۱۴) خطیب ۱۵) بدرخواستی ۱۶) on. ۱۷) من كرمه ۱۸) K. a. 863^a, II. a. 106^a. ۱۹) و نعم ۲۰) منزلة ۲۱) و ۲۲) K. a. 206^b. ۲۳) من الله فضل ۲۴) نوشت ۲۵) و ۲۶) on. ۲۷) خطیبی ۲۸) K. a. ۲۹) كشت ۳۰) K. ۳۱) بضره ۳۲) اوقی ۳۳) دنيا ۳۴) K. ۳۵) B. II. on. ۳۶) بصيرة ۳۷) K. ۳۸) سير ۳۹) قبرها ۴۰) الاسواقحة ۴۱) K. ۴۲) بقية ۴۳) مشاهده ۴۴) بومحمد ۴۵) و ۴۶) K. ۴۷) K. ۴۸) كفضلت ۴۹) on. ۵۰) K. ۵۱) شعر ۵۲) K. ۵۳) K. a. 863^b. ۵۴) K. ۵۵) خدای تعالی ۵۶) K. ۵۷) حروفی ۵۸) on. ۵۹)

در^۱ خیال من نیامد در یقین هم نبود
 بی نشانی که صواب آید ازو دادن نشان
 چند گاهی عاشقی ورزیدم و بنداشتم
 خوبشتر شهره بکرده کوچین و من جان
 در حقیقت جو^۲ بدیدم^۳ زو^۴ خیالی هم نبود^۵
 عاشق و معشوق من بودم بین^۶ این داستان
 صفت^۷

هر آن دلی که ترا سیدی بران نظرست
 خطر گرفت اگر چه حقیر و بی خطرست
 اگر چه خود که یکی شاخکی کناه بود
 که تو بدو نکری زاد سرو غانفرست
 هر آن دلی را همت بود نهفت زمین
 که تو بدو نکری همتش ز عرش برست^۸
 بیت

در راه یگانگی نه کفرست و نه دین * يك کام ز خود برون نه و راه بین^۹
 ای جان و جهان نوره اسلام گرین * با^{۱۰} مار سیه^{۱۱} نشین و با خود منشین
 شیخ ما روزی بدرختی که بر در مشهد مقدس است در نکریست برك
 زرد کتبه بود شیخ صفت

ترا روی زرد و مرا روی زرد * تو از مهر و ماه و من از مهر ماه^{۱۲}
 وقتی قوال در^{۱۳} پیش شیخ ما^{۱۴} این بیت می خواند^{۱۵}
 سر^{۱۶} کتبه نگاری را که دیدار بری دارد
 نبوت را همی سازد نه کار سرسری دارد

۱) OR. ۲) به بین ۳) خالی نبودم B; II ۴) که H ۵) ۱۱۸۰۶ ۶) چون ۷) K x. 804b. ۸) معن ۹) بیت ۱۰) ۸۰۶ ۱۱) OR. ۱۲) OR. ۱۳) OR. ۱۴) یارسه ۱۵) به بین ۱۶)

می رسیده است و^۱ اندران فراغتها می بوده است^۲ و از بس دیدار می بود
 و هست نرجو^۳ که زود بوفت روند سالم و قیامت ما بخود و بفرزندان^۴
 و دوستان^۵ هر که آید^۶ نخرود و بزرگ برساند^۷ انشاء الله تعالی و الحسن
 الودب تخصمه ادام الله عزه بالسلام الجزیل و الحمد لله و سلام علی رسوله
 محمد و آله و حسبنا الله و نعم العین

﴿ آیات براكنده ﴾

که بر زبان شیخ ما قدس الله روحه رفته است و ابتدا

بدین بیت کرده شد که شیخ ما گفته است

جانا بزمین خاوران خاری نیست * کش با من و روزگار من کاری نیست
 با لطف و نوازش جمال تو سرا * در دادن ضد هزار جان کاری نیست

شیخ صفت^۸

صاحب خبران دارم آنجا که توهنی * یا جمله مرا هستی یا^۹ عهد شکنی

شیخ صفت^{۱۰}

مارا بجز این جهان جهانی دگرست * جز دوزخ و فردوس مکانی دگرست

قلاشی و عاشقیش^{۱۱} سرمایه ملست * قرایی و زاهدی جهانی دگرست^{۱۲}

شیخ ما گفته است

ما و همین دوغیا و ترف و ترینه * بنهت امروز یا ز بانمی دینه

عز ولایت بذل عزل نیرزد * سحر چه ترا نور حاج تا بدینه

صفت^{۱۳}

بس که جسم تا بیایم من از آن دلبر نشان

تا کان اندر یقین کم شد^{۱۴} یقین اندر کان

برسانان ۷) آند ۸) on. ۹) فرزندان ۱۰) on. می بومست ۱۱) on. ۱۲)

بیت ۱۳) تو ۱۴) تا ۱۵) on. ۱۶) بیت ۱۷) See on. только слова ۱۸) عاشقیست ۱۹) II A. 1004.

۲۰) on. ۲۱) K; II on.

و کوجه خامش مردم که شعر باید گفت * زبان من بروی صخره آفرین ترا^۱

بیت

تا روی ترا بدیدم ای شمع طراز * نمی کار کنم نه روزه دارم نه نماز
چون با تو بوم مجاز من جمله نماز * چون بی تو بوم نماز من جمله مجاز

شعر

تفتح بالكفاح تعش رضاء * ولا تبخ الفضول مع الكفاح
ففي خبز القفار بغير آدم * وفي ماء القراح غنى وكاف
و كل تزین بالمره زین * و ازینہ التجميل بالعفاف

بیت

واحبت اولاد اليهود بالمرهم * لا جلك حتى كدت أن أتهدوا
اصلی فأزوی فبلى متعبدا * لقبلتكم فانهذ صلاتی لشهدا
ولا تو لأهدی فی صلاتی بحجمكم * بنوریت موسی ثم فرقان احدا
و لولا مقال الكاشحين وبغضهم * تعبت يوم السبت فین تعبدا
وكان دخول النار فی الحب هینا * اذا كان من نهاره فی الحب سعیدا^۲

۱۰ امام اساعیل ساوی گفت که من رقعہ نوشتم بشیخ بوسعید^۳ و جنین نوشتم
۱۵ که کسی ترا غیبت کردست اورا بمل کن شیخ گفت کردم و بخط مبارک
خود بر پشت رقعہ نوشت

بیت

تفتح غيم الجهد عن فم الحب * واشرق نور الصبح في ظلمة الغيب
و جاء نعيم الاعتذار صحيفا * فصادفه حمن القبول من القلب

بیت

۲۰ از يك سوشیر و از دگر سوشیر * مسکین دل من میان شیر و شمشیر

بیت

کار همه راست شد جانک باید * حال شادیت شاد باشی شاید

۱) 08. ۲) نه ۳) Рук. почти без точки. ۴) II г. 1108. ۵) Рук. 08.

شیخ ما این دو بیت را بخط مبارک خود نوشته بود **بیت**

و ان حکانت الایام فرغم بیتنا * فانا لقرب القلب مجتعمان
تصورت فی قلبی لفرط صیابتی * فتشکل لی نصب بکل مکان
بیت

۵ ای دوست ترا بچملکی کنتم من * حقا که درین سخن نه زرقعت و نه فن
کر تو ز وجود خود برو جنتی باک * شاید شما بجای تو هشتم من

بیت

جندانک بکوی سلمه نارسا و ربود^۱ * جندانک درخت میوه دارست مرود
جندانک ستاره است برین جرح کبود * از ما بیر دوست سلامت و درود
بیت

بیت

۱ بر رسته دگر باشد و بر بسته دگر *

بیت

تنک دلی نی و دل تنک نی * تنک دلانرا بر ما رنگ نی

بیت

۱۵ دریم آید خواندن کزاف وار دو نام * بزرگوار دو نام از کزاف خواندن خام
یکی ز خوبانرا بکسره تنکو خوانند * دگر که عاشق کویند عاشقانرا عام
دریم آید چون مر ترا تنکو خوانند * دریم آید جو بر رهیت عاشق نام
وقتی بیش شیخ ما می خوانده اند **بیت**

۲ فاسخن و خوی خوش و صفرا کم * تا عهد میان ما بماند محکم
فاسخن و خوی خوش و صفرا هیچ * تا عهد میان ما بماند بی هیچ^۲

بیت

رنج مردم ز بیشی و بیشیت * راحت و آینی ز درویشیت
برگزین زین جهان نکه و سنی^۳ * کز با دانش و خرد خویشیت
این ابیات برآکنده در میان سخن بر لفظ مبارک او می رفته است^۴

۱) Рук. без точки. ۲) Рук. он. ۳) Рук. он. ۴) Рук. он. ۵) он. ۶) он.

انده و آندیشه را دراز چه داری * دولت تو خود همان کند که بیاید
 رای وزیران ترا بکار نیاید * هر چه صوابست بخت خود فرماید
 جرخ نیارد بدیل تو ز خلاق * و آنک ترا زاد نیز چون تو نژاید
 ایزد هرگز دری نبندد بر تو * تا صد دیگر بهتری نخواستاید

بیت

آنجا که نیایی نه بدیدی کویی * آنجا که بیایی از زمین بر روی
 عاشق کنی و مراد عاشق جوئی * اینت خوشی و ظریفی و نیکویی

بیت

ای ساقی یش آرز سرمایه شادی * زان می که می تابد چون تاج نبادی
 زان باده که بابوی کل و کونه لعلت * قفل در گروست و کلید در شادی

بیت

خوش آید او را چون من بناخوشی باشم * مرا که خوشی او برد ناخوشی شاید
 مرا جو کریمان بیند ببندد از شادی * مرا جو کاسته بیند کرشه بفرزاید

بیت

هر کسی^۱ محراب کردست آفتاب و سنک و حجب
 من کنون محراب کردم آن ننگارین روی را

بیت^۲

در شب تاریک برداری نقاب از روی خویش * مرد نایبنا بیند باز باید راه را
 طاقت بنجاه روزم نیست تا بیم ترا * شاه ما بر من ازین بنجاه بفرکن آه را
 بیج و بنجام نباید هم کنون خواهم ترا * اعجمی ام می ندانم من من و بنگاه را

بیت^۳

جایی که تو باشی اثر غم نبود * آنجا که نباشی دل خرم نبود
 آنرا که ز فرقت تو بکدم نبود * شادش زمین و آسمان کم نبود^۴

۱) Pyk. که ۲) Pyk. on. ۳) ? Pyk. on. ۴) Pyk. on. ۵) II 4. 110b.

● الحکایة ● جدم شیخ الاسلام* خواجه بو سعید شیخ گفت که شیخ ما قدس الله روحه^۱ در آخر عهد^۲ یکسال هر روزی^۳ که مجلس داشتی^۴ در میان مجلس^۵ گفتی ای مسلمانان! فقط^۶ خدای^۷ می آید و در آخر مجلس که مجلس وداع می گفت و بعد از آن نیز مجلس نکفت^۸ روی بجمع کرد و گفت اگر شمارا فردا سوال کنند که شما کیت^۹ چه خواهی^{۱۰} گفت گفتند تا چه شیخ فرماید شیخ^{۱۱} گفت مکویبت^{۱۲} که ما مؤمنانیم مکویبت^{۱۳} ما صوفیانیم مکویبت^{۱۴} ما مسلمانانیم که هر چه کویبت^{۱۵} حجت این^{۱۶} از شما بخواهند و شما عاجز شوی^{۱۷} کویبت^{۱۸} ما کترانیم^{۱۹} مهران ما در بیش اند ما را بنزدیک مهران بریت^{۲۰} که جواب کتر بر مهنر بود جهد کیت^{۲۱} تا مهران خود را در بایت^{۲۲} که اگر شمارا^{۲۳} بشما باز گذارند با فضایح^{۲۴} که^{۲۵} از شما آشکارا شود

● الحکایة ● بکروز خواجه^{۲۶} بو منصور ورقانی^{۲۷} که وزیر سلطان طغرل بود^{۲۸} پیش شیخ^{۲۹} ما آمد و گفت یا شیخ مرا وصیتی کن شیخ ما^{۳۰} گفت اول مقامات الصباد^{۳۱} مزاعات قدر الله و آخر مقامات العبد^{۳۲} مراعات حق المؤمنین کار تو امروز ادا^{۳۳} حقوق خلقت^{۳۴} بیوسته جشم برین^{۳۵} خبر می دار که^{۳۶} فردا دستگیر تو باشد که رسول^{۳۷} صلی الله علیه گفت^{۳۸} لا یدخل الجنة احدکم حتی یرحم العامة^{۳۹} کما یرحم احدکم^{۴۰} خاصته^{۴۱} این خلق جمله^{۴۲} انبأ^{۴۳} دولت تووند^{۴۴} در جمله^{۴۵} بنظر فرزندى نکر بمحطام دنیا و زحمت^{۴۶}

سخن (۱) گفتی (۲) روز (۳) شیخ مدت (۴) ON (۵) ابو (۶) روز آخر که مجلس (۷) تعالی (۸) مردان (۹) K a. 969b. (۱۰) و مکویبت که (۱۱) مکویبت (۱۲) ON. (۱۳) خواهی (۱۴) که آید (۱۵) وداع بود (۱۶) مکویبت که (۱۷) شوی (۱۸) آن (۱۹) کویبت (۲۰) و مکویبت که (۲۱) در بایب (۲۲) کویبت (۲۳) خود بریت (۲۴) و (۲۵) ON. (۲۶) K; II ON. (۲۷) ON. (۲۸) و قبایح (۲۹) شا (۳۰) علیه (۳۱) چیزی داری (۳۲) خلقی است (۳۳) K a. 806b. K القوة K الصود H (۳۴) رحمت (۳۵) جمله (۳۶) انبأ (۳۷) جهان (۳۸) الحاجبه (۳۹) الصلوة والحلم فرمود

باب سیوم

در انتها، حالت شیخ و آن سه فصلت

فصل اول در وصیتها، او در حالت وفات فصل دوم در حالت وفات او و کیفیت آن فصل سیوم در کرامات او که بعضی در حال حیوت بر زبان مبارک او رفته است و بعد از وفات^{۱۰} وی ظاهر^{۱۱} گشته است^{۱۲} و بعضی آنکه او نشان باز داده است^{۱۳} و بر وجه کرامات^{۱۴} بعد از وفات او دیده اند

فصل اول

در وصیتها وی در وقت وفات و نزدیک آن^{۱۵}

للمصحابة^{۱۶} در آخر عهد که شیخ^{۱۷} ما ابو سعید را قدس الله روحه^{۱۸} وفات نزدیک رسیده بود گفت ما را بیاگاهانیدند که این مردمان که این جا می آیند^{۱۹} ما را نبینند^{۲۰} این حدیث از زمین بر جوشد^{۲۱} اگر ما باشیم و اگر نباشیم این حدیث خواهد بود تا قیامت

للمصحابة^{۲۲} شیخ ما ابو سعید قدس الله روحه در آخر عهد گفت جایگاهها^{۲۳} ما^{۲۴} بدید آید و مرفح داران بسیار کردند ولیکن ستر این مردمان باشد تا خلق فرا نکرند همرا یکی بستند و یکی دارند^{۲۵} و این جماعت خود بوئیده باشند تا خلق را با ایشان هیچ شغل نباشد

در کراماتی که از او ۱) ۲۰۶ ۲) وسط K ، ابتداء II ۳) دوم II ۴) E ۵) حالت ۶) کراماتی ۷) وی ۸) ۹) ۱۰) ظاهر شده است ۱۱) ۱۲) کرامت ۱۳) نداده بود ۱۴) گشته ۱۵) E. ۴ ۱۶) ۱۱۱^a II ۱۷) وی ۱۸) می بینند II ۱۹) و ۲۰) اند II ۲۱) ۲۲) شیخ را ۲۳) وصیت II ۲۴) E ۲۵) بر جوشید ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) دانند ۳۲) ۳۳) ۳۴) ۳۵)

اگر کسی طاعت ثقلین^۱ نیارد در مقابل^۲ آن بگذرد که راحتی بکسی رساند و رسول صلی الله علیه^۳ در وصیت اصحاب را گفته است^۴ تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ مَا شَارَا هَبِينِ مِی کَوِیْمِ کَمَا رَآهَ خُدَایَ کِیْرِیْتِ^۵ و همدرا بختی بخت^۶ از خدای بخلق نکریت^۷ که من نظر الی الخلق بعین الخلق طالبت خصوصته معهم^۸ و من نظر الی الخلق^۹ بعین الخلق استراح منهم

● الحکایة ● شیخ ابو سعید قدس الله روحه^{۱۰} در مجلس وداع روی بخواجه حمویه کرد^{۱۱} که رئیس میهنه بود و مرید شیخ ما بود^{۱۲} و گفت یا خواجه ترا حمویه^{۱۳} برای آن می خوانند که^{۱۴} خلق را در حمایت داری کوش با خلق خدای تعالی دار و کوش با شغل ما دار که روز آدینه ما را اینجا خواهند آورد و روز بازار ما خواهد بود و در آن روز زحمتها خواهد بود هم از جماعتی^{۱۵} که بیستند و هم از جماعتی^{۱۶} که نیستند^{۱۷} تو ایمان خود را^{۱۸} نگاه دار و جهد کن تا یکبار ما را ازین^{۱۹} سرای بشاک^{۲۰} رسانی که عقبت عظیم در پیش است^{۲۱} خواجه بشار گفت ای شیخ جماعتی که نیستند^{۲۲} کدامند شیخ^{۲۳} گفت یا احمد بدانک سه کس^{۲۴} از خلفاء رسول علیه السلام که^{۲۵} برجیان خلیفه کرده بودند دیدیم عمر و یحیی و عقب و عقب را^{۲۶} با ما صحبت بود بر سر خاک ما^{۲۷} پیش از فوت ما^{۲۸} مجاور^{۲۹} باشد تا وقت وفات او^{۳۰} جز روز عرفه و عید اضحی غایب نبود^{۳۱} و جمیع^{۳۲} بسیار از جیان بسخن ما آسایشها داشته اند چه بشابور^{۳۳} و چه بانجا^{۳۴} و انس

فرموده است (۱) علیه الصلوة والسلام (۲) بیارذ مقابله (۳) K; II ON. (۴) آن (۵) بییند (۶) نکریذ (۷) K ON. منهم II (۸) خوانند تا (۹) از (۱۰) K a. 368a. آن جماعت (۱۱) عمر و عقب و یحیی و عقب را (۱۲) بانجا (۱۳) بیستند (۱۴) در آن (۱۵) جمیع (۱۶) در اینجا (۱۷) عمر و عقب و یحیی و عقب را (۱۸) بانجا (۱۹) بیستند (۲۰) در آن (۲۱) جمیع (۲۲) در اینجا (۲۳) عمر و عقب و یحیی و عقب را (۲۴) بانجا (۲۵) بیستند (۲۶) در آن (۲۷) جمیع (۲۸) در اینجا (۲۹) عمر و عقب و یحیی و عقب را (۳۰) بانجا (۳۱) بیستند (۳۲) در آن (۳۳) جمیع (۳۴) در اینجا

خلق فریفته مشو که خلائق^۱ بنده حاجات خویشند^۲ اگر بحاجات ایشان وفا نمایی قبولت کنند اگرچه بسیار عیب داری^۳ و اگر حاجات ایشان ننگزاری بتو التفات نکنند اگرچه بسیار هنر داری

● **الحکایه** ● شیخ ما^۴ در آخر عهد در^۵ وصیت روی بجمع کرد و گفت بخدمت درویشان مشغول باید بود و خدمت ایشانرا^۶ میان در باید بست کودکانرا بازی نباید کرد^۷ و جوانانرا بوالحجی^۸ نباید کرد پیرانرا فرایی^۹ نباید کرد علم دو جهان درین کلیات گفته شد^{۱۰} انا لله و انا الیه راجعون. فقط خدای^{۱۱} آمد فقط خدای^{۱۲} بیش^{۱۳} فقط فان و آب بودست^{۱۴} اکنون فقط^{۱۵} خدای^{۱۶} آمد در ما نکریت^{۱۷} که این سخن بر ما ختم شد و دست بروی فرود آورد و ختم کرد^{۱۸}

● **الحکایه** ● شیخ ما گفت در مجلس وداع که^{۱۹} ما در کودکی بیش^{۲۰} محمد عتاری^{۲۱} بودیم و قرآن می آموختیم چون تمام پیاموختیم^{۲۲} گفتند بادیب باید رفت استادرا^{۲۳} گفتیم مارا بجل کن او^{۲۴} گفت تو^{۲۵} مارا بجل کن و این لفظ از ما یاد دار آن^{۲۶} ترد هتک الی الله طرفه عین خیر لك ما طلعت علیه الشمس یعنی که^{۲۷} یکساعت هت باحق داری بهتر از کل دنیا و ما شمارا هم برین^{۲۸} وصیت می کنیم که^{۲۹} از حق^{۳۰} غایب باشی^{۳۱} بس حسن مودب را گفت که^{۳۲} یا حسن بر بای^{۳۳} خیز حسن بر بای^{۳۴} خامست شیخ گفت بدانیت^{۳۵} که ما شمارا^{۳۶} بخود دعوت نکردیم^{۳۷} شمارا^{۳۸} نپسندیم شما دعوت کردیم هستی او بسمت شمارا برای^{۳۹} نیستی آفریدست

۱) جوان را بلجی ۲) او. ۳) او. ۴) او. ۵) او. ۶) او. ۷) او. ۸) او. ۹) او. ۱۰) او. ۱۱) او. ۱۲) او. ۱۳) او. ۱۴) او. ۱۵) او. ۱۶) او. ۱۷) او. ۱۸) او. ۱۹) او. ۲۰) او. ۲۱) او. ۲۲) او. ۲۳) او. ۲۴) او. ۲۵) او. ۲۶) او. ۲۷) او. ۲۸) او. ۲۹) او. ۳۰) او. ۳۱) او. ۳۲) او. ۳۳) او. ۳۴) او. ۳۵) او. ۳۶) او. ۳۷) او. ۳۸) او. ۳۹) او. ۴۰) او. ۴۱) او. ۴۲) او. ۴۳) او. ۴۴) او. ۴۵) او. ۴۶) او. ۴۷) او. ۴۸) او. ۴۹) او. ۵۰) او. ۵۱) او. ۵۲) او. ۵۳) او. ۵۴) او. ۵۵) او. ۵۶) او. ۵۷) او. ۵۸) او. ۵۹) او. ۶۰) او. ۶۱) او. ۶۲) او. ۶۳) او. ۶۴) او. ۶۵) او. ۶۶) او. ۶۷) او. ۶۸) او. ۶۹) او. ۷۰) او. ۷۱) او. ۷۲) او. ۷۳) او. ۷۴) او. ۷۵) او. ۷۶) او. ۷۷) او. ۷۸) او. ۷۹) او. ۸۰) او. ۸۱) او. ۸۲) او. ۸۳) او. ۸۴) او. ۸۵) او. ۸۶) او. ۸۷) او. ۸۸) او. ۸۹) او. ۹۰) او. ۹۱) او. ۹۲) او. ۹۳) او. ۹۴) او. ۹۵) او. ۹۶) او. ۹۷) او. ۹۸) او. ۹۹) او. ۱۰۰) او.

نصره الله و ظفوه و آیده و خیره و حمیه و نصره و آدبه و خیره و^۱ لا
 قوة الا بالله ابو البقا المفضل بن فضل الله ابقاه الله و فضله على كثير
 من خلقه تفضيلا^۲ و لا قوة الا بالله اولاد ابى ظاهر ابو الفتح ظاهر بن
 سعيد فتح الله له و بنته و جحيتته و لا قوة الا بالله ابو سعيد اسعد بن
 سعيد اسعده الله و آيدته و اكرمه و سدده و لا قوة الا بالله ابو العز الموفق
 بن سعيد وقفه الله و نصره و آيدته و خيره و لطفه و سدده^۳ و لا قوة
 الا بالله ابو الفرج الفضل بن احمد الظاهري^۴ فرج الله عنه و به^۵ و
 لا قوة الا بالله ابو الفتح مسعود بن ابى الفضل اسعده الله و فضله و فتح
 له و بجله^۶ و لا قوة الا بالله بس كفت ابن ده تن اند كه بس از ما
 تا از ایشان یکی می ماند^۷ اثرها^۸ و طلبها می بود چون جمله روی بتقاب^۹
 بیوشند این معنی از خلق^{۱۰} پوشیده کرد^{۱۱} آنکاه کفت فانا نحن به و له
 الحکایة^{۱۲} چون شیخ ما^{۱۳} این کلمات بکفت درین مجلس
 ساعتی سر در پیش افکند بس سر بر آورد و آب بر^{۱۴} روی عزیز شیخ
 فرو می دويد^{۱۵} و همه جمیع می گریستند بس^{۱۶} شیخ ما^{۱۷} کفت داعیه ما
 از حق سوال کرد که این معنی چند مانده است^{۱۸} جواب آمد که بوی این
 معنی صد سال دیکر^{۱۹} در میان خلق بماند بعد از آن نه بوی ماند نه اثر^{۲۰}
 و اگر جایی معنی بود^{۲۱} روی در نقاب آرد و طلبها منتطع گردد و این
 معنی را^{۲۲} ما معاينه بدیدیم^{۲۳} که چون^{۲۴} آن^{۲۵} اشارت که شیخ فرموده بود بدین

۱) Здесь, очевидно, въ обѣихъ рукописяхъ пропущено имя одного изъ сыновей
 Абу-Салиха: въ этомъ перечисленіи должно быть десять потомковъ его, а
 названо только девять. 2) оп. 3) доб. 4) لا حول و 5) ممن 6) оп.
 7) оп. 8) منه 9) оп. 10) و منه 11) оп. 12) الحکایة 13) оп.
 14) لا حول و 15) оп. 16) الحکایة 17) оп. 18) معنی مانده 19) لا حول و
 20) оп. 21) оп. 22) R. n. 559b 23) оп. 24) آمد 25) оп. 26) R. n. 559b
 27) این 28) همچون 29) معنی 30) ماند 31) оп.

ایشان با این انگاس^۱ بودست و در^۲ سماع درویشان بخدمت ایستاده
بودند تا درویشان^۳ و شا بر سر تربت ما سماع می کنند^۴ ایشان بخدمت می
آیند حق ایشان نگاه^۵ دارست ییاکی^۶ و در سرابه^۷ خود سبند سوزیت^۸ که
جناب کافران^۹ بیوی^{۱۰} سبند بکریزند و بفرمایست^{۱۱} تا نماز دیگر^{۱۲} رفت و روی
کنند و همه آایشها ییاکی بدل کنید و در وقت وفات ما اگر آوازی شنوینت^{۱۳}
و کسی^{۱۴} نه نیست بدایت که^{۱۵} ایشانند و بدایت^{۱۶} که ما برقیم^{۱۷} و چهار
چیز بشا میراث بگذاشتیم^{۱۸} رفت و روی و شست و شوی و جست و جوی
و گفت و گوی تا شا برین چهار باشیت^{۱۹} آب^{۲۰} جوی شا روان باشد
و زراعت دین شا سبز و تازه بود و تماشاکاه خلفان باشد^{۲۱} و جهد
کنیت^{۲۲} تا ازین چهار اصل^{۲۳} از شا چیزی فوت نشود که آخر عهدست
چیزی^{۲۴} نماند و آنچه^{۲۵} مانده بود^{۲۶} میر شد^{۲۷} این صکار بر ما ختم شد
و ما را هزار ماه تمام شد و درای هزار شمار نیست انا لله و انا الیه راجعون^{۲۸}
● الحکایه ● هم درین مجلس شیخ ما^{۲۹} گفت که^{۳۰} کاغذ یاریت^{۳۱}
و دیوان و قلم یاریت بابو الحسن^{۳۲} اعرج ایوردی^{۳۳} اشارت صکرد
و او صکاتب شیخ ما بود^{۳۴} گفت نبویس بسم الله الرحمن الرحیم ابو
ظاهر سعید بن فضل الله طهره الله و اسعده و فضله بفضله و منته
و عونته و نصرته^{۳۵} و لا قوة الا بالله ابو الوفا المظفر ابن فضل الله آیده
و سنده و خیره و مهده و لا قوة الا بالله ابو العلاء ناصر بن فضل الله

دارید ییاکیها (۱) on. (۲) که (۳) x. ۸۰۶ (۴) on. (۵) از (۶) ایشان ایناس (۷)
از بیوی (۸) x. ۸۵۳b. (۹) کافر (۱۰) سوزید (۱۱) هر شب (۱۲) x. ۲۰۶ (۱۳)
بدانید (۱۴) ییند (۱۵) کسی را (۱۶) شنوید (۱۷) و (۱۸) x. ۸۰۶ (۱۹) بفرمائید (۲۰)
باشید (۲۱) در (۲۲) x. ۸۰۶ (۲۳) چیز باشید (۲۴) گذاشتیم (۲۵) برقیم (۲۶)
Cyrus 8, stich 151. (۲۷) نیز رفت (۲۸) آنچه (۲۹) و هیچ (۳۰) جهان (۳۱) کنید (۳۲)
x. 859a. بابو الحیر (۳۳) آورید (۳۴) on. (۳۵) on. (۳۶) و (۳۷) x. ۸۰۶ (۳۸)
و منه (۳۹) on. (۴۰) x. 118a.

حدیث بویی نماید یعنی فقراً آنکاه خود کردد آتج کردد^۱ و این آن وقت بود که صد سال تمام شد^۲ که هم دران ماه ازین همه آثار باقی نماند^۳ و از فرزندان و مریدان او^۴ آلاقی چند معدود بر سر تربت مقدس باقی نماندند و جمله شهید شدند بر دست غزآن جندانک^۵ صفت آن^۶ نتوان کرد و جمعی باطراف^۷ جهان بغربت افتادند و همه دران غربت بجوار رحمت حق سبحانه^۸ و تعالی انتقال کردند^۹ و اکنون مدت سی سال و جهل^{۱۰} سال است تا بر سر روضه مقدسه^{۱۱} او ازین تربتها که پیش ازین باد کرده آمده است هیچیز^{۱۲} نبوده است و^{۱۳} هنوز هیچ^{۱۴} روشنایی بدید نیست^{۱۵} اومید بدو چیز می داریم^{۱۶} یکی آنک^{۱۷} بر لفظ^{۱۸} مبارک شیخ ما^{۱۹} رفته است که بعد از بانصد^{۲۰} و اند سال^{۲۱} هم از ما همچو ما نه جو ما کسی^{۲۲} بدید آید که این کار بر دست^{۲۳} او زنده کردد و دیگر آنک از بدوم نور الدین^{۲۴} منور رحمه الله علیه^{۲۵} روایتست که او^{۲۶} گفت از خواجه ابو الفتح شنیدم که شیخ ما^{۲۷} گفت^{۲۸} صد سال خادم ما باشم و صد سال فرزندان ما^{۲۹} و این هزار سال بدارد^{۳۰} و از خواجه عبد الکریم که خادم خاص^{۳۱} شیخ ما^{۳۲} بود روایت کردند که او گفت که شیخ ما^{۳۳} گفت که^{۳۴} تا دامن قیامت بدارد امید ما بدین هر دو^{۳۵} اشارت و بشارت است که تا^{۳۶} بآخر عمر این سعادت^{۳۷} در بایم^{۳۸} که روزی چند^{۳۹} بر سر تربت مقدس بیساییم و وفات ما دران حضرت^{۴۰} باشد و خاک ما^{۴۱} در جوار خدمت ابا و اجداد

جندانک (۶) او نماند باقی (۵) on. (۴) نماید (۳) شود (۲) on. (۱)
 تربت (۲۸) و چهار (۲۱) رسیدند (۱۰) on. (۹) از اطراف (۸) ایشان (۷)
 می داریم (۱۷) و (۲۰) on. (۱۵) هیچ چیز (۱۳) 8612. K. 2. (۱۴) هیچ چیز (۱۳)
 بدست (۲۸) از نیم ما همچو ما (۳۱) ما بصد (۲۰) on. (۱۸) بلفظ (۱۹)
 on. (۲۹) که (۲۶) 1146. K. on. II. 2. (۲۷) ؟ K. on. II. 2. (۲۵) خود (۲۴)
 باین (۳۴) ما (۳۳) on. (۳۲) خادمی ما (۳۱) on. (۳۰) on. (۲۹)
 on. (۳۸) و چند روز (۳۶) بوسیم و (۳۵) on. (۳۴)

صد سال تمام شد آغاز خترت و تشویش هم دران ماه بدید آمد تا رسید
 بجایی که مدتها آن بود که کس بزبارت مشهد مقدس در مینه نتوانست^۱
 شد و فرسگی در پیش کوه بموضعی که آنرا سرکله گویند زیارت می کردند
 و می رفتند چنانک این معنی روزی در مجلس بر لفظ مبارک او رفته بود
 که روزکاری بدید آید که بزبارت ما بیهند^۲ در نتوانند^۳ آمد بسرکله بوشیده
 مارا زیارت می کنند و می روند و در مدت این صد سال که شیخ فرموده
 بود که خادم ما^۴ باشیم هرگز^۵ يك وقت نماز فوت نشد^۶ بیج نماز بجماعت
 و بامداد و شبانگاه سفره نهادیم^۷ و هر روز بامداد بر سر تربت مقدس
 او ختم بود^۸ و هر شب تا بوقت خواب و سحرگاه تا بروز شمع و ترتیب
 مقریان بامداد و شبانگاه و جمع صوفیان زیارت از صد کس از فرزندان^۹
 و مریدان او بر سر تربت مقدس او مقیم فرو نماند و هیچ فتور و خلل
 بدان راه نیافت بل که^{۱۰} هر روز بنو فتوحی^{۱۱} و نعتی روی می نمود و از
 اطراف جهان بزرگان هر سال بدان حضرت بزرگوار می آمدند و بیوسته
 سماعها و خرقه بازیها می رفت^{۱۲} و هر کرا در جهان در طریقت اشکالی
 بودی از آن حضرت^{۱۳} و از^{۱۴} فرزندان او حمل شدی و آن^{۱۵} حرمت
 و^{۱۶} نعت و رفاہیت که درین صد سال فرزندان او را بود^{۱۷} و مردمان مینه را^{۱۸}
 بیع ایشان بود^{۱۹} در هیچ موضع کس نشان نمی داد^{۲۰} و چنان شده^{۲۱} بود که
 بر لفظ مبارک شیخ رفته بود که روزکاری بیابد که آنچه^{۲۲} بدرسنک است
 بستیر گردد و آنچه^{۲۳} بستیر باشد^{۲۴} بسن گردد و آنچه^{۲۵} بسن باشد بخروار گردد
 و آنچه^{۲۶} بخروار باشد بانبار گردد یعنی خواجگی ما چنان شود^{۲۷} که ازین

۱) ON. ۲) در مینه ۳) کس ۴) ON. ۵) نتوانند ۶) ON.
 ۷) K. a. 960^a. ۸) ON. ۹) ON. ۱۰) قرآن ۱۱) شیخ ۱۲) ON. ۱۳) بلک ۱۴) ON.
 ۱۵) H. a. 111^a. از ۱۶) ON. ۱۷) حضرت او ۱۸) ON. ۱۹) و راحتی
 ۲۰) K. z. 980^b. ۲۱) ON. ۲۲) از مینه ۲۳) ON. ۲۴) بستیر وی ۲۵)
 گردد ۲۶) آنچه ۲۷) آنچه ۲۸) بوز ۲۹) آنچه ۳۰) آنچه ۳۱) ON.

حدیث بویی نماند یعنی فورا آنگاه خود کرد آج کرد و این آن وقت
 بود که صد سال تمام شد که هم دران ماه ازین همه آثار باقی نماند
 و از فرزندان و مریدان او^۱ الا تنی چند محدود بر سر تربیت مقدس
 باقی نماندند و جمله^۲ شهید شدند بر دست غزبان جهانک^۳ صفت آن
 توان کرد و جمعی باطراف^۴ جهان بغربت افتادند و همه دران غربت بجوار
 رحمت حق سبحانه و تعالی^۵ انتقال کردند^۶ و اکنون مدت سی سال
 و چهل^۷ سال است تا بر سر^۸ روضه مقدسه^۹ او ازین تربیها که پیش
 ازین یاد کرده آمده است هیچ^{۱۰} نبوده است و^{۱۱} هنوز هیچ^{۱۲} روشنایی
 بدید نیست^{۱۳} اومید بدو چیز می داریم^{۱۴} یکی آنک^{۱۵} بر لفظ^{۱۶} مبارک^{۱۷} شیخ ما^{۱۸}
 رفته است که بعد از بانصد^{۱۹} و اند سال^{۲۰} هم از ما همچو ما نه جو ما کسی^{۲۱}
 بدید آید که این کار^{۲۲} بر دست^{۲۳} او زنده کردد و دیگر آنک از بدرم
 نور الدین^{۲۴} سنور رحمة الله علیه^{۲۵} روایتست که او^{۲۶} گفت از خواجه ابو
 الفتح شنیدم که شیخ ما^{۲۷} گفت^{۲۸} صد سال خادم ما باشیم و صد سال
 فرزندان ما^{۲۹} و این هزار سال بدارد^{۳۰} و از خواجه عبد الکریم که خادم
 خاص^{۳۱} شیخ ما^{۳۲} بود روایت کردند که او گفت که شیخ ما^{۳۳} گفت که^{۳۴} تا
 دامن قیامت بدارد امید ما بدین^{۳۵} هر دو^{۳۶} اشارت و بشارت است که تا^{۳۷} باآخر
 عمر این^{۳۸} سعادت^{۳۹} در باییم^{۴۰} که روزی چند^{۴۱} بر سر تربیت مقدس بیاییم
 و وفات ما دران^{۴۲} حضرت^{۴۳} باشد و خاک ما^{۴۴} در جوار خدمت ابا و اجداد

جسدانک (۸) او نماند باقی (۹) on. (۱۰) نماید (۱۱) شود (۱۲) on.
 تربیت (۱۳) و چهار (۱۴) رسیدند (۱۵) on. (۱۶) از اطراف (۱۷) ایشان (۱۸)
 می داریم (۱۹) و (۲۰) on. (۲۱) هیچ چیز (۲۲) K. J. 8614. (۲۳) on. (۲۴) هیچ چیز
 بدست (۲۵) از تخم ما همچو ما (۲۶) ما بانصد (۲۷) on. (۲۸) بلفظ (۲۹)
 on. (۳۰) K. on. P. s. 114b. (۳۱) که (۳۲) on. (۳۳) خود (۳۴) on. (۳۵)
 باین (۳۶) ما (۳۷) on. (۳۸) خادمی ما (۳۹) on. (۴۰) on. (۴۱) on.
 بزرگوار (۴۲) K. 805. (۴۳) و چند روز (۴۴) برسیم و (۴۵) K. 806.

صد سال تمام شد آغاز فقرت و تشویش هم در آن ماه بدید آمد تا رسید بجایی که مدتها آن بود که کس بزیرت مشهد مقدس در میهنه نتوانست^۱ شد و^۲ فرسنگی در بیش کوه بهوضعی که آنرا سرکله گویند زیارت می کردند و می رفتند چنانک این معنی روزی در مجلس بر لفظ مبارک او رفته بود که روزکاری بدید آید که^۳ بزیرت ما میهنه^۴ در نتوانند^۵ آمد برکله بویشده طرا زیارت می کنند و می روند و در مدت این صد سال که شیخ فرموده بود که خادم ما^۶ باشیم هرگز^۷ یک وقت نماز فوت نشد^۸ بیج نماز بجماعت و بامداد و شبانگاه سفره نهادیم^۹ و هر روز بامداد بر سر تربت مقدس او ختم بود^{۱۰} و هر شب تا بوقت خواب و سحرگاه تا بروز شمع و ترتیب مقربان بامداد و شبانگاه و جمع صوفیان زیادت از صد کس از فرزندان^{۱۱} و مریدان او بر سر تربت مقدس او مقیم فرو نماند و هیچ فتور و خلل بدان راه نیافت بل که^{۱۲} هر روز بنو قوحی^{۱۳} و نعمتی روی می نمود و از اطراف جهان بزرگان هر سال بدان حضرت بزرگوار می آمدند و بیوسته ساعتها و خرقه بازیها می رفت^{۱۴} و هر کرا در جهان در طریقت اشکالی بودی از آن حضرت^{۱۵} و از^{۱۶} فرزندان او حمل شدی و آن^{۱۷} حرمت^{۱۸} و نصرت و رفاهیت که درین صد سال فرزندان او را بود^{۱۹} و مردمان میهنه را^{۲۰} بیخ ایشان بود^{۲۱} در هیچ موضع کس نشان نمی داد^{۲۲} و چنان شده^{۲۳} بود که بر لفظ مبارک شیخ رفته بود که روزکاری بیابد که آنچه^{۲۴} بدرمنک است بتیر گردد و آنچه^{۲۵} بشیر باشد^{۲۶} بین گردد و آنچه^{۲۷} بین باشد بخروار گردد و آنچه^{۲۸} بخروار باشد بانبار گردد یعنی خواجگی ما چنان شود^{۲۹} که ازین

۱) ou. ۲) در میهنه ۳) کس ۴) او. ۵) نتوانستند ۶) او. ۷) K. x. 860b. ۸) ou. ۹) ou. ۱۰) قرآن ۱۱) شیخ ۱۲) ou. ۱۳) K. x. 860b. ۱۴) از ۱۵) او. ۱۶) حضرت او ۱۷) او. ۱۸) و راحتی ۱۹) از میهنه ۲۰) او. ۲۱) K. x. 860b. ۲۲) خدمت وی ۲۳) کرد ۲۴) آنچه ۲۵) آنچه ۲۶) بود ۲۷) آنچه ۲۸) آنچه ۲۹) او.

فصل دوم

در حالت وفات شیخ ما ابو سعید قدس الله روحه العزيز^۱

شیخ ما روز آدینه بیست^۲ و هفتم ماه رجب سنه اربعین و اربعهائه
مجلس می^۳ گفت^۴ در آخر مجلس ختم برین^۵ بیت کرد^۶

دردا که همی روی بره باید کرد^۷ وین مفرش عاشقی دونه باید کرد^۸
بس خواجه علیک را^۹ که از نشابور^{۱۰} بود و مرید شیخ ما بود^{۱۱} گفت بر
بای^{۱۲} خیز خواجه علیک بر بای خلاست شیخ ما گفت اکنون بجانب
نشابور^{۱۳} باید رفت که سه روز بروی^{۱۴} و سه روز از باز آبی^{۱۵} و نیم
روز آجا باشی^{۱۶} چنانک روز پنجشنبه نماز پیش اینجا^{۱۷} باز آبی^{۱۸} و آجا^{۱۹} سامان
روی کردا سلام ما کوئی و کوئی^{۲۰} که ایشان می گویند که آن^{۲۱} کرباس
که برای^{۲۲} آخرت نهاده در کار ایشان کن^{۲۳} علیک هم^{۲۴} در ساعت برفت
و صوفیانرا^{۲۵} اضطرابی می بود^{۲۶} تا روز دوشنبه^{۲۷} بامداد اول^{۲۸} روز^{۲۹} ماه
شعبان بود^{۳۰} که شیخ^{۳۱} این وصیتها کرد^{۳۲} در مجلس^{۳۳} بس هم در مجلس
روی بخواجه عبد الکریم کرد و^{۳۴} گفت در زندگانی ما^{۳۵} شغل طهارت
ما تو تیار می داشتی^{۳۶} و بکرما به^{۳۷} خدمت ما تو^{۳۸} کرده در وفات ما^{۳۹} هم
ترا تیار باید داشت در غسل ما تقصیر مکن و با حسن یار باش و با
خبر باش تا دران دهشتی نیفتد و بشرابط و سن قیام کن^{۴۰} که ایشان
مصرفند و اگر ترک سستی رود باز نمایند چون^{۴۱} وصیتها تمام کرد^{۴۲}

۱) (поднявшая приписка красными черками)

۲) ۲۰. ۳) علیک ۴) بیت ۵) ۲۰۶. ۶) بدین ۷) و ۸) ۲۰۶. ۹) ۱۰) ۱۱) ۱۲) ۱۳) ۱۴) ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲) ۳۳) ۳۴) ۳۵) ۳۶) ۳۷) ۳۸) ۳۹) ۴۰) ۴۱) ۴۲)

۱) ۲) ۳) ۴) ۵) ۶) ۷) ۸) ۹) ۱۰) ۱۱) ۱۲) ۱۳) ۱۴) ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲) ۳۳) ۳۴) ۳۵) ۳۶) ۳۷) ۳۸) ۳۹) ۴۰) ۴۱) ۴۲)

۱) ۲) ۳) ۴) ۵) ۶) ۷) ۸) ۹) ۱۰) ۱۱) ۱۲) ۱۳) ۱۴) ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲) ۳۳) ۳۴) ۳۵) ۳۶) ۳۷) ۳۸) ۳۹) ۴۰) ۴۱) ۴۲)

۱) ۲) ۳) ۴) ۵) ۶) ۷) ۸) ۹) ۱۰) ۱۱) ۱۲) ۱۳) ۱۴) ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲) ۳۳) ۳۴) ۳۵) ۳۶) ۳۷) ۳۸) ۳۹) ۴۰) ۴۱) ۴۲)

۱) ۲) ۳) ۴) ۵) ۶) ۷) ۸) ۹) ۱۰) ۱۱) ۱۲) ۱۳) ۱۴) ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲) ۳۳) ۳۴) ۳۵) ۳۶) ۳۷) ۳۸) ۳۹) ۴۰) ۴۱) ۴۲)

۱) ۲) ۳) ۴) ۵) ۶) ۷) ۸) ۹) ۱۰) ۱۱) ۱۲) ۱۳) ۱۴) ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲) ۳۳) ۳۴) ۳۵) ۳۶) ۳۷) ۳۸) ۳۹) ۴۰) ۴۱) ۴۲)

۱) ۲) ۳) ۴) ۵) ۶) ۷) ۸) ۹) ۱۰) ۱۱) ۱۲) ۱۳) ۱۴) ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲) ۳۳) ۳۴) ۳۵) ۳۶) ۳۷) ۳۸) ۳۹) ۴۰) ۴۱) ۴۲)

۱) ۲) ۳) ۴) ۵) ۶) ۷) ۸) ۹) ۱۰) ۱۱) ۱۲) ۱۳) ۱۴) ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲) ۳۳) ۳۴) ۳۵) ۳۶) ۳۷) ۳۸) ۳۹) ۴۰) ۴۱) ۴۲)

بود^۱ اللهم ارزنا بفضلک و کرمک^۲ و رحمتک^۳ یا حی یا قیوم یا ذا
الجلال و الاکرام یا ارحم الراحمین

● الحکایة ● شیخ ما ابو سعید قدس الله روحه هم درین مجلس
روی بنواجه عبد الکریم کرد و گفت این کودک خواست که این راه بر
برد ولیکن ای سر اینجا که رسیده قدم نگاه دار زیادت طلب ممکن که نیایی
● الحکایة ● شیخ ما قدس الله روحه هم دران^۴ مجلس روی
بفرزند^۵ مهین خود خواجه ابو طاهر کرد و گفت "یا ابا طاهر^۶ بر
بای خیز خواجه ابو طاهر^۷ بر خاست شیخ جامه^۸ لو بصکرت و
بخویشتن^۹ کشید و گفت ترا^{۱۰} و فرزندان ترا^{۱۱} بر درویشان وقف کردیم^{۱۲}
نصیحت ما گوش دار گفت^{۱۳}

عاشقی خواهی که^{۱۴} تا پایان^{۱۵} بری * بس که بسندید^{۱۶} باید نایبند
زشت باید دید و انکارید خوب * زهر باید خورد و انکارید فد
توسنی کردم ندانم هی * گر کشیدن سخت تر کردد کند^{۱۷}
بس گفت قبول کردی گفت کردم شیخ ما^{۱۸} گفت کسانی که حاضرند بدان
جماعت^{۱۹} که غایند برسانید که خواجه ابو طاهر قطبست^{۲۰} بدو بچشم
بزرگان تکریت^{۲۱} دو^{۲۲} خواجه بوده اند صوفیانرا یکی خواجه علی حسن^{۲۳}
بکرمان و دیگر خواجه علی خباز سرو و سیوم^{۲۴} خواجه صوفیان^{۲۵} خواجه
بو^{۲۶} طاهرست و بس از وی نیز^{۲۷} صوفیانرا خواجه^{۲۸} نبود این^{۲۹} طرفی از
وصیتها^{۳۰} شیخ ما است ابو سعید قدس الله روحه^{۳۱}

بفرزندان (۶) درین (۵) و (۴) دو (۳) on. K. n. 341b. (۲) ایشان (۱)
وقف درویشان کردم این (۱۱) تو (۱۰) بخود (۹) بر بای (۸) on. (۷)
on. (۱۷) on. (۱۶) بسره بسندید (۱۵) پایان (۱۴) R; II on. (۱۳) بیت (۱۲)
II n. 1164. (۱۱) و سه (۱۰) تکریت (۹) قطبی است و (۸) بدانها (۷)
در حال (۶) بود (۵) on. (۴) K. n. 343a. (۳) ابو (۲) سذیکر (۱)
وفات که بر لفظ مبارک او رفت

تو برونج بر وجود او ظاهر شد^۱ و بیوسته فرزندان و مریدان شیخ بیش^۲ او بودند^۳ و از شیخ ما^۴ سؤال کردند که در بیش جنازه^۵ شاه کدام آیت بر خوانند^۶ از قرآن شیخ^۷ گفت آن کاری بزرگست^۸ در بیش^۹ جنازه ما این بیت^{۱۰} باید خواند^{۱۱}

۵ خوبراند در جهان ازین جود^{۱۲} کار^{۱۳} * دوست بر دوست رفت و بار بر بار
 آن همه اندوه بود و این همه شادی * آن همه گفتار بود و این همه کردار
 بنس آن روز که جنازه^{۱۴} شیخ را بیرون^{۱۵} آوردند مقربان بحکم اشارت
 شیخ^{۱۶} در بیش جنازه^{۱۷} او^{۱۸} این بیت می خواندند و هم در آن^{۱۹} روز از
 شیخ ما قدس الله روحه^{۲۰} پرسیدند^{۲۱} که بر سر تربت شاه^{۲۲} شهد الله و آبه
 ۱۰ الکرسی نویسم یا تبارک^{۲۳} شیخ ما^{۲۴} گفت آن حکاری بلندست^{۲۵} این
 قطعه^{۲۶} باید نوشت^{۲۷}

سألتك بل^{۲۸} اوصیک ان مت فاکتیر * علی لوح قبری صکان هذا متیا
 لعل شیخاً^{۲۹} عارفا سن الهوی * یسر علی قبر الضریب سلما
 و کثیر در حق عزه این قطعه که می گوید باید^{۳۰} نوشت پس املا کرد^{۳۱}
 ۱۵ یا عز اسم بالذی انا عبده * و له الحجج و ما حوت عرفات
 لا ابغی بل لا سواک خلیلة * فتفی بقولی والکرام ثقات^{۳۲}
 ولو ان فوقی تربة^{۳۳} و دعوتنی * لاجیب^{۳۴} صوتک و العظام رفات
 و اذا ذکر تک ما خلوت تقطعت^{۳۵} * کبدی علیک و زادت^{۳۶} المحرات

۱) E. n. 388b. ای شیخ. ۲) وی ۳) وی بودندی ۴) و بجز کت ۱)

خوانید بیت ۱۰) ON. ۹) بزرگ باشد ۸) ON. ۷) خوانیم ۶) ON. ۵)

درین ۱۱) شیخ ۱۲) ON. ۱۳) شیخ بیرون ۱۴) چه بود ۱۵)

ON. ۱۶) ON. ۱۷) ON. ۱۸) تو ۱۹) پرسیدند ۲۰) شیخ را ۲۱)

دبکر قطعه حکفت بیاید ۲۲) شیخا ۲۳) ON. ۲۴) شعر. ۲۵) ON. ۲۶)

لا حیت ۲۷) E; II برید ۲۸) ON. ۲۹) E. n. 384b. قطعه. ۳۰)

۳۱) E; II تملیت ۳۲) زاد ۳۳)

مجلس باخر رسانید^۱ از منبر^۲ فرود آمد و حسن مؤدب^۳ را گفت اسب^۴
 زمین کن^۵ اسب شیخ^۶ را زمین کردند^۷ شیخ بر نشست و کرد میهنه بر^۸ می گفت
 و هر موضعی و جایی و درختی را وداع می کرد^۹ و هر جایی که او را آلتجا
 خلوتی بوده بود و عبادت گاه او بوده همه را وداع می کرد و هر جایی
 که او را دیده بود وداع کرد^{۱۰} و حسن مؤدب^{۱۱} گفت که^{۱۲} من در رکاب
 شیخ^{۱۳} می رفتم^{۱۴} و می اندیشیدم^{۱۵} که^{۱۶} بعد از وفات شیخ من خدمت چنین
 کنم و جهان سازم و دلم عظیم^{۱۷} با فام^{۱۸} مشغول بود^{۱۹} و من درین اندیشه
 می بودم^{۲۰} که^{۲۱} شیخ^{۲۲} عنان باز کشید^{۲۳} و روی بمن کرد^{۲۴} و گفت
 آیا بر جان^{۲۵} من^{۲۶} ما^{۲۷} هر چه بر منظر پنج اهوازی
 جو مارا^{۲۸} شاهیات آید ترا^{۲۹} سبری شود بازی

من از دست بشدم شیخ گفت ای حسن دل مشغول مدار^{۳۰} که^{۳۱} بوسعد
 دوست^{۳۲} دادا بعد از وفات ما^{۳۳} می آید^{۳۴} و^{۳۵} سه روز^{۳۶} برسد^{۳۷} و^{۳۸} دل تو
 از فام^{۳۹} فارغ گرداند^{۴۰} و^{۴۱} آن هر دو^{۴۲} یعنی^{۴۳} جان بود^{۴۴} که شیخ اشارت کرده^{۴۵}
 بود چون^{۴۶} شیخ^{۴۷} مارا^{۴۸} وفات رسید بعد^{۴۹} از آن^{۵۰} خواجه^{۵۱} حسن مؤدب^{۵۲}
 هیچ خدمت نتوانست کرد^{۵۳} خدمت درویشان بعد از وفات شیخ^{۵۴} ما خواجه
 ابو طاهر و فرزندان او کردند^{۵۵} جانک اشارت^{۵۶} شیخ بود و بعد از وفات
 شیخ^{۵۷} ما به روز بوسعد دوست^{۵۸} دادا^{۵۹} از غزنین^{۶۰} در رسید و فام^{۶۱} شیخ^{۶۲}
 بگزارد^{۶۳} جانک آن حکایت بجای خویش آورده شود پس شیخ^{۶۴} ما با اشارت
 بسرای خویش^{۶۵} آمد^{۶۶} و از اسب فرود آمد^{۶۷} و در سرای شد^{۶۸} و اندک^{۶۹} مایه^{۷۰}

و ۲۰۶) ۱) ON. ۲) کشید ۳) مشوررا ۴) ON. ۵) تخت ۶) و ۱)
 R. a. 285a. ۷) بودم ۸) ON. ۹) ON. ۱۰) ON. ۱۱) ON. ۱۲) ON. ۱۳) ON. ۱۴)
 بلوام ۲۰۶) ۱۵) ON. ۱۶) مرا چون ۱۷) ما PK ۱۸) ON. ۱۹) ON. ۲۰) بنو ۲۱)
 فرموده ۲۲) ON. ۲۳) کند ۲۴) اوام ۲۵) ON. ۲۶) ON. ۲۷) محمود ۲۸)
 برسید و اوام ۲۹) و ۳۰) ON. ۳۱) از سه روز ۳۲) شیخ را ۳۳)
 ۳۴) ON. ۳۵) بخانه ۳۶) ON. ۳۷) بجای خود ۳۸)

بصل شیخ مشغول شدیم و شیخ گفته بود که این کرباس را نیسی بیزد^۱ خرج
کنیت^۲ و نیسی بر دوش ما کیریت^۳ و عارا در^۴ و طاه^۵ ما بیجد و
زیادت ازین مکیت^۶ خواجه عبد الکریم^۷ گفت که چون شیخ را بر^۸
کفن نهادیم^۹ خواجه بر^{۱۰} ظاهر و جمله فرزندان شیخ حاضر بودند و من
از^{۱۱} سوی بای شیخ بودم چون بشیخ نگریم^{۱۲} شیخ^{۱۳} چشم باز حسرد
و بسبجه^{۱۴} دست راست خود^{۱۵} بران خود اشارت کرد چنانکه همه جمع که
آنجا حاضر بودند بدیدند من بتکریم^{۱۶} یک گوشه میزد بوی بر^{۱۷} نکشیده
بودم و ران شیخ یک طرف^{۱۸} که عورت^{۱۹} بود^{۲۰} برهنه بود حالی راست
کردم و این آن سخن بود که شیخ^{۲۱} گفته بود که گوش باز^{۲۲} دار نکهه تا
بشرایط و سن قیام کنی که اگر ترکی رود ایشان محفوظند^{۲۳} باز نمایند^{۲۴} من
ترکی کردم و او باز نمود^{۲۵} چون آفتاب بر آمد شیخ را بیرون^{۲۶} بردند و
بروی نماز کردند و جنازه بر داشتند تا از در سرای شیخ^{۲۷} در مشهد^{۲۸}
آوردند تا وقت جلشت^{۲۹} آن جنازه در هوا بمانده بود و هر چند خلق^{۳۰}
قوت می کردند می نرفت تا خواجه نجار^{۳۱} خواجه احمد^{۳۲} حموبه را گفت که^{۳۳}
شیخ ترا چه فرموده است وقت آن^{۳۴} آمد خواجه^{۳۵} حموبه بحکم وصیت
شیخ خوب برداشت و شیخ را از غوغاء خلق^{۳۶} دور می کرد تا بسیار^{۳۷} جهد
جنازه شیخ بشهد^{۳۸} آوردند و دفن کردند^{۳۹} و از جمله کرامتها^{۴۰} که ما^{۴۱}
درین باب مشاهده کردیم این بود که نخی^{۴۲} بلند چنانکه کرسی دیگر بودی
چون باید که در پیش تخت بنهادندی تا شیخ بای^{۴۳} بروی^{۴۴} نهادی و

۱) ابو ۲) نهاد ۳) در ۴) سکیند ۵) وطائی ۶) on. ۷) کنیز ۸) on.
۹) بانگشت بسجه ۱۰) on. ۱۱) بی عورت ۱۲) و ۱۳) on. ۱۴) و ۱۵) on. ۱۶) و ۱۷) on.
۱۸) که بود ۱۹) چاشنگاه ۲۰) بشهد ۲۱) بیرون ۲۲) و ۲۳) on. ۲۴) و ۲۵) on.
۲۶) بسیاری ۲۷) خلق را ۲۸) E. A. 985b. ۲۹) on. ۳۰) on. ۳۱) نجارا ۳۲)
بران ۳۳) بود ۳۴) on. ۳۵) کراماتی ۳۶) on. ۳۷) در مشهد ۳۸)

بس بعد از وفات شیخ این هر دو قطعه در سه خط بر لوح مر
تربت شیخ نوشتند^۱ هر دو بیتی در یک خط و بیش از وفات شیخ
ما^۲ بنو روز لفظ مبارک شیخ^۳ ما برفت^۴ بوقتی که مریدان^۵ و فرزندان^۶
همه پیش او^۷ نشسته^۸ بودند شیخ^۹ ما روی بدیشان کرد و^{۱۰} گفت نعمة الله
مجهولة ما دامت مهصولة فاذا فقدت عرفت^{۱۱} و باز بین سخن^{۱۲} که شیخ
با فرزندان و مریدان گفت^{۱۳} این بود که^{۱۴} گوش باز داریت^{۱۵} تا ایمان بکار^{۱۶}
خلق بزبان نیاریت^{۱۷} خواجه عبد الکریم گفت که شیخ^{۱۸} روز پنجشنبه نماز^{۱۹}
پیشین چشم باز کرد و با خواجه ابو طاهر گفت عليك آمد^{۲۰} گفت نی^{۲۱}
شیخ چشم بر هم نهاد^{۲۲} من بر خاتم و بیرون آمدم^{۲۳} عليك در رسید
من در خانه شدم^{۲۴} و با خواجه ابو طاهر گفتم که^{۲۵} عليك آمد و کرباس
آورد خواجه بو^{۲۶} طاهر^{۲۷} با شیخ بگفت شیخ چشم باز کرد و با خواجه
ابو طاهر گفت که چه می گویی خواجه ابو طاهر دیگر بار بگفت که عليك
رسید و کرباس آورد^{۲۸} شیخ گفت الحمد لله رب العالمین^{۲۹} و نفس^{۳۰}
منقطع شد چهارم^{۳۱} شعبان سنة اربعین و اربعمائه شب آدینه نماز خفتن
خروشی از بوستان و میان سرای شیخ بر آمد جنانک آواز بهمه میهنه برسید
و^{۳۲} چون شیخ چنین^{۳۳} خبر باز داده بود دانستند که آن^{۳۴} جیاتند و در
میان آن آواز این سخنها^{۳۵} می شنوند که درینا^{۳۶} و درینا^{۳۷} رفتی و بریدی^{۳۸}
و هیچیز خلق را^{۳۹} ننگدستی همچنین بود^{۴۰} تا نیم شب و^{۴۱} ما وقت^{۴۲} صبح

او ۱) ON. ۲) ON. ۳) بنوشتند ۴) ON. ۵) ON. ۶) ON. ۷) رفت ۸) ON. ۹) ON. ۱۰) ON. ۱۱) ON. ۱۲) ON. ۱۳) ON. ۱۴) ON. ۱۵) ON. ۱۶) ON. ۱۷) ON. ۱۸) ON. ۱۹) ON. ۲۰) ON. ۲۱) ON. ۲۲) ON. ۲۳) ON. ۲۴) ON. ۲۵) ON. ۲۶) ON. ۲۷) ON. ۲۸) ON. ۲۹) ON. ۳۰) ON. ۳۱) ON. ۳۲) ON. ۳۳) ON. ۳۴) ON. ۳۵) ON. ۳۶) ON. ۳۷) ON. ۳۸) ON. ۳۹) ON. ۴۰) ON. ۴۱) ON. ۴۲) ON.

دیدیم^۱ و بیشتر درین محله بودند و درین سرای که بناه با این بقعه^۲ متبرک آورده بودند^۳ و بیوسه محافظت و مراقبت آن تخت و کرسیها^۴ می کردند هیچ اثر شکستگی و سوختگی ندیدند و نشان ندادند الا آنکه نیاز دیگر دران^۵ خانه شدند آن تخت و کرسیها^۶ درین صومعه دیدند سلامت^۷ دیحصر روز بامداد^۸ در شدند هیچ چیز ندیدند و هیچ اثر سوختگی و شکستگی^۹ نیافتند^{۱۰} العلم عند الله و دران^{۱۱} حادثه غز^{۱۲} ازین^{۱۳} چند^{۱۴} حادثه غریب تر^{۱۵} بیفاد هم درین بقعه یکی آنک^{۱۶} دران وقت که سلطان شهید سنجر بن^{۱۷} ملک شاه نور الله مضجع از^{۱۸} دست غزان خلاص یافت و بدار اللک مرو^{۱۹} آمد این دعاگوی از سرخس با جعی از مشایخ و قضاة و ائمه سرخس بیرو رفت ببارک باد^{۲۰} فدوم سلطان و از جهت مصالح بقعه شیخ و از خویشان و فرزندان شیخ هیچ کس با دعاگوی نبودند جناح^{۲۱} مانده بودند متفرق شدند^{۲۲} و^{۲۳} بقران رفته بودند چون دعاگوی بیرو رسید رئیس مینه رحمة الله^{۲۴} چند روز بود که آنجا رسیده بود از جهت مصالح ولایت و هنوز سلطانرا ندیده بود چه^{۲۵} بیش ازان^{۲۶} مهله لوفات^{۲۷} در مصالح آن ولایت جز فرزندان شیخ^{۲۸} نتوانستندی گفت و اگر کسی کفتی مسوع نبودی و رئیس و عامل و شخصه و هر که دران^{۲۹} ولایت شغلی توانستی کرد جز بناترت فرزندان شیخ^{۳۰} نتوانستی کرد^{۳۱} و اگر کسی ظلمی کردی بر یک کس دران^{۳۲} ولایت بدین قدر که مقدم و

چون جمله فرزندان و مریدان شیخ و اهل مینه مردان ۲۰۶ ۱)
 بناگاه این ۲) و زنان خرد و بزوک در دست غزاسیر بودند
 کرسی ۳) و ۴) یک روز درین ۴) کرسی ۵) بقعه مبارک بود
 هم درین ۱۲) و ۲۰۶ ۱۱) و نشان ۱۰) و ۲۰۶ ۹) و ۲۰۶ ۸) در ۷)
 ۱۱۸۹ II n. ازان جمله آنت که ۱۶) واقعه غریب ۱۳) و ۱۴) غزان ۱۵)
 چه آید ۲۱) بیرون رفیم ببارکی باد ۲۰) و ۱۹) و ۱۸) H. x. ۵۶۷۸ ۱۷) و ۱۶) ON. ۱۵)
 ۲۰۶ ۱۲) همه وقت ۲۳) چون ۲۲) و ۲۱) و ۲۰) بیشتر ۲۳) بودند ۲۴)
 در ۲۵) H. x. ۵۶۷۵ نبودی ۲۶) در ۲۷) و ۲۸) شغلی

بر تخت شدی که^۱ این تخت جان^۲ بلند بود که^۳ بی پایه از زمین برین^۴
 تخت توانستی شد و شیخ برین^۵ تخت مجلس^۶ کفتی^۷ در مینه^۸ و او را
 بران^۹ تخت غسل کردند در وقت وفات او^{۱۰} در صومعه او^{۱۱} که در سرای
 او هست^{۱۲} در برابر مشهد و آن تخت را^{۱۳} ازان موضع که شیخ حارا^{۱۴} شسته
 بودند هرگز نبخشانیدند و هر وقتی^{۱۵} که آن^{۱۶} صومعه را عمارت^{۱۷} کردند
 زمین او را^{۱۸} اریخ کردند و زیر آن تخت را اریخ کردند جنرالان
 بودی که^{۱۹} دست ازان^{۲۰} بداشتندی حالی آن جمله اریخ^{۲۱} بزمن فروشدی
 و خاک نرم^{۲۲} بر زیر زمین بر^{۲۳} آمدی و بکرات آن^{۲۴} تجربه کرده بودند
 و در یکروز^{۲۵} چند بار یکج اریخ^{۲۶} آن موضع محکم کرده^{۲۷} و هم در^{۲۸} ساعت
 بزمن فرو شده و هم آن خاک نرم بر زیر^{۲۹} آمده و هرگز آن قدر زمین
 که آب شنن شیخ بوی^{۳۰} رسیده بود قرار نگرفت و دیگر آنک چون
 شیخ را وفات رسید آن^{۳۱} پایه تخت و کرسی که شیخ^{۳۲} ما بر وی^{۳۳} وضو
 کردی^{۳۴} هر دو برین تخت بودی نهاده دران^{۳۵} موضع که یاد کرده آمد
 و مردمان آنرا زیارت می کردند^{۳۶} تا وقت قمرت غر که میندرا^{۳۷} خراب
 کردند و آن همه فرزندان و مریدان شیخ و اهل میندرا هلاک کردند^{۳۸}
 و هر کجا^{۳۹} دری و جویی بود^{۴۰} سوختند آن تخت و هر دو^{۴۱} کرسی نابدید
 شد و هیچ کس را ازان^{۴۲} حیاعت که در دست ایشان اسیر بودند ازین
 هر سه خبر ندادند^{۴۳} که ما آن^{۴۴} تخت و کرسیها را^{۴۵} شسته یا سوخته

۱) ON. ۲) بنین ۳) کی ۴) بران ۵) بدین ۶) سخن ۷) ON.

۸) ON. ۹) که ۱۰) شیخ را ۱۱) ON. ۱۲) ON. ۱۳) ON. ۱۴) بنان ۱۵) ON.

۱۶) ON. ۱۷) K. z. 369A. ۱۸) ON. ۱۹) II z. 117b. ۲۰) زمین را ۲۱) صومعه مرمت ۲۲) ON.

۲۳) آن ۲۴) ON. ۲۵) بودند ۲۶) ON. ۲۷) دیگر ۲۸) این ۲۹) برو زیر ۳۰) ON.

۳۱) برین ۳۲) و ۳۳) ON. ۳۴) بدو ۳۵) ON. ۳۶) بوذ این ۳۷) بدو ۳۸) ON.

۳۹) جمله ۴۰) ON. ۴۱) که ۴۲) ON. ۴۳) مینه ۴۴) می کردند ۴۵) ON.

۴۶) K. z. 369b. این ۴۷) و نکفتند ۴۸) ON. ۴۹) ازین ۵۰) که ۵۱) ON.

۵۲) کرسی ۵۳) ON.

جهت مشهد صد دینار نقد^۱ بغلان دهیت^۲ تا^۳ بعضی در وجه هجرت
 و سفره^۴ خرج کند^۵ دعاگوی آن زر بستد و بیینه باز^۶ آمد و اسباب
 مزدوج^۷ کرد و کس^۸ باطراف فرستاد تا^۹ آنچه از^{۱۰} فرزندان و مریدان شیخ
 زنده بودند همه را^{۱۱} باز آوردند^{۱۲} تنی نجاه جمع^{۱۳} آمدند و سفره و نیج
 نماز و خضم سر تربت و شیخ و مقریان همه بروفق کشت و روشنایی تمام
 بمحصل^{۱۴} آمد و تریسی بواجب می رفت^{۱۵} و دعاگوی همگی خویش بران
 خدمت وقف کرده بود^{۱۶} و از اطراف عزیزان و غریبا^{۱۷} روی بدان
 حضرت نهادند و آسایشها^{۱۸} روی نمود درین مهانه سلطان سنجر^{۱۹} رحمه الله^{۲۰}
 برفت و سلطان محمود بنشت^{۲۱} و مصاف کرده^{۲۲} و انبار^{۲۳} بپرو با غزان
 اتفاق افتاد و دیگر بار لشکر سلطان شکسته^{۲۴} و منهزم شدند^{۲۵} و غزان دست
 یافتند و انباریکبار^{۲۶} کی کار آن^{۲۷} بقعه از دست بشد^{۲۸} و رسید^{۲۹} آنجا که رسید حق
 مسجانه^{۳۰} و^{۳۱} تعالی بفضل خویش روشنایی بدیدار^{۳۲} آورد و اهل آن
 ولایت را خاص و اهل خراسان را عام بکرم خویش انسی و عدلی و
 آبادانی خراسانرا و جمله عالم را روزی کرداناد بته و فضل^{۳۳}

و) ۱) تا بعضی در وجه کار و آسایب مشهد کند. ۲۰۶. دهیذ ۲) نقره ۱)
 آنچه ۳) صغری را ۴) مهیا ۵) ۲۰۶. ۶) K. x. ۲۶۵b. ۷) on. ۸)
 برفت ۹) بدید ۱۰) صگرد ۱۱) و ۱۲) ۲۰۶. ۱۳) بریشان بودند ۱۴)
 on. ۱۵) II. n. 1199. ۱۶) on. ۱۷) آسایشی ۱۸) غریبان ۱۹) کرد ۲۰)
 on. ۲۱) آنچه ۲۲) برفت ۲۳) on. ۲۴) این نوبت یکبار ۲۵) شد ۲۶)
 on. ۲۷) بدید ۲۸) on.

بیرا فرزندان شیخ بنوشتی که فلان کسی در^۱ خابریان^۲ نوی باید و^۳ آن کاغذ
 درویشی بلشکرگاه بردی^۴ حالی که بر سلطان عرضه کردند^۵ مثال عزل آن
 شخص بنوشتدی القصد چون^۶ رئیس از رسیدن^۷ دعاگوی خبر یافت شاد
 گشت و حالی آمد و گفت چند روزست که من منتظر یکی از شما^۸
 اکنون چون تو رسیدی^۹ فردا^{۱۰} سلطانرا بینیم^{۱۱} دیگر روز بخلوت هر دو
 سلطانرا بدیدیم^{۱۲} چون دعاگوی را بدید^{۱۳} استقبال کرد^{۱۴} جو بنشینیم دعاگوی
 دعایی بگفت سلطان سحر نور الله مضجعه^{۱۵} گفت^{۱۶} که میهنه جایی مبارکت
 و تربت شیخ^{۱۷} موضعی است که^{۱۸} از آن بزرگوارتر و شریفتر نبود^{۱۹} و چون^{۲۰}
 یکی از غران دست بآن^{۲۱} تربت دراز^{۲۲} کرد و بخواست^{۲۳} که آنرا بشورد^{۲۴} چنانک
 معهود ایشان^{۲۵} بود که بچند جای در خاکها اهل دنیا ایشانرا چیزی نشان
 داده بودند^{۲۶} و آن خاک بشوریده بودند^{۲۷} و نصتها یافته این را^{۲۸} بران
 قیاس خواست که بشورد^{۲۹} چون دست بدان خاک برد^{۳۰} حالی سنک گشت
 و خویشان^{۳۱} او آن سنک را^{۳۲} بلشکرگاه آوردند و من^{۳۳} آن سنک را دیدم^{۳۴}
 و دعاگوی این حکایت را^{۳۵} جز از لفظ سلطان سحر از هیچ^{۳۶} کس دیگر
 نشنوده^{۳۷} بود و العهده علیه بس هزار خروار غله فرمود از جهت تخم
 خابریان^{۳۸} و صد خروار از جهت تخم اسباب^{۳۹} مشهد مقدس و رئیس میهنه
 استدعا^{۴۰} کرد گفت خراسان خرابست و مرا خزینه نه^{۴۱} حال را با همین
 قدر^{۴۲} بیاید ساخت و بعضی در وجه کلو کرد و بعضی بگشت^{۴۳} اما^{۴۴} از

منتظر ام یکی از شما (۱) آمدن (۲) ON. (۳) می نباید (۴) ON. و (۵) ۲۰۶
 نجهل کرد و چون دعا بکردم (۶) و (۷) ۲۰۶ (۸) سلطان بد بینیم (۹) ما (۱۰) ۲۰۶
 عزیزتر (۱۱) ON. (۱۲) ۱۱۸۵. (۱۳) رحمة الله (۱۴) ۲۰۶ (۱۵) سلطان
 بشکافت (۱۶) خواست (۱۷) ON. (۱۸) فرا آن (۱۹) ON. (۲۰) نتواند بود
 او را (۲۱) کرد (۲۲) کردند (۲۳) آن (۲۴) ON. (۲۵) ۲۰۶
 ON. (۲۶) نشنیده (۲۷) ON. (۲۸) حکایت (۲۹) سنک دیدیم (۳۰) ما (۳۱)
 بنده بگاشت (۳۲) و حالی بزمین (۳۳) نیست (۳۴) کلو (۳۵) ۲۰۶ (۳۶) اسباب (۳۷)
 و فرمود که (۳۸)

آواز داد صحه ما بضداد بپوسعد^۱ دوست دادا^۲ و فرزندان^۳ او دادیم^۴
بدین^۵ سبب^۶ آب بعد^۷ ازان مردمان^۸ اورا^۹ بپوسعد^{۱۰} دوست^{۱۱} دادا^{۱۲} گفتندی^{۱۳}
تبرک^{۱۴} لفظ مبارک^{۱۵} شیخ^{۱۶} را بعد^{۱۷} ازان بپوسعد^{۱۸} بنوک شد^{۱۹} در خدمت^{۲۰} شیخ^{۲۱}
و بجایی^{۲۲} رسید^{۲۳} که از اصحاب^{۲۴} عشره^{۲۵} شیخ^{۲۶} گشت^{۲۷} و ده تن^{۲۸} بوده اند^{۲۹} از مریدان^{۳۰}
شیخ^{۳۱} ما^{۳۲} که ایشانرا^{۳۳} اصحاب^{۳۴} عشره^{۳۵} خوانده اند^{۳۶} که رسول^{۳۷} را صلی الله
علیه^{۳۸} ده بار^{۳۹} بوده اند^{۴۰} که ایشانرا^{۴۱} اصحاب^{۴۲} عشره^{۴۳} خوانده است^{۴۴} مارا^{۴۵} نیز
حق جل^{۴۶} و علا^{۴۷} ده مرید^{۴۸} داد^{۴۹} بر متابعت^{۵۰} سنت^{۵۱} مصطفی^{۵۲} صلوات^{۵۳} الله
علیه^{۵۴} و ایشانرا^{۵۵} اصحاب^{۵۶} عشره^{۵۷} ما^{۵۸} کردانید^{۵۹} و شیخ^{۶۰} ما^{۶۱} هر کسی^{۶۲} را بعد^{۶۳} از وقت^{۶۴}
خود^{۶۵} بجایی^{۶۶} فرستاد^{۶۷} و ایشان^{۶۸} و فرزندان^{۶۹} ایشان^{۷۰} دران^{۷۱} ولایت^{۷۲} مشهور^{۷۳} گشتند^{۷۴}
پشوا^{۷۵} این طایفه^{۷۶} شدند^{۷۷} دران^{۷۸} ولایت^{۷۹} و بر دست^{۸۰} این طایفه^{۸۱} کارها^{۸۲} بر آمد^{۸۳} و
آمایشها^{۸۴} بافتند^{۸۵} بس^{۸۶} شیخ^{۸۷} در آخر^{۸۸} عهد^{۸۹} خویش^{۹۰} بگروز^{۹۱} بپوسعد^{۹۲} دوست^{۹۳}
دادارا^{۹۴} بخواند^{۹۵} و گفت^{۹۶} ما ازین^{۹۷} عالم^{۹۸} می^{۹۹} نتوانیم^{۱۰۰} رفت^{۱۰۱} که حسن^{۱۰۲} مؤدب^{۱۰۳} را^{۱۰۴}
از جهت^{۱۰۵} صوفیان^{۱۰۶} قاضی^{۱۰۷} جمیع^{۱۰۸} آمده است^{۱۰۹} سه هزار^{۱۱۰} دینار^{۱۱۱} ترا^{۱۱۲} بشهر^{۱۱۳} غزنین^{۱۱۴}
می^{۱۱۵} باید رفت^{۱۱۶} بنزدیک^{۱۱۷} سلطان^{۱۱۸} غزنین^{۱۱۹} و سلام^{۱۲۰} ما بوی^{۱۲۱} رساندن^{۱۲۲} و اورا^{۱۲۳} بگوئی^{۱۲۴}
که مارا^{۱۲۵} سه هزار^{۱۲۶} دینار^{۱۲۷} فامست^{۱۲۸} دل^{۱۲۹} مارا^{۱۳۰} ازان^{۱۳۱} فام^{۱۳۲} فارغ^{۱۳۳} می^{۱۳۴} باید کردانید^{۱۳۵}
که^{۱۳۶} بدین^{۱۳۷} سبب^{۱۳۸} از دنیا^{۱۳۹} بیرون^{۱۴۰} نمی^{۱۴۱} توانیم^{۱۴۲} شد^{۱۴۳} بپوسعد^{۱۴۴} گفت^{۱۴۵} چون^{۱۴۶} شیخ^{۱۴۷} این^{۱۴۸}
سخن^{۱۴۹} بگفت^{۱۵۰} حالی^{۱۵۱} بدل^{۱۵۲} من^{۱۵۳} اندر^{۱۵۴} آمد^{۱۵۵} که من^{۱۵۶} این^{۱۵۷} سخن^{۱۵۸} با سلطان^{۱۵۹} چگونه^{۱۶۰}

بابین (۱) on. (۲) بفرزندان (۳) ۱۱۶۷. n. ۱۱ دانیم. ۲۰۶. (۴) سعید (۱)
on. (۵) شیخ بپوسعد (۶) بپوسعد (۷) on. (۸) که بز کبذ. ۲۰۰. (۹)
رسول علیه الصلوة والسلام (۱۰) خواندندی و گفته است (۱۱) بجایی (۱۲)
و ۲۰۵. (۱۳) جلالت (۱۴) ما (۱۵) خوانده اند و (۱۶) بوده است (۱۷)
خویش بجایی (۱۸) on. (۱۹) K. n. ۵۷۷۸. (۲۰) علیه الصلوة والسلام (۲۱)
مؤدب. (۲۲) on. (۲۳) دادا (۲۴) سعید (۲۵) و بدست ایشان (۲۶) on. (۲۷)
on. (۲۸) برسانی و (۲۹) on. (۳۰) و ۲۰۵. (۳۱) و می چند افتاده است (۳۲)
سعید (۳۳) شدن (۳۴) ما. ۲۰۶. (۳۵) کرد (۳۶) ما (۳۷) اوام است و (۳۸)
on. (۳۹) این در (۴۰)

فصل سیوم

در بعضی از کرامات شیخ که بعد از وفات او آشکارا گشته است
بعضی آنکه در حال حیات بر زبان مبارک او رفته است و او
از آن خبر داده و آن بعد از وفات او ظاهر گشته و بعضی آنکه
او خبر نداده بود آن بر موجب وقت ظاهر می گشت

الحکایة در ابتداء حالت شیخ ما ابو سعید قدس الله
روحہ^{۱۰} میرزئی بودست که^{۱۱} در سرای شیخ ما ابو سعید قدس الله روحہ^{۱۲}
مطبخی کردی^{۱۳} اورا دادا^{۱۴} مطبخی گفتندی^{۱۵} او^{۱۶} بگری داشت بو سعید^{۱۷} قام
هر وقت که اورا مادرش کاری فرمودی^{۱۸} گفتی^{۱۹} هلا دوست دادا فلان کار
یکن یکروز شیخ در صومعه^{۲۰} خوابش سر باز نهاده بود بوقت^{۲۱} قبلوله^{۲۲}
وصوفیان جمله^{۲۳} در مسجد^{۲۴} سر باز^{۲۵} نهاده بودند و گرمایی عظیم گرم^{۲۶}
بود^{۲۷} سبویی بو سعید^{۲۸} داد و گفت^{۲۹} هلا دوست دادا سبویی^{۳۰} آب یار
تا از جهت^{۳۱} شیخ و صوفیان^{۳۲} چیزی سازم^{۳۳} بو سعید^{۳۴} سبوی بر گرفت
و آب می آورد و باها^{۳۵} برهنه داشت و زمین گرم کنه^{۳۶} بود^{۳۷} بو سعید^{۳۸}
با بکها^{۳۹} می سوخت و آب از جشش^{۴۰} می دوید و سبوی بر^{۴۱} پشت گرفته
آب^{۴۲} می آورد چون از در سرای شیخ در آمد شیخ^{۴۳} از آنرون صومعه

۱) سوم ۲) B. n. 9899. ۳) on. ۴) شیخ ظاهر ۵) آنرا ۶) on.
۷) on. ۸) خبر باز داند است و ۹) بموجب ۱۰) on. ۱۱) on.
۱۲) نشسته بود وقت ۱۳) سعید ۱۴) و ۱۵) on. ۱۶) دادا ۱۷) 206.
۱۸) دوست سبویی ۱۹) سعید ۲۰) 206. ۲۱) و سر نهاده بود ۲۲) 206.
۲۳) درویشان ۲۴) می سازم ۲۵) آب آوردی ۲۶) بر گرفت ۲۷) 206.
۲۸) و ۲۹) 206. ۳۰) 206. ۳۱) آب آورد و نای ۳۲) چشم ۳۳) در ۳۴) on. ۳۵) on.
۳۶) سعیدرا بای ۳۷) 206.

و بز در سرای دوکانها^۱ کعبه و جمعی مردم^۲ آنبوه دست در کمر کرده^۳
 و بر بای ایستاده چون من از دور پیدا شدم^۴ آن جمیع راه باز دادند
 خادمی نیکو روی دیدم. بران دوکانی^۵ نشسته چون مرا دید^۶ بر بای خاست^۷ و
 پیش من باز آمد^۸ و مرا در بر گرفت و گفت ای شیخ اینجا نشین تا من^۹
 بیرون^{۱۰} آیم من بنشتم او در^{۱۱} آن سرای^{۱۲} رفت و حالی بیرون^{۱۳} آمد و
 گفت شیخ بوسعد^{۱۴} دوست دادا^{۱۵} مرید شیخ بو سعید بو الخیر از مبهت
 تو هستی^{۱۶} گفتم هشتم^{۱۷} گفت برخیز و^{۱۸} در آی^{۱۹} برخاستم کرمان^{۲۰} و بر برای
 سلطان در^{۲۱} شدم و تعجب می^{۲۲} کردم که ایشان مرا چه می^{۲۳} دانند و نام
 من از که شنیده اند^{۲۴} و سلطان با من جکار^{۲۵} دارد آن^{۲۶} خادم مرا در
 سرای در آورد و^{۲۷} از آنجا^{۲۸} در حجره^{۲۹} برد در آمد^{۳۰} سلطانرا دیدم در ان
 حجره خالی بر^{۳۱} چهار بالش نشسته من سلام گفتم^{۳۲} سلطان جواب داد
 و گفت^{۳۳} بوسعد^{۳۴} دوست دادا توئی^{۳۵} گفتم آری^{۳۶} سلطان گفت جعل
 شایروزست^{۳۷} تا من شیخ بو^{۳۸} سعیدرا^{۳۹} بخواب دیده ام^{۴۰} و این خادم را^{۴۱}
 برین^{۴۲} در سرای^{۴۳} نشانده منتظر رسیدن^{۴۴} تو و شیخ قصه نام^{۴۵} با من
 گفته است و من قبول کرده ام اکنون خدایت مزد دهد که^{۴۶} از دنیا می برود
 من چون این سخن بشنوم^{۴۷} مدهوش گشتم و نعره بر من افتاد و بسیار
 بگریستم و سلطان نیز بسیار بگریست پس سلطان آن خادم را^{۴۸} فرمود که

- دکانی (۱) جمیع را بار (۲) بدید آمدم (۳) زده (۴) on. (۵) دکانها (۶)
 بیرون (۷) خانه (۸) برون (۹) K. s. 120^b. (۱۰) on. (۱۱) بدید (۱۲)
 on. (۱۳) on. (۱۴) من (۱۵) 306. (۱۶) on. (۱۷) سعید (۱۸)
 on. (۱۹) on. (۲۰) K. s. 371^b. (۲۱) شونزد (۲۲) on. (۲۳) on. (۲۴)
 on. (۲۵) خالی دران حجره در (۲۶) on. (۲۷) حجره (۲۸)
 شایروز است (۲۹) بلی (۳۰) توئی شیخ ابو سعید ابو الخیر (۳۱) سعید (۳۲)
 نشاندم منتظر تو (۳۳) بر (۳۴) غلام را (۳۵) در خواب دیدم (۳۶) ابو (۳۷)
 سلطانرا (۳۸) بشنیدم (۳۹) شیخ 306. (۴۰) سخن اوام (۴۱)

توانم گفت و سلطان مرا چه داند و این حکایت^۱ بسع او که رساند چون این^۲
 اندیشه بدل من اندر^۳ آمد شیخ گفت ای^۴ بو سعید دل فراخ دار^۵ که ما این^۶
 چند^۷ کلمه سخن با وی^۸ گفته ایم و او قبول کرده است^۹ بو سعید گفت
 من حالی بانی افزار کردم و بیش شیخ آمدم^{۱۰} شیخ گفت ای بو سعید
 ما را^{۱۱} وداع کن که چون^{۱۲} باز^{۱۳} آیی ما را بینی^{۱۴} و زینهار که چون^{۱۵} بینند
 رسی^{۱۶} سه روزیش مقام نکنی^{۱۷} و بیداد روی^{۱۸} که ما بیداد را^{۱۹} بشو و
 فرزندان^{۲۰} تو داده ایم^{۲۱} بافطاح زینهار تا^{۲۲} بهیچ موضع مقام نسازی^{۲۳} مگر
 در بغداد که آنجا^{۲۴} بر دست^{۲۵} تو بسیار^{۲۶} راحتها و^{۲۷} کاشایها بیدار^{۲۸} آید
 این طایفدرا^{۲۹} بو سعید گفت^{۳۰} من بسیاری^{۳۱} بگریسم و در دست و پای
 شیخ افتادم و شیخ را وداع کردم و رفتم^{۳۲} تا بغزنین^{۳۳} چون^{۳۴} بدر شهر^{۳۵}
 غزنین رسیدم اندیشه مند^{۳۶} و متردد^{۳۷} که من سلطانرا چون بینم و این
 سخن چون توانم گفت با او^{۳۸} با خود اندیشه کردم که مرا^{۳۹} بر در سرای
 سلطان مجیدی طلب باید کرد^{۴۰} و دران مسجد نزول کرد^{۴۱} هزاره از^{۴۲}
 خاصکیان سلطان کسی بنواز آید من^{۴۳} این سخن با وی در میان نهم تا
 او^{۴۴} بسع سلطان برساند بدین اندیشه^{۴۵} بشهر اندر^{۴۶} آمدم و بی خویش
 می رفتم و نمی دانستم که کجا می شوم چون باره^{۴۷} راه نیک برافتم بپلانی رسیدم
 فراخ روی سر بدان محلت فرو نهادم چون قدری برافتم در بیش کوی
 در سرای بزرگ^{۴۸} بادشاهانه بدید آمد جانک ازان ملوک و سلاطین^{۴۹} باشد

ابو سعید دل مشغول مدار (۱) در (۲) E. z. 879^b. (۳) سخن (۴)
 بو سعید پای افزار در پای کرد و بد (۵) با او (۶) ou. (۷) II. z. 120^a.
 بد (۸) آی مرا نه بینی (۹) تو. 206. (۱۰) سعید مرا (۱۱) بیش شیخ آمد
 دادیم (۱۲) فرزندان (۱۳) بغداد (۱۴) به بغداد رو (۱۵) مکن (۱۶) مهینه باز آی
 برافتم (۱۷) بسیار (۱۸) ou. (۱۹) بدید (۲۰) ou. (۲۱) بدست (۲۲) نکنی (۲۳)
 آبا من چگونه سلطان توانم دید و (۲۴) اندیشه کردم (۲۵) بشهر (۲۶) بغزنی (۲۷)
 و (۲۸) ou. (۲۹) و (۳۰) ou. (۳۱) کم (۳۲) E. z. 871^a. (۳۳) ou. (۳۴)
 روی بدان نهادم و در خانه (۳۵) در (۳۶)

کشت و من می آمدم تا بخراسان رسیدم^۱ و در راه هر چه آورده تر
 بودم و روی بیهنه نهادم و زنجیر و کربان^۲ بودم^۳ از وفات شیخ^۴ چون
 بکنار بیهنه رسیدم^۵ جمله فرزندان شیخ^۶ و مریدان و متصوفه مرا^۷ استقبال
 کردند^۸ بحکم اشارت شیخ^۹ که گفته بود^{۱۰} حسن مؤدب را^{۱۱} که بعد از
 وفات ما بسه روز بوسعد^{۱۲} دوست دادا از غزنین برسد^{۱۳} و دل تو^{۱۴} از
 فام^{۱۵} فارغ گرداند^{۱۶} و آن^{۱۷} روز که من^{۱۸} بیهنه رسیدم روز چهارم بامداد
 بود از وفات شیخ ایشان^{۱۹} چون مرا بدیدند فریاد بر آوردند^{۲۰} و دیگر
 باره ماتم شیخ تازه شد و حالتها بدید آمد من در خدمت^{۲۱} ایشان
 بسر^{۲۲} تربیت شیخ آمدم و زیارت کردم و قصه خویش پیش جمیع^{۲۳} حکایت
 کردم و سه هزار دینار که از جهت فام^{۲۴} شیخ بود^{۲۵} پیش خواجده ابو طاهر
 نهادم و گفتم این از جهت فام شیخ است و هزار دینار که از جهت
 عرس شیخ داده بود تسلیم کردم و آن^{۲۶} هزار دینار که مرا داده بود^{۲۷} پیش
 خواجده ابو طاهر^{۲۸} نهادم و گفتم این از جهت^{۲۹} من^{۳۰} شیخ را عرس کنیت^{۳۱}
 و^{۳۲} خویش را هببیز^{۳۳} باز نکرتم^{۳۴} آن روز فام شیخ^{۳۵} بگزارند و کار عرس
 بساختند و دیگر روز^{۳۶} شاهد کردند^{۳۷} و خرقه شیخ^{۳۸} و خرقهها جمع^{۳۹} که
 موافقت کرده بودند باره کردند و روز چهارم بحکم اشارت شیخ^{۴۰} عزم بغداد
 کردم و مریدان^{۴۱} شیخ را وداع کردم^{۴۲} و برقم بجانب بغداد^{۴۳} چون ببغداد
 رسیدم و آن وقت آبادانی بدان سوی آب^{۴۴} بود^{۴۵} من در مسجدی نزول

کرده بودند ۲) on. ۳) on. ۴) و ۵) on. ۶) on. ۷) حسن مؤدب را ۸) K. z. 578^a. ۹) نسید ۱۰) on. ۱۱) که شیخ ۱۲) II z. 121^b.
 ۱۳) در گرفتند ۱۴) on. ۱۵) این ۱۶) کند ۱۷) اوام ۱۸) آورده بودم و هزار دینار که از جهت ۱۹) اوام ۲۰) شیخ ۲۱) بر سر ۲۲) عرس
 کنیت ۲۳) این را بجهت ۲۴) هم ۲۵) on. ۲۶) عرس ۲۷) on. ۲۸) خورده را هیچ ۲۹) فرزندان ۳۰) on. ۳۱) دیگران ۳۲) K. z. 577^b. ۳۳) سوّم از جهت من عرس
 بران جانب آب ۳۴) K. z. 578^a. ۳۵) بغداد ۳۶) on. ۳۷)

اورا بیر تا بای افزار بیرون^۱ کند^۲ مرا هم در سرای سلطان^۳ بجزوه بردند
 آراسته جانک ازان ملوک باشد^۴ و خدمتکاران آمدند^۵ و بای افزار^۶ از
 بای من بیرون کردند^۷ و مرا تکلفها کردند جانک لایق سرای ملوک^۸
 باشد و همان روز مرا بحام فرستادند و چاهها تکوی صوفیانه بدر حمام^۹
 فرستادند و سه روز مرا مهمان داشتند جانک ازان نیکوتر^{۱۰} نتواند بود^{۱۱} روز چهارم
 بامداد آن^{۱۲} خادم آمد و گفت سلطان ترا می خواند من بر خستم و بیش^{۱۳}
 سلطان آمدم^{۱۴} سه هزار دینار زر بنجیده بودند و^{۱۵} در جایی^{۱۶} کرده^{۱۷} بن
 دادند^{۱۸} سلطان گفت این از جهت قام^{۱۹} شیخ است و^{۲۰} هزار دیگر بمن داد
 و گفت این از^{۲۱} جهت عرس شیخ است^{۲۲} تا بر سر تربت شیخ از جهت
 ما عریس کنند شیخ را^{۲۳} و هزار دینار^{۲۴} دیگر بمن داد^{۲۵} و گفت این از
 جهت بوست^{۲۶} تا خویشتن را^{۲۷} بای افزار ترتیب کنی که راهی^{۲۸} دور آمده
 بس آن^{۲۹} خادم را گفت که لورا^{۳۰} بقافله خراسان برسان^{۳۱} که فردا بجانب
 خراسان^{۳۲} می روند و از برای او^{۳۳} چهاربایی کرا کیر تا بخراسان برود^{۳۴}
 و بیک راه او بواجب بساز و اورا بمطرف آن^{۳۵} قافله بار و تکوی که
 او ودیعت ملست بنزدیک^{۳۶} شما تا اورا بسلامت بخراسان رسانید^{۳۷} و در
 راه خدمت کنید من^{۳۸} سلطانرا خدمت کردم و سلطان مرا اعزاز کرد و
 در بر گرفت و خادم بیامد با من و مرا بکاروان خراسان^{۳۹} سپرد و بیک
 راه من بساخت و ستور کرا گرفت تا بخراسان^{۴۰} و مرا وداع کرد و باز

بستند. ۱) بیامند. ۲) E. z. 879^a. ۳) on. ۴) و ۲۰۰. ۵) بیرون. ۶) ۱۲۱۰. ۷) on. ۸) نباشد. ۹) on. ۱۰) سرای پادشاهان. ۱۱) و ۲۰۰. ۱۲) کردند. ۱۳) جای. ۱۴) مرا بیش سلطان بردند و ۱۵) تست. ۱۶) بداد. ۱۷) on. ۱۸) on. ۱۹) on. ۲۰) on. ۲۱) on. ۲۲) اوام. ۲۳) E. z. 879^b. ۲۴) بر. ۲۵) این را. ۲۶) on. ۲۷) از راه. ۲۸) خود را جفتی. ۲۹) برسانید. ۳۰) این ودیعت است نزدیک. ۳۱) on. ۳۲) خراسان. ۳۳) لورا. ۳۴) on. ۳۵) برد و بذیشان. ۳۶) on. ۳۷)

و تقریبا نمودند که^۱ بیشتر آن بودند که مراد در خدمت شیخ دیده بودند و قریب من در حضرت او دانسته^۲ و ایشان^۳ مریدان شیخ بودند و بعضی نیز مریدان من^۴ من ایشان درخواست کردم که من اندیشه دارم که اینجا از جهت صوفیان بقعه سازم اکنون شما^۵ می باید که بدان^۶ موضع نزول^۷ کنید و نزدیک^۸ من فرود آید که نعمت مسافران^۹ شما خواهیست^{۱۰} بود جماعتی^{۱۱} صوفیان در قافله بودند و جمعی بازرگانان^{۱۲} و مردم انبوه همه^{۱۳} لجاجت کردند و بیواقفت نیامدند و دران موضع فرود آمدند و خیمهها^{۱۴} بزدند من^{۱۵} بز خیمه^{۱۶} و زینیل بر کمرم و روی بدر بوزه نهادم و هر روز^{۱۷} بامداد و شبانگاه^{۱۸} سفره می نهادم و پنج وقت بانگ نماز می گفتم^{۱۹} و امامت می کردم و بامداد قرآن بدور می خواندیم^{۲۰} و درین مدت که ایشان آنجا^{۲۱} بودند بسیار روشنیها بود^{۲۲} چون ایشان می رفتند و چشم ایشان بر زندگانی من افتاده بود و خدمت بسندیده بودند برفتند و^{۲۳} هر کس مرا مراعاتی کردند و مرا چیزی نیک بجاصل آمد^{۲۴} چون قافله برفت من روی بعبارت آوردم و چهار دیوار خانقاه بر^{۲۵} پای کردم^{۲۶} و صفا بزرگ^{۲۷} نیکو و جماعت خانه خوب و مطبخ و متوضا تمام کردم و مسجد خانه بزرگ عمارت کردم^{۲۸} و همدرها درها نهادم^{۲۹} و دیگر بناها و حجرهارا بنیاد نهادم^{۳۰} چنانکه جمله مواضع بدید آمد که این جده جای خواهد بود چون سابق الحاج در رسید و خبر داد که قافله آمد من تا بفرات استقبال کردم و از همان جمع درخواست کردم که شما بوقت رفتن بدان^{۳۱}

۱) on. ۲) شاید دران ۳) on. ۴) on. ۵) on. ۶) on. ۷) شاید دران ۸) on. ۹) on. ۱۰) on. ۱۱) on. ۱۲) on. ۱۳) on. ۱۴) on. ۱۵) on. ۱۶) on. ۱۷) on. ۱۸) on. ۱۹) on. ۲۰) on. ۲۱) on. ۲۲) on. ۲۳) on. ۲۴) on. ۲۵) on. ۲۶) on. ۲۷) on. ۲۸) on. ۲۹) on. ۳۰) on. ۳۱) on.

در جماعت خانه درویشان آمد جمعی سخت نیکو دید زیادت بنجاه تن از
 مشایخ و متصوفه بر سر سجاده نشسته بودند ایشانرا زیارت کرد و بنشست
 من حالی آن قدر که وقت اقتضا کرد بنشستم و چند حکایت از کرامات^۱
 شیخ ابو سعید ابو النجیر بگفتم خلیفه را وقت خوش گشت و بسیار بگریست
 و مرید ابن طایفه گشت و هم گنجا که نشسته بود استاد سرای فرمود
 بهشافهه که هر وقت که ابو سعید بدر سرای ما آید در هر حال که ما
 باشیم او را بار نباید خواست و حالی بی اطلاع^۲ ما او را در حرم نباید
 آورد پس فرمود که ای ابو سعید ما مصالح مسلمانان در کردن تو کردیم
 و هر چه ترا خبر بود باید که بر رای ما عرضه داری تا ما بر مقتضای
 اشارت تو آن مهم با تمام رسانیم چون خلیفه باز گشت دیگر روز سلام
 بدار الخلافه شدم حالی بی توقف و اجازت مرا در اندرون حرم بردند
 من پیش خلیفه شدم و او را دعا گفتم و عذر تقصیر شبانه خواستم و
 امیر المؤمنین مرا بسیار اعزاز و اکرام کرد و همان^۳ سخن که گفته بود
 اعادت کرد و عهدی خلق در کردن من کرد چون من برون آمدم از
 ۱۵ پیش خلیفه همگان تعجب کردند و مردمان بیکبار روی بمن نهادند و حاجات
 بر من رفع میکردند و من بر رای خلیفه عرضه می کردم و اجابت می فرمود
 و بیشتر از مردمان بجوار من رغبت کردند و در بهلوی خلتقاء من سراپاها
 می ساختند چنانکه آن موضع انبوه گشت و هر روز حرمت من پیش خلیفه
 زیادت می گشت و اعتقاد در حق من زیادت می شد تا چنان شد
 ۲۰ که خلیفه گفت ما نیز بموافقت شیخ ابو سعید دوست دادا دار الخلافه
 باز آن سوی آب بریم و باز این نیه آب آمد و جمله خلق بیکبار خانها
 باز آن سوی آوردند و شهر بیکبار باز اینجا آمد و آن سوی آب^۴ خراب
 شد و من شیخ الثبویح بغداد گشتم و حرمت من در بغداد کم از حرمت

۱) B. n. 876b. ۲) اصطلاح ۳) B. n. 877a. ۴) B. n. 877b.

سفر مبارك بدرخواست من^۱ و از جهت تربیت و^۲ رضای خدای^۳ بوضع خانقاه من فرود آمدید^۴ و بوقت رحلت^۵ سمیها^۶ گردید^۷ اکنون بیاید آمد و اثر سعی خویش^۸ مشاهده کرد^۹ و تربیتی که فرموده ایت تمام کرد^{۱۰} ایشان اجابت کردند و همبختان بدوافت آنجا فرود آمدند و^{۱۱} چون آن جناب عبارت نیکو^{۱۲} بدیدند تعجبها کردند که بدتی^{۱۳} اندک چندین عبارت نیکو چگونه کرده ام^{۱۴} و^{۱۵} اعتقاد ایشان یکی صد گشت و من هم بران قرار فرموده می کردم و سفره می نهادم و پنج نماز را^{۱۶} بانک نماز می گفتم و خود^{۱۷} امامی می کردم و هر روز در خدمت می افزودم تا وقت رفتن هرگی مرا چیزی نیک بدادند چنانک مبلغی حاصل آمد چون قافله برفت من روی بکار آوردم و دست بصارت کردم و خانقاهی سخت نیکو با همه مراقب از حجرها و حمام و جماعت خانه و غیر آن تمام کردم و فروشها نیکو و اسباب و آلات مطبخ و هر آنچه در بایست آن بود از همه نوع ساختم و بر در خانقاه بازاری با دکانها و کاروان سرای و غیر آن ترتیب کردم و خدمت نیکو می کردم و از اطراف عالم صوفیان روی بزمین بقعه نهادند و این آوازه در جهان منتشر شد کی بوسعید در بغداد^{۱۸} چنین بقعه ساخته است از جهت متصوفه و خدمتی می کنند که درین عهد کسی نکرده است و بیشتر اهل بغداد مرید گشتند و بیوسته این سخن بسع خلیفه می رسانیدند تا شب نماز خفتن گزارده بودیم و کسی در خانقاه بزد غمناز شدم و در باز کردم امیر المؤمنین بود با تنی چند از خاصکیان خویش که بزیارت من و نظاره خانقاه آمده بود چون استاد الدار و حاجب الباب و صاحب الخزن و امثال ایشان خدمت کردم و خلیفه در خانقاه آمد و چون در عبارت نکرست و

خود^۱ کردند^۲ رفتن^۳ آمدند^۴ ما^۵ on.^۶ ما^۷

چون کرده است^۸ بدت^۹ on.^{۱۰} on.^{۱۱} on.^{۱۲} on.^{۱۳} کسید^{۱۴}

۱۴) K. n. 375^b. ۱۵) on. ۱۶) on. ۱۷) Отсюда до конца текста, подносящий

в П, печатается по Б. ۱۸) K. n. 376^a.

جادر بر گرفتند و در هوا باز گسیذند و مارا می گفت اکنون بزیر این جادر برون شوید و انکارید که این اجازه ماست همه فرزندان شیخ و بزورکان چنان کردند که شیخ فرموده بود بعد ازان بیه روز همان که شیخ اشارت کرده بود بیوز و چون اجازه شیخ برون می آوردند چندان غلبه بود که هر چند میخواستیم که پیش فرزندان شیخ رویم نتوانسیم که فرا نزدیک اجازه رویم این حکایت می گفت و می کریت

● المحصله ● شیخ ابو القاسم روابهی مرید شیخ بود و پیش رو و مقدم ده مرد صوفی معروف بود چون ابو نصر حرضی و احمد عدنی بانی و مثل ایشان و گفت چون خبر وفات شیخ بنشاپور رسید استاذ امام ابو القاسم قشیری بنشاپور بود گفت رفت کسی که از وی هیچ کسی خلف تر نبود بس بر خلعت و بختگاه کوی عدنی گویان رفت و بسام بنشت و صاحب مانی کرد و آن روز در ماتم گفت ما چون شیخ بو سعید ندیدیم هم صوفی نبودیم و هم ندیدیم اگر او را ندیدیم صوفی از کتاب بر خواندیم چون فارغ شدیم و استاذ عرس شیخ بداشت روز هفتم علی مصعبرا که وکیل در استاذ امام بود باین ده تن فرستاد و گفت اگر مقصود شیخ بود شیخ رفت و شما هر ده تن از من بوزه اید چون شیخ بیامد شما پیش شیخ رفتید اکنون چون شیخ رفت باید که پیش من آئید جماعت گفتند مارا مهلتی ده تا اندیشه بکنیم دیگر روز باعداد باز آمد و گفت اندیشه کردید ایشان خلموش شدند و مرا جبر نمایند و کفتم چرا جواب نمی دهید گفتند چگونه ابو القاسم گفت دستوری که جواب او گویم گفتند بگوی ابو القاسم گفت که استاذ امام از ما سلام برسان و بگوی که شیخ بو سعیدرا عادت بودی چگونه دعوتی بودی کاسه خوردنی و قلیه و شیرینی از بهر زلفه من از مطبخ روان بودی و بس

۱) E z. 870a. ۲) E z. 870b. ۳) E z. 860a.

خلیفه نبود. بركت نظر مبارك شيخ و اکتون فرزندان او شيخ الشيوخ بغداداند و محل و عقد بدست ایشان است و خلیفه نشان کشته چنانک هر خلیفه که بمواهد نشست آنک از فرزندان شيخ که بزرگتر باشد دست آن خلیفه بگیرد و در چهار بالمش بنشانند و نخت او بیعت کند آنکاه از ابناء خلیفه باشند آنکاه خاصکیان و امرا آنکاه عوام مردمان تا آن وقت که همه خلق بیعت کنند و در بغداد محل و عقد بدست فرزندان شيخ بو سعید دوست دادا باشد

● الحکایة ● از اشرف ابو الیمانی شنیدم که او نقل کرد از میر محمد ابو اسحق کتبت از پدر خود^۱ شنودم که شيخ را ایسی کیت داشت که هیچ کس را دست ندادی که بر نشستی از تندی که بودی و چون شيخ خواستی که بر نشیند بهلو فرا دکان داسی تا شيخ بای دروی در آوردی و چون شيخ از دنیا برفت لورا دیدند افسار کتبه و آب از دیده وی می دوید و آب و علف نو خورد و هفت شبانروز آن اسب هم چنین می بود و در روز هفتم گفتند این اسب لاغر شده است نه آب می خورد و نه علف و بزبان خواهد آمد چکنیم با خواجه ابو طاهر بگفتند خواجه ابو طاهر گفت بیاید کشت تا درویشان ازو چیزی بخورند و ببردمان دهیم پس بگشتند و تبرک را ببردند

● الحکایة ● از میر زین الطایفه عمر شوکانی^۲ شنودم که او گفت که یک روز خواجه ابو الفتح که بسر شيخ بود از دختر شوکان با پدر در خانقاه نشسته بودند و خواجه امام ابو الفتح حکایت وفات شيخ می کرد که پیش از وفات خویش سه روز روی با کرد و گفت روز پنجشنبه ما را وفات خواهد بود و روز آدینه زحمتی خواهد بود چنانک شا فرا جنازه ما نتوانید آمدن پس بفرمود تا چادری بیاوردند و چهار گوشه آن

۱) Puz. اشرف. ۲) H. n. 378a. ۳) H. n. 378b.